

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نحو عالی ۴

سطح ۲

درس ۱

استاد: حجت الاسلام و المسلمین ضیایی

آموزشیار: آقای رضی جرگونی

عنوان مباحث جدید که از مجرورات آغاز می‌شود و تا پایان کتاب ادامه دارد نحو عالی چهار می‌باشد مطالب مطرح شده در نحو عالی چهار بسیار پرکاربرد می‌باشد به طوری که در آیات و روایات متون عربی کمتر جمله است که این مباحث در آنها نباشد به عنوان مثال مجرورات و اضافه غالباً در جملات عربی استعمال می‌شود لذا شناخت آنها ما را در فهم متون عربی بسیار کمک می‌کند. پس باید متعلم توجه کافی در فهم مباحث داشته باشد. بحث اولی که آغاز می‌کنیم مربوط به مجرورات است، کلماتی که به صورت مجرور استعمال می‌شود گاهی بواسطه حرف جرّ مجرور شده‌اند و گاهی بواسطه اضافه مجرور می‌شوند، در این جلسه ابتدا در مورد حروف جرّ بحث خواهیم کرد، حروف جرّ دارای اقسام و خصوصیتی هستند که به توضیح آنها می‌پردازیم.

في المجرورات

يُجْرَّ الاسم في موضعين: الأول: إذا وقع بعد حروف الجرّ
الثاني: إذا كان مضافاً إليه.

- ٤٣ -

حروف الجرّ

٢٤٩. كم قسماً حروف الجرّ؟

٢٥٠. بأي شيء تتعلق حروف الجرّ؟

٢٤٣. حروف الجرّ ثلاثة أقسام:

* منها ما يشترك بين الظاهر والمضمر وهو «من، إلى، عن، على، في اللّام، الباء، عدا، خلا و حاشا».

* ومنها ما يختصّ بالظاهر وهو «رُبَّ، مُدٌّ، مُنْدٌ، حتّى، الكاف، واو، القَسَم و تاؤه و كى».

وينقسم هذا القسم خمسة أقسام:

مالا يختصّ بظاهر بعينه، وهو «حتّى» و «الكاف» و «الواو».

وما يختصّ بالزمان، وهو «مُدٌّ» و «مُنْدٌ». وما يختصّ بالنكرات الموصوفة، وهو «رُبَّ». وقد تدخل على ضمير غائب

مبهم مفرد مذكّر مميّز بالنكرة المنصوبة مطابقة للمعنى من أفراد و تذكير وفروعهما، نحو: «رُبَّه رجلاً»، إلخ.

وما يختصّ باللّه والرّب، مضافاً للكعبة أو الياء المتكلم، و هو «الفاء».

وما يختصّ بـ «ما» الاستفهامية و «أن» و «ما» المصدرتين، و هو «كى».

* ومنها ما يختصّ بجرّ الضمير وهي «لولا».

□□□١: ١٢:٣٣

في المجرورات

يُجْرَّ الاسم في موضعين: الأول: إذا وقع بعد حروف الجرّ
الثاني: إذا كان مضافاً إليه.

- ٤٣ -

حروف الجرّ

٢٤٩. كم قسماً حروف الجرّ؟

٢٥٠. بأي شيء تتعلق حروف الجرّ؟

٢٤٣. حروف الجرّ ثلاثة أقسام:

* منها ما يشترك بين الظاهر والمضمر وهو «من، إلى، عن، على، في اللّام، الباء، عدا، خلا و حاشا».

* ومنها ما يختصّ بالظاهر وهو «رُبَّ، مُدٌّ، مُنْدٌ، حتّى، الكاف، واو، القَسَم و تاؤه و كى».

وينقسم هذا القسم خمسة أقسام:

مالا يختص بظاهر بعينه، وهو «حَتَّى» و «الكاف» و «الواو».

وما يختص بالزمان، وهو «مُدَّ» و «مُنْدُ».

Sco۲: ۱۷:۱۴

المجرورات

وما يختص بالنكرات الموصوفة، وهو «رُبَّ». وقد تدخل على ضمير غائب مبهم مفرد مذكّر مميّز بالنكرة المنصوبة

مطابقة للمعنى من أفراد و تذكير وفروعهما، نحو: «رُبَّه رجلاً»، إلخ.

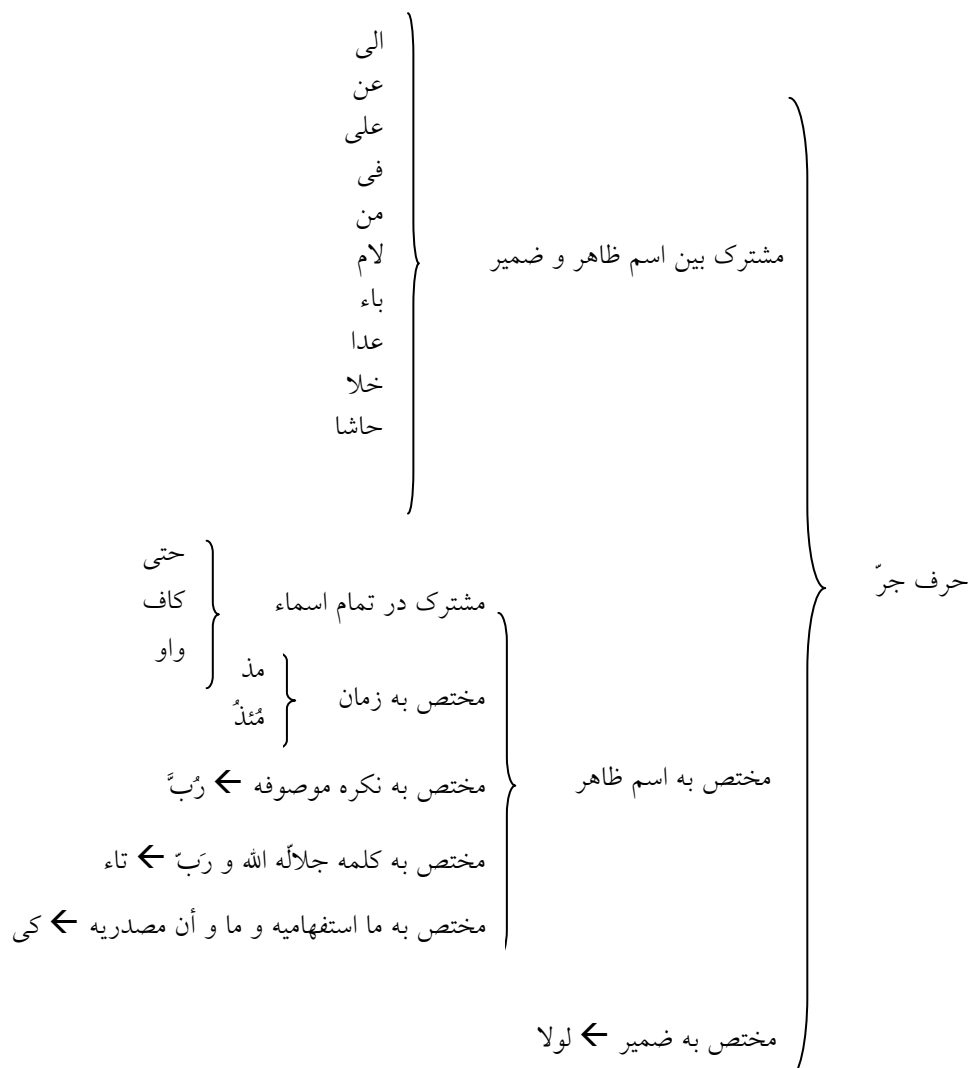
وما يختص^۱ بالله والرَّبِّ، مضافاً للكعبة أو الياء المتكلم، وهو «الفاء».

وما يختصّ بـ «ما» الاستفهامية و «أن» و «ما» المصدرتين، و هو «كى».

* ومنها ما يختصّ بجرّ الضمير وهى «لولا».

Sco۳: ۲۳:۳۶

^۱ از میان حرف جارّه حروف تاء است که بر کلمه الله و ربّ مضاف به کعبه و به یاء متکلم داخل می شود و لذا این که مؤلف حرف فاء را مختص به الله و رُبّ ذکر کرده است اشتباه است اساساً حروف فاء جزء حروف جارّه نیست. [البهجة المرضیه ص ۲۱۲ و مغنی بحث حرف فاء صفحه



چکیده

- ۱- حروف جر سه قسم هستند و عبارتند از:
 - حروفی که مشترک بین اسم ظاهر و ضمیر هستند.
 - حروفی که مختص به اسم ظاهر و ضمیر هستند.
 - حروفی که مختص به ضمیر هستند.
- ۲- حروف مشترک بین اسم ظاهر و ضمیر عبارتند از «من، الی، عن، علی، فی، لام، باء، عدا، خلا، حاشا».
- ۳- حروف مختص به اسم ظاهر عبارتند از: رُبُّ، مذ، منذ، حتی، کاف، واو، تاء، قسم، کی
- ۴- حرف جرّ مختص به ضمیر فقط لولا است.
- ۵- حرف جرّ مختص به اسم ظاهر به پنج قسم تقسیم می‌شود.
 - حتی، کاف، واو مختص اسمی خاصی نیستند.
 - مذ و منذ مختص به زمان هستند.
 - رُبّ مختص به نکره موصوفه است.
 - فاء مختص به اسم جلاله الله و رُبّ مضاف به کعبه است.
 - کی مختص به ما استفهامیه و آن و ما مصدریه است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نحو عالی ۲

کرایش سطح ۲

درس ۲

استاد: حجت الاسلام و المسلمین ضیایی

آموزشیار: آقای رضی جرگونی

اولین قسم از عوامل جرّ اسم، حروف جارّه هستند که بر سر اسم داخل می‌شوند و دو اثر دارند اولین اثر این است که اسم ما بعد را مجرور می‌کند و دومین اثر آن معنوی است یعنی هر کدام از حروف جارّه دارای معنای خاصی هستند، مباحث مربوط به معانی حروف جارّه در ملحقات مطرح خواهد شد. بحث در این فصل مربوط به اثر لفظی حرف جارّه و احکام مربوط به آن است حروف جارّه دارای اقسامی هستند برخی بر اسم و ضمیر داخل می‌شوند و برخی فقط بر اسم ظاهر داخل می‌شوند. قسم اخیر هم دارای اقسامی است برخی بر هر اسمی داخل می‌شوند و برخی بر زمان وارد می‌شوند و قسم بر نکره موصوفه داخل می‌شوند. مطلب مهم که باید مورد توجه قرار گیرد این است که جارو مجرور نیازمند به متعلّق است به عبارت دیگر جارو مجرور در جمله بدون متعلّق نمی‌تواند مضاف داشته باشد، متعلّق جارو مجرور چند مورد است که در این جلسه به توضیح این موارد می‌پردازیم.

حروف الجر

۲۴۴. لا بُدَّ لحروف الجرِّ من متعلق. ومتعلِّقُها الفعل وما يشتقُّ منه أو ما يؤوَّلُ بالمشتق أو ما فيه رائحة الفعل
فوائد: ۱. إذا دلَّ المتعلِّق على وجود مطلق^۱ وجب حذفه للاستغناء عنه، نحو: «التَّاجرُ في مكتبه» أي موجودٌ. وإذا دلَّ
على وجود مقيد بوصف، نحو: «الشجاعة» و «الجبن» مثلاً وجب ذكره، نحو: «هذا شجاعٌ في بيته جبانٌ في الحرب»^۲.
Sco ۱: ۱۰: ۲۶

حروف الجر

۲۴۴. لا بُدَّ لحروف الجرِّ من متعلق. ومتعلِّقُها الفعل وما يشتقُّ منه أو ما يؤوَّلُ بالمشتق أو ما فيه رائحة الفعل.
فوائد: ۱. إذا دلَّ المتعلِّق على وجود مطلق^۳ وجب حذفه للاستغناء عنه، نحو: «التَّاجرُ في مكتبه» أي موجودٌ. وإذا دلَّ
على وجود مقيد بوصف، نحو: «الشجاعة» و «الجبن» مثلاً وجب ذكره، نحو: «هذا شجاعٌ في بيته جبانٌ في الحرب»^۴.
Sco ۲: ۲۰: ۴۳

حروف الجر

۲۴۴. لا بُدَّ لحروف الجرِّ من متعلق. ومتعلِّقُها الفعل وما يشتقُّ منه أو ما يؤوَّلُ بالمشتق أو ما فيه رائحة الفعل
فوائد: ۱. إذا دلَّ المتعلِّق على وجود مطلق^۵ وجب حذفه للاستغناء عنه، نحو: «التَّاجرُ في مكتبه» أي موجودٌ. وإذا دلَّ
على وجود مقيد بوصف، نحو: «الشجاعة» و «الجبن» مثلاً وجب ذكره، نحو: «هذا شجاعٌ في بيته جبانٌ في الحرب»^۱.

^۱ به افعالی که دلالت بر وجود مطلق می‌کنند افعال عموم گفته می‌شوند که عبارتند از: وَجَدَ، نَبَتَ كَانَ و استقرَّ، اما از میان این افعال عموم معمولاً
كان و استقرَّ بیشتر در تقدیر گرفته می‌ود در صورتی که اراده زمان ماضی شود كان و استقرَّ و یا وصفشان یعنی كائن و مستقر در تقدیر گرفته
می‌شود و اگر اراده حال یا مستقبل شود مضارع آنها در تقدیر گرفته می‌شود و در صورتی که زمان مشخص نباشد وصف در تقدیر می‌گیریم چون
که وصف در هر سه زمان بکار می‌رود. [معنی باب ثالث، جلد ۲، ص ۴۹]

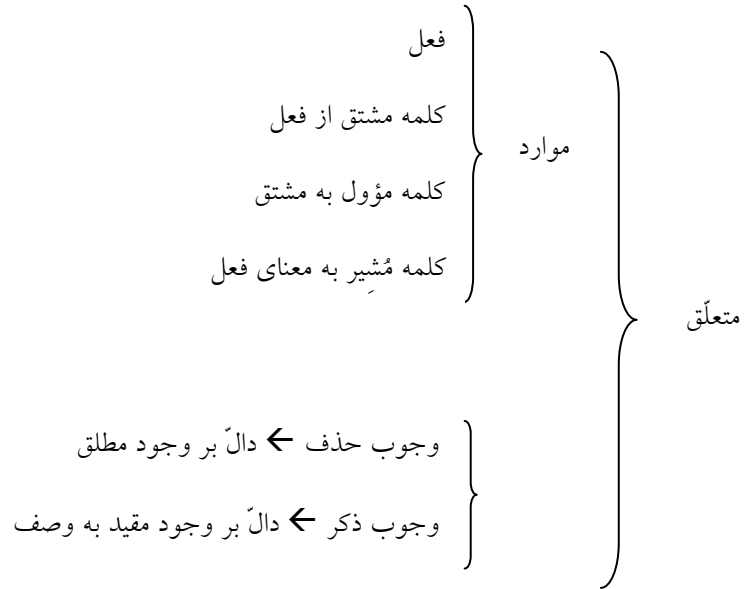
^۲ لا يكون المتعلق مطلقاً إلا إذا كان المجرور صلةً أو خبراً أو صفةً أو حالاً، نحو: «مررتُ بالَّذي في المدينة» و «القمرُ في كبدِ السماء» و «شاهدت
باخرةً في متن البحر» و «جاء الأمير في موكبه». فالمتعلِّق محذوف وجوباً تقدیره كائنٌ أو مستقرٌّ وما أشبه إلا في الصلَّة فيتعين تقدیره بالفعل لأن الصلَّة
لا تكون إلا جُملةً والصفة مع فاعلها أتعُدُّ جملة.

^۳ به افعالی که دلالت بر وجود مطلق می‌کنند افعال عموم گفته می‌شوند که عبارتند از: وَجَدَ، نَبَتَ كَانَ و استقرَّ، اما از میان این افعال عموم معمولاً
كان و استقرَّ بیشتر در تقدیر گرفته می‌ود در صورتی که اراده زمان ماضی شود كان و استقرَّ و یا وصفشان یعنی كائن و مستقر در تقدیر گرفته
می‌شود و اگر اراده حال یا مستقبل شود مضارع آنها در تقدیر گرفته می‌شود و در صورتی که زمان مشخص نباشد وصف در تقدیر می‌گیریم چون
که وصف در هر سه زمان بکار می‌رود. [معنی باب ثالث، جلد ۲، ص ۴۹]

^۴ لا يكون المتعلق مطلقاً إلا إذا كان المجرور صلةً أو خبراً أو صفةً أو حالاً، نحو: «مررتُ بالَّذي في المدينة» و «القمرُ في كبدِ السماء» و «شاهدت
باخرةً في متن البحر» و «جاء الأمير في موكبه». فالمتعلِّق محذوف وجوباً تقدیره كائنٌ أو مستقرٌّ وما أشبه إلا في الصلَّة فيتعين تقدیره بالفعل لأن الصلَّة
لا تكون إلا جُملةً والصفة مع فاعلها أتعُدُّ جملة.

^۵ به افعالی که دلالت بر وجود مطلق می‌کنند افعال عموم گفته می‌شوند که عبارتند از: وَجَدَ، نَبَتَ كَانَ و استقرَّ، اما از میان این افعال عموم معمولاً
كان و استقرَّ بیشتر در تقدیر گرفته می‌ود در صورتی که اراده زمان ماضی شود كان و استقرَّ و یا وصفشان یعنی كائن و مستقر در تقدیر گرفته
می‌شود و اگر اراده حال یا مستقبل شود مضارع آنها در تقدیر گرفته می‌شود و در صورتی که زمان مشخص نباشد وصف در تقدیر می‌گیریم چون
که وصف در هر سه زمان بکار می‌رود. [معنی باب ثالث، جلد ۲، ص ۴۹]

نمودار



۱. لا یكون المتعلق مطلقاً إلا إذا كان المجرور صلةً أو خبراً أو صفةً أو حالاً، نحو: «مررتُ بالأذى فی المدینة» و «القمرُ فی کبدِ السماء» و «شاهدت باخرةً فی متنّ البحر» و «جاء الأمير فی موكبه». فالمتعلّق محذوف وجوباً تقدیره کائنٌ أو مستقرٌّ وما أشبه إلا فی الصلّة فیتعین تقدیره بالفعل لأنّ الصلّة لا تكون إلا جملةً والصفة مع فاعلها لا تعدّ جملة.

چکیده

- ۱- حروف جارّه نیازمند به متعلّق هستند.
- ۲- متعلق جارّو مجرور عبارتند از
- فعل
- کلمه که مشتق از فعل باشد
- کلمه که تاویل به مشتق برود
- کلمه که در آن بویی از فعل باشد
- ۳- هر گاه متعلّق بر وجود مطلق دلالت کند حذف متعلّق بخاطر بی‌نیاز از آن لازم است.
- ۴- هر گاه متعلّق بر وجود مقید به وصف دلالت کند ذکر آن واجب است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نحو عالی ۲

کرایش سطح ۲

درس ۳

استاد: حجت الاسلام و المسلمین ضیایی

آموزشیار: آقای رضی جرگونی

مقدمه

گفتیم جارو مجرور بدون متعلق در جمله استعمال نمی‌شوند یعنی اگر بخواهد جارو مجرور معنای کاملی داشته باشند باید متعلق داشته باشند، متعلق در جمله بر جارو مجرور مقدم است حال سؤالی که مطرح می‌شود این است که چه چیزهای می‌تواند متعلق جارو مجرور قرار بگیرد؟ متعلق جارو مجرور چهار چیز می‌تواند واقع شود که در جلسه گذشته بیان شد، مطلب دیگر این بود که در برخی موارد حذف متعلق جارو مجرور واجب است و در برخی موارد ذکر متعلق واجب است، در این جلسه به چند مورد از موارد حذف متعلق اشاره می‌کنیم و در ادامه خواهیم گفت که در مواردی جارو مجرور نیازمند به متعلق ندارند.

حروف الجر

۲. یحذف أيضاً المتعلق متى كان معموله مجروراً بأحرف القسم (خلا الباء)، نحو: «والله لأضحَّينَّ بكل نفيسٍ في سبيل خيرک». أو كان المتعلق قد حذف في «مَثَلٍ» أو شبهه كقولهم للعروسين: «بالرِّفاء والبنين»، للمسافر: «علی الطائر الميمون». أو كان حُذِفَ على شريطة التفسير، نحو: «يوم الجمعة صُمت فيه».

SCO۱:۱۱:۴۱

حروف الجر

۲. یحذف أيضاً المتعلق متى كان معموله مجروراً بأحرف القسم (خلا الباء)، نحو: «والله لأضحَّينَّ بكل نفيسٍ في سبيل خيرک». أو كان المتعلق قد حذف في «مَثَلٍ» أو شبهه كقولهم للعروسين: «بالرِّفاء والبنين»، والمسافر: «علی الطائر الميمون». أو كان حُذِفَ على شريطة التفسير، نحو: «يوم الجمعة صُمت فيه».

SCO۲: ۱۵:۵۵

حروف الجر

۳. لا متعلق لحرف الجرِّ الزائد، نحو: «ما جاء من أحدٍ». ولا للمنزَل منزلة الزائد^۱، نحو: «رُبَّ لولا و لعلَّ» ولا لكاف التشبيه، نحو: «زيدٌ كالأسد».

SCO۳: ۲۰:۵۹

حروف الجر

۴. حُكِمَ الظرف^۲ في تعلُّقه بالفعل أو شبهه كحكم حرف الجرِّ.

SCO۴: ۲۵:۱۰

۱. أي تنزل منزلتها في عدم عملها محلاً.

۲. جارٍ مجرور و ظرف حكم جمله را دارند، همان گونه که جمله بعد از نکره صفت است جارٍ مجرور و ظرف نیز بعد از نکره صفت هستند و همچنانکه جمله بعد معرفه حال است جارٍ مجرور و ظرف نیز بعد از معرفه حال واقع می شوند. [معنی جلد ۲ باب نالف صفحه ۴۳]

چکیده

- ۱- هر گاه معمول مجرور به یکی از حروف جاره قسم [غیر از باء] باشد حذف متعلق لازم است.
- ۲- هر گاه جارو مجرور مثل و یا شبه مثل باشد متعلق در برخی مواقع حذف می شود.
- ۳- هر گاه متعلق دارای مفسری است که آن را تفسیر می کند حذف متعلق لازم است.
- ۴- هر گاه حرف جرّ زائد باشد متعلق نیاز ندارد.
- ۵- حرفی که به منزله زائد باشند نیاز به متعلق ندارند.
- ۶- هر گاه کاف برای تشبیه باشد نیازمند به متعلق نیست.
- ۷- حکم ظرف در نیازمندی به متعلق همانند حرف جرّ می باشد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نحو عالی ۲

کرایش سطح ۲

درس ۴

استاد: حجت الاسلام و المسلمین ضیایی

آموزشیار: آقای رضی جرگونی

مقدمه

کلمه مجرور بوسیله دو چیز مجرور می‌شود اولین قسم حروف جازه هستند که در جلسات گذشته به طور مفصل مطرح شد. دومین قسم اضافه است. اضافه در لغت به معنای مطلق نیست و اسناد می‌باشد ولی در علم نحو عبارت است از اسمی به کلمه دیگر اسناد داده شود به طوری که از اسم اول تنوین و نون و ال حذف شود، به اسم اول مضاف و به کلمه دوم مضاف الیه گفته می‌شود. از بین کلمات تنها اسم می‌تواند مضاف واقع شود ولی مضاف الیه لازم نیست که اسم باشد. مضاف الیه در اثر اضافه مجرور می‌شود و اضافه بر دو نوع می‌باشد یکی اضافه لفظیه و دیگری اضافه معنویه، توضیح این دو قسم در جلسات آینده مطرح خواهد شد.

الإضافة

۲۵۱. ما هي الإضافة وكم نوعاً هي؟

۲۵۲. ما هو حكم المضاف والمضاف إليه؟

۲۵۳. ما هي الإضافة المعنوية وما هي اللفظية؟

۲۴۵. الإضافة لغة مطلق النسبة واصطلاحاً عبارة عن نسبة خاصّة، و هي نسبة اسم إلى آخر مع حذف التنوين والنون من الاسم الأوّل كما يأتي في المسألة التالية، نحو: «غلام زيد» و «سارق البيت»^۱.

SCO۱: ۱۰:۲۲

الإضافة

وهي نوعان: معنوية ولفظية^۲.

فائدة: لا تجوز الإضافة حيث يتحد الاسمان بالمعنى كالمتردافين والصفة والموصوف. لأنّ كلّ واحد منهما هو عين الآخر ولا يُنسب الشيء إلاّ إلى غيره. وإذا سُمع ما يُوهم ذلك وجب تأويله، نحو: «صلاة الأولى» أي صلاة الساعة الأولى. وإذا كان الأوّل عامّاً والثاني خاصّاً فالإضافة بيانية، نحو: «مدينة مصر» أي مدينة هي مصر. وأمّا إضافة الصفة إلى موصوفها فكثيرٌ في كلام البلغاء كقولهم:

«ليس تحته كبير أمر» أي أمر كبير و «كرام الناس» أي الناس الكرام و «سحق عمامة» أي عمامة سحق. وهو تنزيل الأوّل منزلة شيء مضاف إلى جنسه.

SCO۲: ۱۵:۳۶

الإضافة

وهي نوعان: معنوية ولفظية^۳.

فائدة: لا تجوز الإضافة حيث يتحد الاسمان بالمعنى كالمتردافين والصفة والموصوف. لأنّ كلّ واحد منهما هو عين الآخر ولا يُنسب الشيء إلاّ إلى غيره. وإذا سُمع ما يُوهم ذلك وجب تأويله، نحو: «صلاة الأولى» أي صلاة الساعة الأولى.

۱. يُسمّى الأوّل مضافاً والثاني مضافاً إليه.

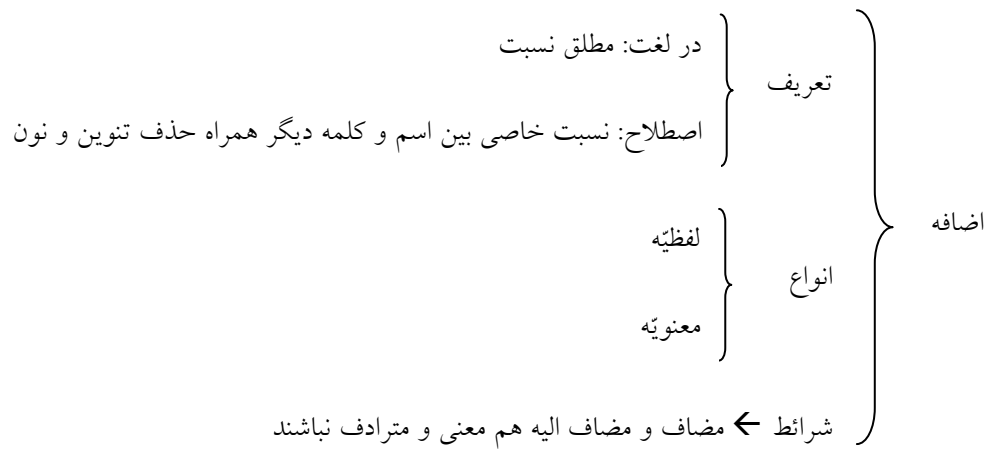
۲ وجه تسميته اضافة لفظيه اين است كه فايده و اثرش [تخفيف] تنها در لفظ ظاهر مي شود وجه تسميه اضافة معنويه اين است كه داراي فايده و اثر معنوي است. [البهجة المرضيه ص ۲۲۲]

۳ وجه تسميه اضافة لفظيه اين است كه فايده و اثرش [تخفيف] تنها در لفظ ظاهر مي شود وجه تسميه اضافة معنويه اين است كه داراي فايده و اثر معنوي است. [البهجة المرضيه ص ۲۲۲]

وإذا كان الأوَّلَ عامًّا والثاني خاصًّا فالإضافة بيانية، نحو: «مدينة مصر» أي مدينة هي مصر. وأمَّا إضافة الصفة إلى موصوفها فكثيرٌ في كلام البلغاء كقولهم: «ليس تحته كبير أمر» أي أمرٌ كبير و «كرامُ الناس» أي الناس الكرام و «سحقُ عمامة» أي عمامةٌ سحقٌ. وهو تنزيل الأوَّل منزلة شيء مضاف إلى جنسه.

Sc03: 25:35

نمودار



چکیده

- ۱- اضافه در لغت به مطلق نسبت گفته می شود.
- ۲- اضافه در اصطلاح علم نحو عبارت است از: نسبتِ خاص بین اسم و کلمه دیگر بگونه‌ای که تنوین و نون از اسم حذف می شود.
- ۳- اضافه بر دو نوع لفظیّه و معنویّه تقسیم می شود.
- ۴- به اسم اوّل مضاف و به کلمه دوم مضاف الیه گفته می شود.
- ۵- مضاف و مضاف الیه نباید از جهت معنی متحد باشند چون مستلزم اضافه شی به خودش می شود.
- ۶- در صورتی که مضاف عامّ و مضاف الیه خاصّ باشد اضافه بیانیّه می شود.
- ۷- اضافه صفت به موصوف در کلام بلیغ کثیراً واقع می شود.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نحو عالی ۲

کرایش سطح ۲

درس ۵

استاد: حجت الاسلام و المسلمین ضیایی

آموزشیار: آقای رضی جرگونی

مقدمه

در کلام عرب دو دسته اسم مجرور می‌شوند دسته اول کلماتی هستند که حرف جرّ بر آنها داخل شده است و دسته دوم کلماتی هستند که مضاف الیه قرار می‌گیرد، اضافه عبارت بود از نسبت خاص بین اسم و کلمه دیگری که بعد از آن ذکر شده است، اضافه و نسبت خاص در دو اسم هم معنی و مترادف واقع نمی‌شود، به عبارت دیگر باید اسم مضاف از جهت معنی متفاوت از مضاف الیه باشد. توضیح این مطالب در جلسه گذشته بیان شد، مطلب جدیدی که باید مورد توجه قرار گیرد این است که مضاف و مضاف الیه دارای احکام خاصی هستند. اسم مضاف باید خالی از ال و تنوین و نون تثنیه و جمع باشد و اعراب مضاف تابع ترکیبی است که در جمله واقع می‌شود، و مضاف الیه دائماً مجرور است، نکته بعدی درباره حذف مضاف و مضاف الیه است که به توضیح این نکات در این جلسه می‌پردازیم.

الإضافة

۲۴۶. حکم المضاف أن يُجَرَّدَ من «أل» والتنوين المذكور أو المقدرّ و نوني التشبية والجمع وما ألحق بهما، نحو: «جاء غلام زيد» و «زيدٌ أحسن الناس» و «جاء غلاماً زيد» و «رأيتُ سارقى البيت» وقوله تعالى «إنّ فى ذلك لآيةٍ لأولى الأبصار» و «كلّنا الجنّتين آتتُ أكُلها». فيُعرب بما يستحقّه من الإعراب ويجرّ المضاف إليه على كلّ حال.

Sco1: ۱۱:۲۹

الإضافة

فائدة: يحذف المضاف لقيام قرينة تدلّ عليه ويقام المضاف إليه مقامه فيعرب بإعرابه، نحو: «وجاء ربك» أى أمر ربك. ويحذف المضاف إليه ويبقى المضاف كحال لو كان مضافاً فيحذف تنوينه و ذلك إذا عطف على المضاف اسم مضاف إلى مثل المحذوف من الاسم الأوّل، نحو: «قطع الله يدَ و رجل من قالها» التقدير قطع الله يد من قالها ورجل من قالها؛ فحذف «من قالها» لدلالة ما أضيف إليه رجل عليه. غير أنّ الأفصح إضافة الأوّل إلى الاسم الظاهر والثانى إلى ضميره فتقول: «قطع الله يدَ من قالها و رجله».

Sco2: ۱۸:۳۰

الإضافة

فائدة: يحذف المضاف لقيام قرينة تدلّ عليه ويقام المضاف إليه مقامه فيعرب بإعرابه، نحو: «وجاء ربك» أى أمر ربك. ويحذف المضاف إليه ويبقى المضاف كحال لو كان مضافاً فيحذف تنوينه و ذلك إذا عطف على المضاف اسم مضاف إلى مثل المحذوف من الاسم الأوّل، نحو: «قطع الله يدَ و رجل من قالها» التقدير قطع الله يد من قالها ورجل من قالها؛ فحذف «من قالها» لدلالة ما أضيف إليه رجل عليه. غير أنّ الأفصح إضافة الأوّل إلى الاسم الظاهر والثانى إلى ضميره فتقول: «قطع الله يدَ من قالها و رجله».

Sco3: ۲۵:۴۲

^۱ علّت حذف تنوين و نون این است که نون تنوين در جای به کار می‌روند که از مابعد منفصل هستند ولی اضافه برای اتصال برقرار کردن بین مضاف و مضاف الیه است. [البهجة المرضیه ۲۲۰]

^۲ در مورد عامل جرّ مضاف الیه سه نظریه وجود دارد:

۱- ابن مالک قائل به جرّ مضاف الیه بوسیله حرف جرّ مقدرّ است.

۲- سیبویه عامل جرّ را مضاف می‌داند.

۳- اخفش اضافه را عامل جرّ مضاف الیه می‌داند. [البهجة المرضیه ۲۲۰]

چکیده

- ۱- مضاف باید مجرد از أل، تنوین، نون تثنيه و جمع باشد.
- ۲- مضاف در جمله هر نقشی داشته باشد اعراب همان را می گیرد.
- ۳- مضاف الیه دائما مجرور است.
- ۴- در صورت وجود قرینه حذف مضاف جایز است.
- ۵- در صورت حذف مضاف، مضاف الیه جانشین آن می شود.
- ۶- در صورتی که مضاف معطوف علیه، اسمی باشد که مضاف الیه آن اسم مانند مضاف الیه معطوف علیه باشد حذف مضاف الیه جایز است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نحو عالی ۲

کرایش سطح ۲

درس ۶

استاد: حجت الاسلام و المسلمین ضیایی

آموزشیار: آقای رضی جرگونی

در جلسه گذشته به دو مطلب اشاره کردیم: مطلب اول در مورد خصوصیات مضاف و مضاف الیه بوده از جمله خصوصیات مضاف حذف ال و تنوین است و خصوصیت مضاف الیه مجرور شدن است، مطلب دوم در مورد حذف مضاف و مضاف الیه بوده مضاف در صورت وجود قرینه حذفش جایز است که در این صورت مضاف الیه اعراب مضاف را می‌گیرد و جانشین مضاف می‌شود، مضاف الیه در صورتی حذف می‌شود که مضاف معطوف علیه برای اسمی واقع شود که مضاف الیه آن اسم همانند مضاف الیه محذوف باشد در این طور مضاف به حالت اضافه باقی می‌ماند، قبلاً بیان کردیم که اضافه بر دو قسم است: اضافه لفظیه عبارت است از اضافه مشتق [صفت] به معمولش و اضافه معنویه عبارت است از نسبت بین مضاف و مضاف الیه که بین آنها حرف جرّی در تقدیر است، این دو نوع اضافه سه نوع تفاوت با یکدیگر دارند در این جلسه به تعریف و فرق میان آنها می‌پردازیم.

الإضافة

۲۴۷. الإضافة المعنویة^۱ هی نسبة إلى آخر علی معنی حرف الجرّ، نحو: «غلامٌ زید» أي غلامٌ لزید. والإضافة اللفظیة هی إضافة الصفة^۲ إلى معمولها، نحو: «سارقُ البیت». (۶:۳۸)

الإضافة

فوائد: ۱. الفرق بينهما هو:

* أن الإضافة المعنویة تقید التعریف متى أُضيفت النكرة إلى المعرفة، نحو: «بیتُ الجار»، والتخصیص متى أُضيفت إلى نكرة، نحو: «بیتُ جارٍ» فإنه أخصُّ من «بیت» فقط. والمراد بالتخصیص ما یبقی علی حالة النكرة ولا یبلغ درجة التعریف.

SCO۱: ۱۴:۵۹

الإضافة

* واللفظیة لا تقید التعریف ولا التخصیص لكن تكون لمجرد تخفیف اللفظ.

SCO۲: ۱۷:۰۶

الإضافة

۲. المعنویة تكون علی معنی حروف الجرّ «من، فی و اللام» بخلاف اللفظیة.

۳. تسمی الإضافة المعنویة الإضافة المحضة لأنّها خالصة من نیّة الانفصال فلا یقدّر فی «بیتُ جارٍ» بیتُ جارٍ، بخلاف اللفظیة وتسمی غیر المحضة فإنّها علی تقدیر الانفصال فتقول: «هذا ضاربٌ زید الآن» علی تقدیر هذا ضاربٌ زیداً ومعناها متحد وإتما أُضيف طلباً للتخفیف.

SCO۳: ۲۵:۳۸

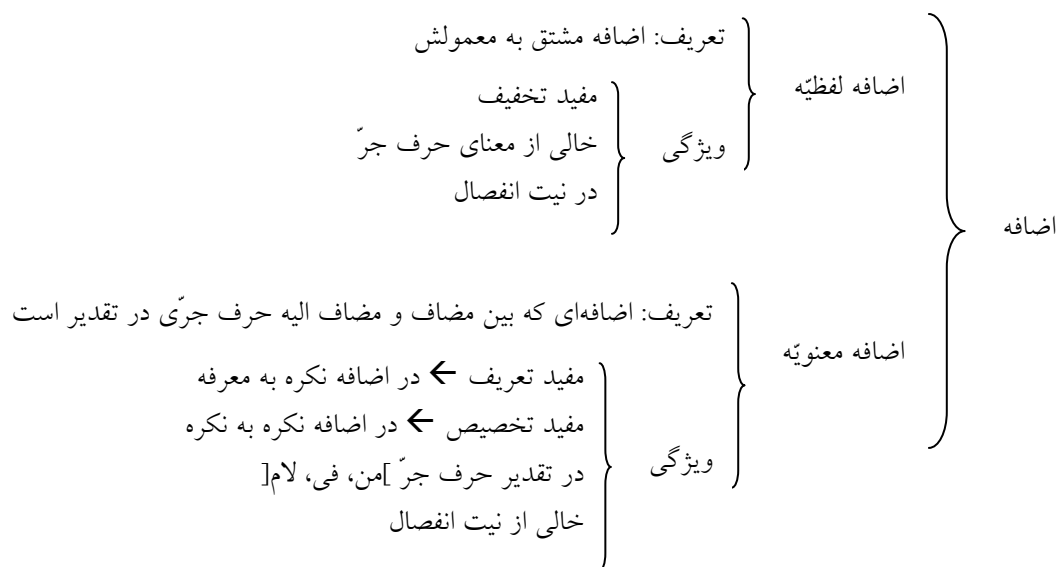
^۱ در سه صورت اضافه معنویّه است.

الف: مضاف مشتق [صفت] نباشد و مضاف الیه معمول مضاف نباشد.

ب: مضاف مشتق [صفت] نباشد ولی مضاف الیه [قبل از اضافه] معمولش نباشد.

ج: مضاف مشتق [صفت] نباشد ولی مضاف الیه [قبل از اضافه] معمولش نباشد. [حدائق جلد ۱، ص ۵۵۶ و ۵۵۹]

^۲ مراد از معمول مشتق این است که قبل از اضافه مضاف الیه معمولش مشتق بوده است. [حدائق جلد ۱، ص ۵۵۴]



چکیده

- ۱- اضافه معنویّه عبارت است از نسبتی بین مضاف و مضاف الیه که حرف جرّ در تقدیر است.
- ۲- اضافه لفظیّه عبارت است از اضافه مشتق به معمولش.
- ۳- اضافه معنویه مفید تعریف و تخصیص است.
- ۴- اضافه لفظیّه مفید تخفیف است.
- ۵- در اضافه معنویه بین مضاف و مضاف الیه یکی از حروف «من، فی، لام» در تقدیر است.
- ۶- به اضافه معنویّه اضافه محضه گفته می‌شود چون مجرد از نیت انفصال است.
- ۷- به اضافه لفظیّه اضافه غیر محضه گفته می‌شود چون در تقدیر انفصال است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نحو عالی ۲

کرایش سطح ۲

درس ۷

استاد: حجت الاسلام و المسلمین ضیایی

آموزشیار: آقای رضی جرگونی

مقدمه

اضافه معنویه عبارت است از نسبت اسمی به کلمه دیگر به طوری که بین مضاف و مضاف الیه حرف جرّ در تقدیر است، اگر مضاف نکره باشد و مضاف الیه معرفه، مضاف از مضاف الیه کسب تعریف می‌کند و اگر مضاف نکره و مضاف الیه هم نکره باشد از مضاف الیه کسب تخصیص می‌کند. مراد از تخصیص این است که دایره نکره ضیق می‌شود ولی همچنان نکره باقی می‌ماند، در اضافه معنویه یکی از سه حرف من، لام و فی در تقدیر است اگر مضاف الیه جنس برای مضاف باشد حرف جرّ من در تقدیر است و اگر مضاف الیه ظرف تحقق مضاف باشد حرف فی در تقدیر است و چنانچه مضاف الیه مالک یا شبه مالک برای مضاف باشد حرف لام در تقدیر گرفته می‌شود.

١. الإضافة المعنوية

٢٥٤ . ماهي أحرف الجر التي تكون الإضافة المعنوية في معناها؟

٢٥٥ . هل توجد أسماء لا تنفك عن الإضافة؟

٢٥٦ . أي من هذه الألفاظ يجوز أن يضاف في النية؟

٢٥٧ . كم وجهاً من الإعراب يجوز في الجهات الست؟

٢٥٨ . ماهو حكم «حسب و غير»؟

٢٤٨ . تكون الإضافة المعنوية:

* على معنى «من» متى كان المضاف إليه جنساً للمضاف، نحو: «خاتمُ ذهب» و «ثوبُ خز».

* وتكون بمعنى «في» متى كان المضاف إليه ظرفاً للمضاف، نحو: «صلاة العصر» و «درس المساء».

* وتكون بمعنى «اللام» متى كان المضاف إليه مالكاً للمضاف، نحو: «كتابُ أخيك» أو شبه مالك، نحو: «عبدُ زيد».

Sco١: ٩:٤٤

١. الإضافة المعنوية

٢٥٤ . ماهي أحرف الجر التي تكون الإضافة المعنوية في معناها؟

٢٥٥ . هل توجد أسماء لا تنفك عن الإضافة؟

٢٥٦ . أي من هذه الألفاظ يجوز أن يضاف في النية؟

٢٥٧ . كم وجهاً من الإعراب يجوز في الجهات الست؟

٢٥٨ . ماهو حكم «حسب و غير»؟

٢٤٨ . تكون الإضافة المعنوية:

* على معنى «من» متى كان المضاف إليه جنساً للمضاف، نحو: «خاتمُ ذهب» و «ثوبُ خز».

* وتكون بمعنى «في» متى كان المضاف إليه ظرفاً للمضاف، نحو: «صلاة العصر» و «درس المساء».

* وتكون بمعنى «اللام» متى كان المضاف إليه مالكاً للمضاف، نحو: «كتابُ أخيك» أو شبه مالك، نحو: «عبدُ زيد».

Sco٢: ١٣:٠٣

١. الإضافة المعنوية

٢٤٩ . توجد أسماء لا تنفك عن الإضافة أصلاً لأنها ناقصة الدلالة بنفسها فيجب أن تنضم إلى غيرها لتكمل دلالتها.

فائدة : الأسماء التي لا تنفك عن الإضافة هي «كل، بعض، مثل، شبه، غير، سوى، كلا، كلتا، نحو، قبالة، حذاء، إزاء،

تجاه، تلقاء، سبحانه، معاذ، مع، سائر، لعمري (في القسم)، ذو، ذات، أولو (جمع ذو من غير لفظه)، أولات (جمع ذات من غير

لفظها)، بين، لدى، لدن، عند، وحد، وسط، أول، عل، الجهات الست، دون، قبل، بعد، أي، حسب و جميع». فكل اسم يقع

بعدها يكون مجروراً، نحو: «كل الناس» و «بعض الشجر».

Sco٣: ٢٣:٠٨

تقدیر من ← مضاف الیه جنس مضاف
تقدیر فی ← مضاف الیه ظرف مضاف
تقدیر لام ← مضاف الیه مالک یا نسبه مالک برای مضاف

اضافه معنویه

چکیده

- ۱- در اضافه معنویّه بین مضاف و مضاف الیه حرف جرّ در تقدیر است.
- ۲- در صورتی که مضاف الیه جنس برای مضاف باشد حرف جرّ من در تقدیر است.
- ۳- در صورتی که مضاف الیه ظرف تحقق مضاف باشد حرف جرّ فی در تقدیر است.
- ۴- در صورتی که مضاف الیه مالک و یا شبه مالک برای مضاف باشد حرف جرّ لام در تقدیر است.
- ۵- برخی اسماء به خاطر این که دلالتشان ناقص است برای تکمیل دلالتشان دائم الاضافه هستند.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نحو عالی ۲

کرایش سطح ۲

درس ۸

استاد: حجت الاسلام و المسلمین ضیایی

آموزشیار: آقای رضی جرگونی

مقدمه

بعضی کلمات دائم الاضافه هستند زیرا به تنهای معنای کاملی ندارند و برای تکمیل دلالتشان، نیازمند چیزی هستند که بعد از آنها ذکر شود و تا دلالتشان کامل شود. برخی از این کلمات واجب است به جمله اضافه شود و بعضی از آنها بر جمله و مفرد اضافه می‌شوند. از میان این اسماء، کلماتی هستند که از اضافه قطع می‌شود. ولکن مضاف الیه در تقدیر است، اعراب این اسماء بعد از قطع از اضافه حالات مختلفی دارد. بعضی از این اسماء به صورت معرب و منون استعمال می‌شوند و بعضی هم معرب و هم مبنی استعمال می‌شود و برخی فقط به صورت مبنی استعمال می‌شوند. در این جلسه به ذکر این اسماء و احکام آنها می‌پردازیم.

۱. الإضافة المعنوية

۲۵۰. «كل، بعض، جميع، مع و أي» يجوز أن تضاف في النية فيحذف ما تضاف إليه و تُعرب منوثة، نحو: «كلُّ حيٍّ» و «فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ» أي على بعضهم. و «جاءوا جميعاً» أي جميعهم. و «ذهبوا معاً» أي بعضهم مع بعض. و «أيّاً ما تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى» يعني أي اسم تدعوا.

Sco ۱: ۶: ۴۹

. الإضافة المعنوية

۲۵۱. إنَّ الجهات الستّ هي «خلف، أمام، فوق، تحت، يمين و شمال» وما جرى مجراها هو «دون، قبل و بعد»^۱. إذا حذف ما تضاف إليه جاز أن تستعمل منوثة كباقي النكرات المعربة وأن تُبنى على الضم. وأن تعرب غير منوثة كأنَّ المضاف إليه مذكورٌ تقول: «كنت قبلاً مجتهداً» و «مات الوزيرُ قبلاً أو من قبلاً» و «مات الملكُ ومات الوزيرُ قبلاً» أي قبله أو «من قبلاً» أي من قبله.

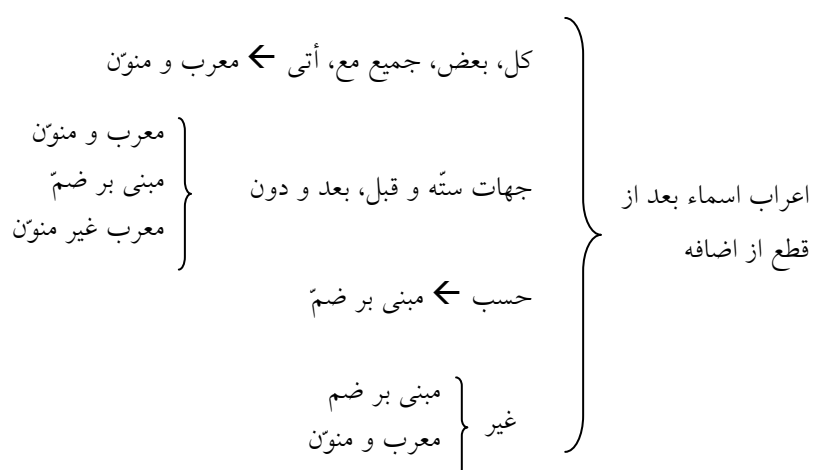
Sco ۲: ۱۳: ۳۱

. الإضافة المعنوية

۲۵۲. لا يجوز في «حَسَبُ» إلاّ البناء على الضم عند قطعها كقولك: «قبضتُ درهماً فحسبُ» أي فحسبى ما قبضتُه. وأمّا «غير» فلا تقطع عن الإضافة إلاّ مسبوقه بـ «لا» أو «ليس». والأحسن أن تُبنى على الضمّ، نحو: «لِي عَشْرَةٌ دَرَاهِمَ لَيْسَ أَوْ لَا غَيْرٌ». ويجوز على قلة تنوينها منصوبة أو مرفوعة.

Sco ۳: ۲۱: ۵۲

نموذج



^۱ به اسماء ستّه و كلمه قبل، بعد و دون ظروف غايات گفته می شود. [نحو وافی جلد ۳-۱۴۱]

چکیده

- ۱- کلمات (کلّ، بعض، جمیع، مع، أی) بعد از قطع از اضافه به صورت معرب و منون استعمال می‌شوند.
- ۲- مضاف الیه در کلمات فوق در نیت و تقدیر است.
- ۳- جهات سته و کلمات دون و بعد، قبل، بعد از قطع از اضافه به سه صورت استعمال می‌شوند.
الف: مبنی بر ضمّ
ب: معرب و منون
ج: معرب و بدون تنوین
- ۴- کلمه حسب بعد از قطع از اضافه مبنی بر ضمّ استعمال می‌شود.
- ۵- کلمه غیر در صورتی که بعد از لاولیس قرار بگیرد می‌تواند از اضافه قطع شود.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نحو عالی ۲

کرایش سطح ۲

درس ۹

استاد: حجت الاسلام و المسلمین ضیایی

آموزشیار: آقای رضی جرگونی

در جلسه گذشته گفتیم که برخی از کلمات از اضافه قطع می‌شوند. که بر چند دسته تقسیم می‌شوند. کلمات «کل»، بعضی، جمیع، مع، ائی» بعد از قطع از اضافه به صورت معرب و منون استعمال می‌شوند و مضاف الیه در تقدیر گرفته می‌شود، جهات سته که عبارتند از: «خلف، امام، فوق تحت، یمین و شمال» و کلمات دون و قبل و بعد در صورت قطع از اضافه به سه حالت. مبنی بر ضم، معرب منون و معرب بدون تنوین استعمال می‌شود و کلمه حسب بعد از قطع از اضافه مبنی بر ضم می‌شود. کلمه غیر در صورتی که بعد از لاولیس قرار بگیرد می‌تواند از اضافه قطع شود، در پایان مباحث کلمات دائم الاضافه چند نکته باقی مانده است در مورد کلمات متوغله در ابهام و کلمه ذو ولدن که به توضیح این نکات می‌پردازیم.

۱. الإضافة المعنوية

فوائد : ۱. إنَّ الأسماء المتوغَّلة في الإبهام^۱ وهي «مثل، غير، شبه و سوى» وما هو في معناها، لا تفيد إضافتها تعريفاً لأنَّ نك إذا قلت: «مررتُ برجلٍ مثلك» لا يُعلم مَنْ هو ذلك الرَّجُلُ. ولهذا ساغ وقوعها صفةً للنكرة.

Sco ۱: ۷:۲۵

. الإضافة المعنوية

۲. «ذو» بمعنى صاحب لا تُضاف إلا إلى اسم جنس ظاهر غير صفة نكرةً كان، نحو: «جاءني رجلٌ ذو مال» أو معرفة، نحو: «جاءني الرجلُ ذو المال» ولا فرقَ بين أن يكون موصوفاً بها كما قلتُ أو غيرموصوفٍ بها، نحو: «جاءَ ذو مالٍ أو ذو المال». ومثلها «ذات» و نَدَر «ذووه» بالإضافة إلى الضمير.

Sco ۲: ۱۲:۳۶

الإضافة المعنوية

۳. مما يلزم الإضافة «حيث، إذ، إذا و لَمَّا» وقد مرَّ ذكر أحوالها «وقصارى الشيء وحماداه (بمعنى غايته) ولبَّيك و حنانيك و سعديك و دوايك و هذا ذَيْك»^۳.

Sco ۳: ۱۶:۱۰

الإضافة المعنوية

۴. يُجرَّ ما ولى «لدى» بالإضافة إلا «غدوة» فإنَّهم نصبوها على التمييز، ويجوز فيها الجرُّ وهو القياس، وإذا عطفتَ عليها منصوبةً جاز النصب عطفاً على اللفظ والجر مراعاة للأصل فتقول: «لدى غدوةً و عَشِيَّةً».

Sco ۴: ۲۲:۲۴

^۱ أسماء متوغَّلة، اسمائى هستند كه أغلب به صورت نكرة استعمال می شوند و از مضاف اليه معرفه و نكرة كسب تعريف و تحصيل نمى کنند: اسماء متوغَّله چند دسته هستند:

الف: كلمات غير، حسب، مثل، شبه، سوى

ب: معطوف بر مجرور رُبُّ، معطوف بر تمييز مجرور بعد از كم

ج: كلمه وَحَدَّ، جَهْدُو طاقة

[نحو وافی جلد ۳، ص ۲۵ و ۲۶]

^۲ قد تحذف الجملة التي تضاف إليها «إذ» ويعوِّض منها بالتونين، نحو: «جاء الأمير وحينئذ فرح الناس» أى حين إذ قدم.

^۳ لبَّيك وما بعده من مصادر مثناة لفظاً ومعناه التكثر وهي منصوبة بعوامل مقدَّرة من لفظها أو معناها على أنها مفعول مطلق.

چکیده

- ۱- اسماء متوغَّله در ابهام عبارتند از: مثل، غیر، شبه، سوی
- ۲- اسماء متوغَّله از مضاف الیه معرفه کسب تعریف نمی کنند.
- ۳- اسماء متوغَّله برای موصوف نکره واقع می شود.
- ۴- مضاف الیه ذو فقط اسم جنس [اعم از معرفه و نکره] واقع می شود.
- ۵- در صورتی که مضاف الیه لذَن کلمه غَدوة باشد می تواند بنا بر تمییز بودن منصوب شود.
- ۶- در تابع غَدوة در حالت مضاف الیه جرّ و نصب هر دو جایز است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نحو عالی ۲

کرایش سطح ۲

درس ۱۰

استاد: حجت الاسلام و المسلمین ضیایی

آموزشیار: آقای رضی جرگونی

مقدمه

در اضافه مضاف باید اسم باشد و لکن مضاف الیه می‌تواند مفرد و یا جمله واقع شود. اصل در مضاف الیه این است که مفرد باشد ولی برخی کلمات در کلام عرب وجود دارند که به جمله اضافه می‌شوند. برخی ظروف اضافه به جمله خبریه می‌شوند و لکن این جمله تأویل به مصدر می‌روند تا با اصل مذکور مطابقت داشته باشد. از میان ظروف کلمات حیثُ اذ، کَمَا و اذا واجب است به جمله خبریه اضافه شوند، کلمه حیث و اذ به جمله اسمیه و فعلیه اضافه می‌شوند و کَمَا و اذا به مختص به جمله فعلیه هستند. در این جلسه پیرامون این مطالب توضیحاتی ارائه می‌شود.

۲. فی ما یضاف إلى الجملة

۲۵۹. هل یضاف شیء إلى الجملة؟

۲۶۰. ماهی الظروف التي تجب إضافتها إلى الجملة الخبرية؟

۲۶۱. إلى أي شیء تضاف «مذ و منذ»؟

۲۶۲. أي نوع من ظروف الزمان تجوز إضافته إلى الجملة؟

۲۵۳. إن بعض الظروف تضاف إلى الجملة الخبرية على تأويلها بالمصدر، نحو: «زرتُ صديقك يومَ زاره الأعيانُ».

فائدة: وإنما التزموا تأويل الجملة بالمصدر لتكون الإضافة في الحقيقة إلى المفرد على حكمها. ويؤولون أيضاً الظروف غير المتصرفة^۱ بما يرادفها من الظروف المتصرفة لتصح إضافتها إلى المفرد فيقدر في نحو: «جلست حيثُ جلس الأمير» أي مكان جلوسه. وفي نحو: «قمتُ إذ قام زيدٌ» أي حين قيامه. وقس البواقي.

Sco۱: ۸:۰۳

۲. فی ما یضاف إلى الجملة

۲۵۹. هل یضاف شیء إلى الجملة؟

۲۶۰. ماهی الظروف التي تجب إضافتها إلى الجملة الخبرية؟

۲۶۱. إلى أي شیء تضاف «مذ و منذ»؟

۲۶۲. أي نوع من ظروف الزمان تجوز إضافته إلى الجملة؟

۲۵۳. إن بعض الظروف تضاف إلى الجملة الخبرية على تأويلها بالمصدر، نحو: «زرتُ صديقك يومَ زاره الأعيانُ».

فائدة: وإنما التزموا تأويل الجملة بالمصدر لتكون الإضافة في الحقيقة إلى المفرد على حكمها. ويؤولون أيضاً الظروف غير المتصرفة^۲ بما يرادفها من الظروف المتصرفة لتصح إضافتها إلى المفرد فيقدر في نحو: «جلست حيثُ جلس الأمير» أي مكان جلوسه. وفي نحو: «قمتُ إذ قام زيدٌ» أي حين قيامه. وقس البواقي.

Sco۲: ۱۲:۲۴

۲. فی ما یضاف إلى الجملة

۲۵۴. إن الظروف التي تجب إضافتها إلى الجملة الخبرية هي: «حيثُ، إذ، لَمَّا و إذا». وهي تلزم البناء وجوباً لافتقارها

اللازم إلى الجملة وهو موجبٌ لمشابتها بالحروف، نحو: «كتبتُ لَمَّا كتبتُ».

فائدة: «حيث و إذ» تُضافان إلى الجملتين الاسميّة والفعلية. غير أن الغالب في «حيث» أن تضاف إلى الجملة الفعلية.

والغالب في «إذ» أن تُضاف إلى الماضي، وقد تُضاف إلى المضارع، نحو: «نزلتُ حيثُ الأميرُ نازلٌ» و «فررتُ إذ الجنود

^۱ ظرف متصرف به ظرفي گفته می شود که از ظرفیت خارج می شود و در حالات دیگر اعرابی مانند مبتدا و خبر قرار می گیرد.

ظرف غیر متصرف به ظرفی گفته می شود که دائماً در ظرفیت استعمال می شود. [نحو وافی جلد ۳، ص ۲۴۴ و ۲۴۵]

^۲ ظرف متصرف به ظرفی گفته می شود که از ظرفیت خارج می شود و در حالات دیگر اعرابی مانند مبتدا و خبر قرار می گیرد.

ظرف غیر متصرف به ظرفی گفته می شود که دائماً در ظرفیت استعمال می شود. [نحو وافی جلد ۳، ص ۲۴۴ و ۲۴۵]

غافلون» و «أذهب إذ ذهبت» و «لَمَّا و إذا» تختصان بالفعليَّة غيرَ أنَّ «لَمَّا» لا تُستعمل إلاَّ مع الماضي ولا تُستعمل «إذا» إلاَّ مع المستقبل ولو دخلت على الماضي لأنَّه في المعنى مستقبل، وأكثر ما يكون الفعل بعدها ماضياً وقد يكون مضارعاً.

٢٥٥. مُذَّ و مُنذُ تُضافان تارةً إلى الجملة، نحو: «ما رأيتهُ مُذَّ رَحَلَ» و تارةً إلى المفرد، نحو: «ما رأيتهُ منذُ يومين».

Sco٣: ١٦:٤٧

٢. في ما يضاف إلى الجملة

٢٥٤. إنَّ الظروف التي تجب إضافتها إلى الجملة الخبرية هي: «حيثُ، إذ، لَمَّا و إذا». وهي تلزم البناء وجوباً لافتقارها اللازم إلى الجملة وهو موجبٌ لمشابهتها بالحروف، نحو: «كتبتُ لَمَّا كتبت».

فائدة: «حيثُ و إذا» تُضافان إلى الجُمليتين الاسميَّة والفعليَّة. غيرَ أنَّ الغالبَ في «حيثُ» أن تُضاف إلى الجملة الفعلية. والغالب في «إذا» أن تُضاف إلى الماضي، وقد تُضاف إلى المضارع، نحو: «نزلتُ حيثُ الأميرُ نازل» و «فررتُ إذ الجنود غافلون» و «أذهب إذ ذهبت» و «لَمَّا و إذا» تختصان بالفعليَّة غيرَ أنَّ «لَمَّا» لا تُستعمل إلاَّ مع الماضي ولا تُستعمل «إذا» إلاَّ مع المستقبل ولو دخلت على الماضي لأنَّه في المعنى مستقبل، وأكثر ما يكون الفعل بعدها ماضياً وقد يكون مضارعاً.

٢٥٥. مُذَّ و مُنذُ تُضافان تارةً إلى الجملة، نحو: «ما رأيتهُ مُذَّ رَحَلَ» و تارةً إلى المفرد، نحو: «ما رأيتهُ منذُ يومين».

Sco٤: ٢٣:٣٠

نموذج

جملة اسميَّة	} حيث و إذ	} مضاف إليه
جملة فعليَّة		
← جملة فعليَّة ماضى	لَمَّا	
← جملة فعليَّة مستقبل	إذا	

چکیده

- ۱- مضاف الیه بعضی از ظروف که جمله خبریه واقع می‌شود باید تأویل به مصدر برود.
- ۲- ظروف غیر متصرف تأویل به ظرف متصرف می‌روند برای این که بتوان مضاف الیه را تأویل به مصدر ببرند.
- ۳- ظروف حیث، اذ، لَمَّا، اذا، باید به جمله خبریه اضافه شوند.
- ۴- ظروف حیث، اذ، لَمَّا، اذا بخاطر شباهت افتقاری به حروف مبنی می‌باشند.
- ۵- مضاف الیه حیث و اذ می‌تواند جمله اسمیه و فعلیه واقع شود.
- ۶- مضاف الیه لَمَّا و اذا فقط جمله فعلیه می‌باشد.
- ۷- مذ و منذ بر مفرد و جمله اضافه می‌شوند.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نحو عالی ۲

کرایش سطح ۲

درس ۱۱

استاد: حجت الاسلام و المسلمین ضیایی

آموزشیار: آقای رضی جرگونی

مقدمه

مضاف الیه می‌تواند مفرد و جمله قرار بگیرد، در میان اسماء کلماتی هستند که دائم الاضافه می‌باشند. از جمله کلماتی که به جمله اضافه می‌شوند ظروف زمان هستند و به جمله خبریه اضافه می‌شوند و در این حالت جمله مضاف الیه تأویل به مفرد می‌رود. حیث و اذ، اذا، لَمَّا واجب الاضافه به جمله هستند. و به خاطر شباهت افتقادی به حروف مبنی می‌شوند. ظرف زمان مبهم متصرف نیز جایز است به جمله اضافه شود اما نوع جمله بستگی به زمانی دارد که از آنها اراده می‌شود، اگر زمان ماضی باشد حکم إِذ را دارند به جمله اسمیه و فعلیه اضافه شود و اگر زمان مستقبل باشد حکم اذا را دارد و به جمله فعلیه اضافه می‌شود. این مطالب نیازمند توضیح و تکمیل هستند که در این جلسه به آنها می‌پردازیم.

٢. في ما يضاف إلى الجملة

٢٥٦. إنَّ المبهم المتصرف^١ من ظروف الزمان تجوز إضافته إلى الجملة، نحو: «جئتُ يومَ جاء زيدٌ» و «أقدمتُ حينَ الجيشُ منهزمٌ» أي يومَ مَجى زيدٌ وحينَ انهزامِ الجيشِ.

فوائد : ١. غير أنَّ ما أُريد به الماضي يكون منزلة «إذ» فتجوز إضافته إلى الجملتين كما رأيت. وما أُريد به المستقبل يكون بمنزلة «إذا» فيختصّ بالفعليّة، نحو: «سأذهبُ حينَ يذهبُ القومُ». والحقُّ جوازُ إضافته إلى الاسمية المشتملة على معنى الاستقبال، كقوله تعالى: «يومَ هُم على النارِ يُفتنونَ» اكتفاءً بالمناسبة في المعنى.

SCO١: ٥:٢٤

٢. في ما يضاف إلى الجملة

٢٥٦. إنَّ المبهم المتصرف^٢ من ظروف الزمان تجوز إضافته إلى الجملة، نحو: «جئتُ يومَ جاء زيدٌ» و «أقدمتُ حينَ الجيشُ منهزمٌ» أي يومَ مَجى زيدٌ وحينَ انهزامِ الجيشِ.

فوائد : ١. غير أنَّ ما أُريد به الماضي يكون منزلة «إذ» فتجوز إضافته إلى الجملتين كما رأيت. وما أُريد به المستقبل يكون بمنزلة «إذا» فيختصّ بالفعليّة، نحو: «سأذهبُ حينَ يذهبُ القومُ». والحقُّ جوازُ إضافته إلى الاسمية المشتملة على معنى الاستقبال، كقوله تعالى: «يومَ هُم على النارِ يُفتنونَ» اكتفاءً بالمناسبة في المعنى.

SCO٢: ١١:٠٩

٢. في ما يضاف إلى الجملة

٢. اختلف في إضافة المحدود من الظروف، نحو: «الأسبوع، الشهر والعام» فقليل تمتنع لأنَّ الظرف إنّما يُضاف إلى الجملة حملاً على «إذ» وهي تدلُّ على زمانٍ غير محدود. وقيل تجوز استدلالاً بما سُمع كقول الشاعر:
مضتُ سنةً لعامٍ وُلدتُ فيه وعشرٌ بعد ذاكٍ وحجَّتَانِ
وقصرها بعضهم على «العام و السنة» فقط لكثرة ورودهما في الكلام.

SCO٣: ٢٠:٤٣

نموذج

<p>به معنى ماضى ← حكماذ اذاذ</p> <p>به معنى استقبال ← حكم اذا</p>	<p>ظرف زمان متصرف مبهم ← جواز</p>	<p>} اضافه</p>
<p>امتناع اضافه</p> <p>جواز اضافه</p>	<p>ظرف زمان محدود ← دو نظريه</p>	

^١ ظرف زمان مبهم به معنى زمان، وقت، حين... مي باشد. (نحو وافي جلد ٢٣، ص ٨٠)

^٢ ظرف زمان مبهم به معنى زمان، وقت، حين... مي باشد. (نحو وافي جلد ٢٣، ص ٨٠)

چکیده

- ۱- ظروف زمان متصرف می‌تواند به جمله اضافه شوند.
- ۲- اگر مراد از ظرف زمان ماضی باشد حکم اذ را دارد.
- ۳- اگر مراد از ظرف زمان مستقبل باشد حکم اذا را دارد.
- ۴- ظرف زمان مستقبل طبق نظر مؤلف بر جمله اسمیه نیز اضافه می‌شود.
- ۵- در مورد اضافه ظرف زمان محدود اختلاف وجود دارد. بعضی قائل به جواز اضافه‌اند و برخی قائل به امتناع اضافه‌اند.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نحو عالی ۲

کرایش سطح ۲

درس ۱۲

استاد: حجت الاسلام و المسلمین ضیایی

آموزشیار: آقای رضی جرگونی

ظرف زمان متصرف جایز است که به جمله اضافه شود و مضاف الیه در این حالت تأویل به مصدر می‌رود و در نتیجه مضاف الیه مفرد می‌شود. نوع جمله مضاف الیه در ظرف زمان بستگی به زمان ظرف دارد، اگر زمان ماضی باشد حکم از را دارد و اگر مستقبل باشد حکم از را دارد. در مورد ظرف زمان محدود اختلاف وجود دارد، بعضی از علماء قائلند به امتناع اضافه و بعضی قائلند به جواز اضافه و هر کدام برای نظریه به خودشان دلیل می‌آورند که در جلسه گذشته بیان شد. مطلب جدیدی که در این جلسه به آن خواهیم پرداخت در مورد اعراب ظروف می‌باشد، از آنجای که این ظروف جایز هستند که به جمله اضافه شوند در مورد اعراب هم دو حالت جایز است می‌توانند به خاطر مطابقت با اصل معرب شوند، و می‌توانند به خاطر شباهت به حروف مبنی استعمال شوند. ولیکن اعراب ظروف فروعاتی دارند که به توضیح این فروعات خواهیم پرداخت.

۲. فی ما یضاف إلى الجملة

۳. لَمَّا كانت هذه الظروف تضاف إلى الجملة جوازاً كان يجوز فيها الإعراب على الأصل، والبناء^۱ لتصد المشاكلة لأنَّ الجُمْل كُلهَا مبنیة. ولما كان الأصلُ فی إعراب الظروف النَّصب كان بناؤها على الفتح للمناسبة بين حركة الإعراب وحركة البناء على أنَّه يختار بناءَ الطرف المضاف إلى الجملة الفعلية المصدرة بفعل مبنیِّ سواءً كان بناؤه أصلياً كقوله: «على حينَ عاتبتُ المشيبَ على الصبا». أو عارضاً كقوله: «على حينَ يستصينُ كُلُّ حليمٍ». بخلاف الجملة المصدرة بالفعل المعرب والجملة الاسمية فإنَّ الإعراب فيهما أرجح بل واجبٌ عند جمهور البصريين كقوله: «إذا قلتُ هذا حينَ أسلو يهيجني» وكقول الآخر: «ألم تعلمَ أنني كريمٌ على حينِ الكرامِ قليلٌ». وكل هذا الخلاف عندهم يترتب على النظر في الجملة بأسرها أو إلى صدرها فقط. فمن نظر إلى مجموع الجملة اختار البناء مطلقاً ومن نظر إلى صدرها فقط اختار البناء مع المبنى والإعراب مع المعرب طلباً للمناسبة بين المتجاورين.

Sco۱: ۱۰:۰۱

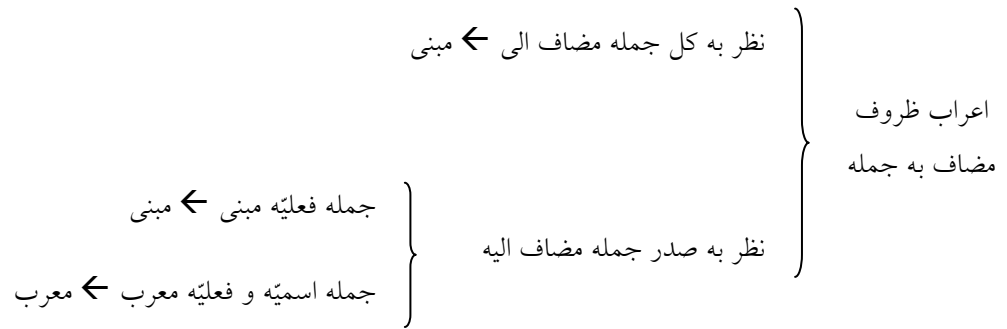
۲. فی ما یضاف إلى الجملة

۳. لَمَّا كانت هذه الظروف تضاف إلى الجملة جوازاً كان يجوز فيها الإعراب على الأصل، والبناء^۲ لتصد المشاكلة لأنَّ الجُمْل كُلهَا مبنیة. ولما كان الأصلُ فی إعراب الظروف النَّصب كان بناؤها على الفتح للمناسبة بين حركة الإعراب وحركة البناء على أنَّه يختار بناءَ الطرف المضاف إلى الجملة الفعلية المصدرة بفعل مبنیِّ سواءً كان بناؤه أصلياً كقوله: «على حينَ عاتبتُ المشيبَ على الصبا». أو عارضاً كقوله: «على حينَ يستصينُ كُلُّ حليمٍ». بخلاف الجملة المصدرة بالفعل المعرب والجملة الاسمية فإنَّ الإعراب فيهما أرجح بل واجبٌ عند جمهور البصريين كقوله: «إذا قلتُ هذا حينَ أسلو يهيجني» وكقول الآخر: «ألم تعلمَ أنني كريمٌ على حينِ الكرامِ قليلٌ». وكل هذا الخلاف عندهم يترتب على النظر في الجملة بأسرها أو إلى صدرها فقط. فمن نظر إلى مجموع الجملة اختار البناء مطلقاً ومن نظر إلى صدرها فقط اختار البناء مع المبنى والإعراب مع المعرب طلباً للمناسبة بين المتجاورين.

Sco۲: ۲۲:۴۴

^۱ اصل اوليه در مورد اسماء اين است که معرب باشند همچنانکه اصل در حروف بناء است ولكن برخی اسماء بخاطر شباهت به حروف مبنی می شوند. در صورتی که اسم یک شباهت به حرف داشته باشد مبنی می شود، شباهتهای که موجب بناء اسم می شوند عبارتند از: شباهت وضعی، معنوی، استعمالی، افتقادی، اهمالی، [البهجة المرضیه ۱۸ و ۱۹]

^۲ اصل اوليه در مورد اسماء اين است که معرب باشند همچنانکه اصل در حروف بناء است ولكن برخی اسماء بخاطر شباهت به حروف مبنی می شوند. در صورتی که اسم یک شباهت به حرف داشته باشد مبنی می شود، شباهتهای که موجب بناء اسم می شوند عبارتند از: شباهت وضعی، معنوی، استعمالی، افتقادی، اهمالی، [البهجة المرضیه ۱۸ و ۱۹]



چکیده

- ۱- ظروف زمان مضاف به جمله جایز است معرب و مبنی استعمال شوند.
- ۲- چون اصل در اعراب ظروف نصب است در حالت بناء مبنی بر فتح می شوند.
- ۳- در صورتی که مضاف الیه ظرف زمان جمله فعلیه باشد ظرف نیز مبنی می شود.
- ۴- در صورتی که مضاف الیه ظرف زمان جمله اسمیه و یا فعلیه معرب باشد اعراب ظرف رجحان دارد.
- ۵- در حالت فوق بصریین قائل به وجوب اعراب ظرف زمان هستند.
- ۶- اگر به مجموع جمله مضاف الیه توجه شود ظرف زمان مبنی می شود.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نحو عالی ۲

کرایش سطح ۲

درس ۱۳

استاد: حجت الاسلام و المسلمین ضیایی

آموزشیار: آقای رضی جرگونی

این جلسه آخرین جلسه درباره اضافه معنویّه است قبل از وارد شدن به مطالب پایانی بحث، خلاصه کوتاهی درباره اضافه معنویّه مطرح می‌کنیم. همانطور که از اسم اضافه معنویّه پیداست این نوع از اضافه دارای فایده معنوی است، در صورتی که نکره به معرفه اضافه شود مضاف از مضاف الیه کسب تعریف می‌کند و اگر نکره به نکره اضافه شود مضاف از مضاف الیه کسب تخصیص می‌کند، در اضافه معنویّه با توجه به نوع رابطه مضاف با مضاف الیه یکی از حروف جرّ من، فی و لام در تقدیر است. در میان اسماء کلماتی بودند که دائم الاضافه هستند. و گاهی مواقع مضاف الیه جمله قرار می‌گیرد، از جمله کلمات مضاف به جمله ظروف هستند، اما چند نکته باید مورد توجه قرار بگیرد. اولاً مراد از ظرف زمان مفعول فیه نیست بلکه مطلق ظروف زمان مراد است و ثانیاً از جمله مضاف الیه نباید ضمیر به مضاف الیه عود کند. در این جلسه به تکمیل این چند نکته می‌پردازیم.

۲. فی ما یضاف إلى الجملة

۴. المراد بالظروف اسم الزمان مطلقاً لا المفعول فيه فقط. ولذلك یجرى هذا الاستعمال فی المنصوب عن الظرفية كما رأیت وفي غیره، نحو: «هذا یومٌ ینفعُ الصادقین صدقهم».

۵. یُشترط فی الجملة^۱ أن لا تكون مشتملةً علی ضمیر یعود إلى المضاف فلا یقال: «جئتُ یومَ جاءَ زیدٌ فیهِ».

۶. إذا صُدِّرَتِ الجملةُ المضاف إليها بحرف نفي، نحو: «یومٌ لا تملک نفسٌ لنفسٍ شیئاً» حکم المضاف من حیث الإعراب والبناء یكون كالسابق^۲. فإن كان حرف «لا» النافية للجنس كقولک: «یومٌ لا حرّاً ولا برداً» جاز فی اسمها الفتح علی البناء والرفعُ علی إلغائها أو إعمالها عمل «لیس» والجرُّ علی اعتراضها بین المتضایفین.

Sco۱: ۱۲:۲۳

۲. فی ما یضاف إلى الجملة

۴. المراد بالظروف اسم الزمان مطلقاً لا المفعول فيه فقط. ولذلك یجرى هذا الاستعمال فی المنصوب عن الظرفية كما رأیت وفي غیره، نحو: «هذا یومٌ ینفعُ الصادقین صدقهم».

۵. یُشترط فی الجملة^۳ أن لا تكون مشتملةً علی ضمیر یعود إلى المضاف فلا یقال: «جئتُ یومَ جاءَ زیدٌ فیهِ».

Sco۲: ۱۶:۱۲

۶. إذا صُدِّرَتِ الجملةُ المضاف إليها بحرف نفي، نحو: «یومٌ لا تملک نفسٌ لنفسٍ شیئاً» حکم المضاف من حیث الإعراب والبناء یكون كالسابق^۴. فإن كان حرف «لا» النافية للجنس كقولک: «یومٌ لا حرّاً ولا برداً» جاز فی اسمها الفتح علی البناء والرفعُ علی إلغائها أو إعمالها عمل «لیس» والجرُّ علی اعتراضها بین المتضایفین.

Sco۳: ۲۴:۴۶

^۱ جمله ای که مضاف الیه قرار می گیرد اولاً باید خبریّه باشد در نتیجه جمله انشائیّه مضاف الیه قرار نمی گیرد و ثانیاً شرطیّه نباشد و ثالثاً مشتمل بر ضمیری نباشد که به مضاف الیه بر می گردد. [نحو وافی جلد ۳ صفحه ۷۸ و ۸۴]

^۲ .أی إن كان المضاف إليه معرباً كفعل المضارع، فالأولی أن یكون المضاف معرباً، وان كان المضاف إليه مبنیً كفعل الماضي، فالأولی أن یكون المضاف مبنیاً.

^۳ جمله ای که مضاف الیه قرار می گیرد اولاً باید خبریّه باشد در نتیجه جمله انشائیّه مضاف الیه قرار نمی گیرد و ثانیاً شرطیّه نباشد و ثالثاً مشتمل بر ضمیری نباشد که به مضاف الیه بر می گردد. [نحو وافی جلد ۳ صفحه ۷۸ و ۸۴]

^۴ .أی إن كان المضاف إليه معرباً كفعل المضارع، فالأولی أن یكون المضاف معرباً، وان كان المضاف إليه مبنیً كفعل الماضي، فالأولی أن یكون المضاف مبنیاً.

چکیده

- ۱- مراد از ظرف زمان، مطلقاً اسمی است که بر زمان دلالت می‌کند.
- ۲- نباید از جمله مضاف الیه ضمیر به مضاف برگردد.
- ۳- در صورتی که مضاف الیه منفی باشد [مُصدّر به حرف نفی] مضاف از جهت اعراب و بناء، حکم مضاف به جمله مثبت را دارد.
- ۴- در اسم حرف لا نفی جنس در صورتی که مضاف الیه برای ظرف است چهار حالت جایز است.
 - الف) مبنی بر فتح
 - ب) رفع بنا بر الغاء لا
 - ج) رفع بنا بر عمل لیس
 - د) جرّ بنا بر معترضه بودن لا

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نحو عالی ۲

سطح ۲

درس ۱۴

استاد: حجت الاسلام و المسلمین ضیایی

آموزشیار: آقای رضی جرگونی

اضافه بر دو قسم اضافه لفظیّه و اضافه معنویّه تقسیم می‌شد. توضیح اضافه معنویّه در جلسات گذشته بیان شد. در این جلسه به بیان احکام اضافه لفظیّه خواهیم پرداخت. اضافه لفظیّه عبارت بود از اضافه مشتق [صفت] به معمولش که سه مورد دارد. مورد اول اضافه اسم فاعل به مفعولش مورد دوم. اضافه اسم مفعول به نائب فاعل و مورد سوم اضافه صفت مشبّه به فاعلش. همانطور که از اسم اضافه لفظیّه پیداست تنها اثر و فایده‌اش در لفظ ظاهر می‌شود بعضی مضاف از مضاف الیه کسب تخفیف می‌کند، هر کدام از این سه مورد از اضافه لفظیّه و کسب تخفیف مضاف دارای شرائط هستند که به توضیح آنها می‌پردازیم:

٣. الإضافة اللفظية

٢٦٣. متى تكون الإضافة لفظية؟

٢٦٤. هل يجوز دخول «أل» على المضاف؟

٢٥٧. تكون الإضافة لفظية متى كان الاسم الأول صفة والثاني معمولاً لتلك الصفة وذلك في ثلاثة مواضع:

* إضافة اسم الفاعل إلى مفعوله، نحو: «جاء سارقُ البيت». وتندرج فيه صيغ المبالغة، نحو: «شَرَّابُ العسل».

* إضافة اسم المفعول إلى نائب فاعله، نحو: «هذا مسروقُ البيت».

* إضافة الصفة المشبهة إلى فاعلها، نحو: «أنتَ الكريمُ الأصل».

فائدة: يُشترط في اسم الفاعل والمفعول أن يكونا في الإضافة اللفظية بمعنى الحال أو الاستقبال لأنهما إذا كانا بمعنى الماضي، نحو: «بارى الوجود» أو بمعنى الاستمرار، نحو: «حامى العشيرة» أو جريا مجرى الأسماء الموصوفة، نحو: «كاتبُ القاضي» و «مملوكُ الأمير» تكون الإضافة معنوية. أمّا الصفة المشبهة فلا تكون إضافتها إلّا لفظية لأنها لا تكون إلّا بمعنى الحال^١.

Sco١: ٦:٢٩

٣. الإضافة اللفظية

٢٦٣. متى تكون الإضافة لفظية؟

٢٦٤. هل يجوز دخول «أل» على المضاف

٢٥٧. تكون الإضافة لفظية متى كان الاسم الأول صفة والثاني معمولاً لتلك الصفة وذلك في ثلاثة مواضع:

* إضافة اسم الفاعل إلى مفعوله، نحو: «جاء سارقُ البيت». وتندرج فيه صيغ المبالغة، نحو: «شَرَّابُ العسل».

* إضافة اسم المفعول إلى نائب فاعله، نحو: «هذا مسروقُ البيت».

* إضافة الصفة المشبهة إلى فاعلها، نحو: «أنتَ الكريمُ الأصل».

فائدة: يُشترط في اسم الفاعل والمفعول أن يكونا في الإضافة اللفظية بمعنى الحال أو الاستقبال لأنهما إذا كانا بمعنى الماضي، نحو: «بارى الوجود» أو بمعنى الاستمرار، نحو: «حامى العشيرة» أو جريا مجرى الأسماء الموصوفة، نحو: «كاتبُ القاضي» و «مملوكُ الأمير» تكون الإضافة معنوية. أمّا الصفة المشبهة فلا تكون إضافتها إلّا لفظية لأنها لا تكون إلّا بمعنى الحال^٢.

Sco٢: ١٣:٣٣

٣. الإضافة اللفظية

١. أي الحال المتصل بالماضي.

٢. أي الحال المتصل بالماضي.

. یمتنع دخول «أل»^۱ على المضاف في الإضافة المعنویة فلا يُقال «المنزل الأمير» بل «منزل الأمير».

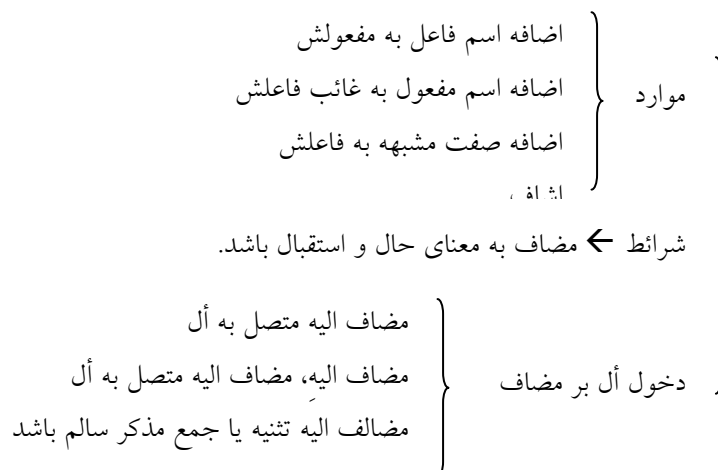
Sco^۳: ۱۵:۵۰

۳. الإضافة اللفظية

وأما في الإضافة اللفظية^۲ فيجوز ذلك بشرط وجودها في المضاف إليه، نحو: «أنت المتبّع الحقّ». أو في ما أُضيف إليه المضاف إليه، نحو: «أنت المكرّم غلام الأمير». أو كان المضاف مثنى أو جمع مذكر سالماً، نحو: «الفتاحا دمشق خالدٌ و أبو عبّيدة» و «الساكنو بيروت آمنون».

Sco^۴: ۲۴:۵۴

نمودار



^۱ کوفیون دخول أل بر مضاف اليه را در یک مورد جایز می‌دانند و آن در صورتی است که مضاف اسم عدد باشد و مضاف اليه معدود و دارای أل باشد. و دلیلشان بر این مطلب سماع از عرب است ولی بصریون مطلقاً جایز نمی‌دانند. [نحو وافی، جلد ۳ ص ۱۴]

^۲ علاوه بر سه مورد مذکور، در صورتی که مضاف اليه ضمیر باشد که مرجع ضمیر دارای الف و لام باشد مضاف نیز می‌تواند متصل به أل شود.

[البهجة المرضیه ص ۲۲۲]

چکیده

- ۱- اضافه لفظیه در سه مورد واقع می‌شود.
 الف) اضافه اسم فاعل به مفعولش
 ب) اضافه اسم مفعول به نائب فاعلش
 ج) اضافه صفت مشبیه به فاعلش
- ۲- در صورتی که اسم فاعل و اسم مفعول به معنای حال و استقبال باشد اضافه لفظیه است.
- ۳- در صورتی که اسم فاعل و اسم مفعول به معنای ماضی و یا استمرار باشند یا جاری مجرای اسم موصوف شوند اضافه معنویّه است.
- ۴- اضافه صفت مشبیه به فاعلش دائماً اضافه لفظیه است.
- ۵- ال بر مضاف در اضافه معنویّه داخل نمی‌شود.
- ۶- در اضافه لفظیه در سه صورت مضاف ال می‌گیرد.
 الف) مضاف الیه دارای ال باشد.
 ب) مضاف الیه، مضاف الیه متصل به ال باشد.
 ج) مضاف الیه تثنيه یا جمع مذكر سالم باشد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نحو عالی ۲

سطح ۲

درس ۱۵

استاد: حجت الاسلام و المسلمین ضیایی

آموزشیار: آقای رضی جرگونی

بحث ما تا کنون در مورد کلماتی بود که عوامل مستقیماً آنها را مرفوع، منصوب و مجرور می‌کردند و لکن در جمله کلماتی وجود دارد که عامل مستقیماً بر آنها داخل نمی‌شود بلکه اعرابشان تابع کلمه ما قبل است یعنی عامل در اسم ما قبل عمل می‌کند و این کلمات نیز تابع اسم ما قبل می‌شود و اعراب آن را می‌گیرند به عبارت دیگر اعراب بر دو قسم است: اعراب اصلی که عامل مستقیماً بر کلمه داخل شده است و اعراب عرضی که کلمه به تبع کلمه ما قبل اعراب گرفته است، به اسم ما قبل متبوع و به اسم دوم تابع گفته می‌شود. توابع بر پنج قسم هستند که عبارتند از: نعت، تأکید، بدل، عطف بیان و نسق، اولین قسم از توابع که مورد بررسی قرار می‌گیرد نعت می‌باشد، نعت بر دو قسم است: حقیقی و سببی، در این جلسه تعریف و فایده نعت بیان خواهد شد.

التَّوَابِع

عرفت جميع مواضع الرفع والنصب والجرّ والجزم ممّا يعرض على الأسماء والأفعال بحسب اختلاف مواقعها في الجملة. غير أن إعراب الكلمة قد يسرى على ما بعدها فيرفع المتأخر بسبب رفع المتقدم ويُنصب بسبب نصبه وهلمّ جرّاً. ويسمّى المتأخر تابِعاً والمتقدم متبوعاً. والتوابع أربعة: نعت ، توكيد ، بدل و عطف^١.

Sco ۱: ۸: ۰۹

- ۴۵ -

النعت

۲۶۵. ما هو النعت؟

۲۶۶. كم قسماً النعت؟

۲۶۷. كم نوعاً المشتق؟

۲۶۸. كم نوعاً المؤول بالمشتق؟

۲۶۹. ماهو حكم النعت الحقيقي؟

۲۷۰. ماهو حكم النعت السببي؟

۲۷۱. ما هو حكم النعوت إذا تعددت؟

۲۷۲. ما المراد بقطع النعت؟

۲۷۳. متى يجوز قطع النعت؟

۲۷۴. متى تقع الجملة نعتاً؟

۲۵۹. النعت هو التابع^٢ الدالّ:

* على صفة من صفات منعوته ويُقال له النعت الحقيقي، نحو: «هذا ثوبٌ ممزقٌ».

* أو من صفات متعلق منعوته ويُقال له النعت السببي، نحو: «هذا ثوبٌ ممزقٌ أطرافُهُ». ف «ممزق» يدلّ على صفة في الثوب المنعوت و «ممزقة» تدلّ على صفة في شيء متعلّق به وهو أطرافُهُ.

Sco ۲: ۱۷: ۳۳

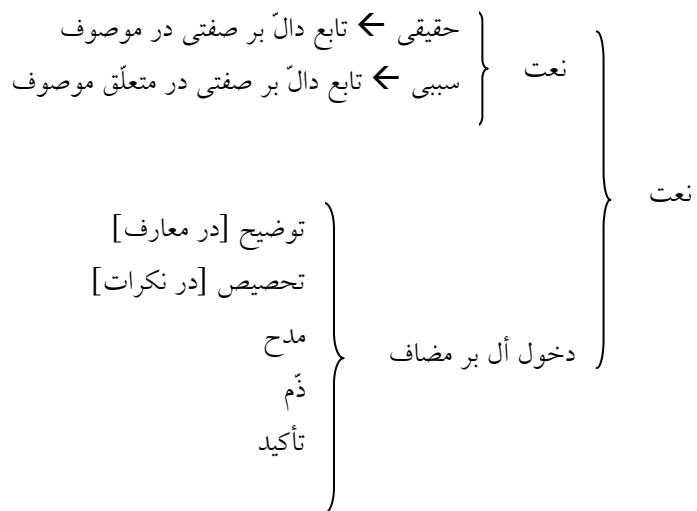
النعت

فوائد: ۱. فائدة النعت في المعارف الإيضاح لأنّ قولك: «يوسف الفلكيُّ» أوضح من قولك «يوسف». وفي النكرات التخصيص لأنّ قولك «رجلٌ غنيٌّ» أخصّ من قولك «رجلٌ». وكثيراً ما يُنعت لمجرد المدح، نحو: «شهد الله العظيم». أو الذم، نحو: «نزغ إبليسُ الرجيمُ». أو الترحم، نحو: «أنا عبدك المسكين». أو التوكيد، نحو: «أمس الدابرُ لا يعود».

^١ عطف بر دو قسم است عطف بيان و عطف نسق.

^٢ تابع به منزله جنس است و تمام توابع را شامل می شود قيد دالّ بر موصوف عطف نسق و بدل را خارج می کند و قيد دالّ بر صفت متعلّق موصوف تأکید و عطف بیان را خارج می کند. [البهجة المرضيه ص ۲۷۰]

نمودار



چکیده

- ۱- توابع عبارتند از: نعت، تأکید، بدل، عطف [بیان و نسق]
- ۲- نعت حقیقی عبارت است از: تابع دالّ بر صفتی در موصوفش.
- ۳- نعت سببی عبارت است از: تابع دالّ بر صفتی در متعلّق موصوفش.
- ۴- نعت در معارف برای توضیح است.
- ۵- نعت در نکرات برای تخصیص است.
- ۶- گاهی نعت برای مدح، ذم و تأکید می‌آید.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نحو عالی ۲

سطح ۲

درس ۱۶

استاد: حجت الاسلام و المسلمین ضیایی

آموزشیار: آقای رضی جرگونی

نعت بر دو قسم است نعت حقیقی که عبارت است از تابعی که دلالت می‌کند بر صفتی در موصوف. و نعت سببی که عبارت است از تابعی که بر صفتی در متعلق موصوف دلالت می‌کند، نعت در معارف برای توضیح است و در نکرات برای تخصیص است، هر چند نعت برای اغراض دیگری مانند مدح، ذم، ترحم تأکید... می‌آید، که در جلسه گذشته بیان شد. در میان کلمات برخی هم نعت و منعوت واقع می‌شوند و برخی نعت و منعوت واقع نمی‌شوند و برخی فقط نعت واقع می‌شوند و برخی فقط منعوت واقع می‌شوند که مجموعاً چهار قسم می‌شوند، و هر کدام از نعت و منعوت را می‌شود حذف کرد ولکن شرایطی دارند، در این جلسه به بیان و توضیح این مطالب می‌پردازیم.

النعته

۲. إن المعارف بالنسبة إلى النعت أربعة أقسام:

ما لا يُنعتُ ولا يُنعتُ به كالضمير مطلقاً و أسماء الإشارة المكانية.

ما يُنعتُ ولا يُنعتُ به كالعلم.

ما يُنعتُ و ينعتُ به كاسماء الإشارة غير المكانية، نحو: «جاء هذا الأديبُ» و «جاء الغلامُ هذا».

ما يُنعتُ به ولا يُنعتُ كالموصل المصدر بالألف واللام، نحو: «جاء عُمرُ الذي يشارُ إليه بالبنان».

Sco ۱: ۸:۰۰

النعته

۲. إن المعارف بالنسبة إلى النعت أربعة أقسام:

ما لا يُنعتُ ولا يُنعتُ به كالضمير مطلقاً و أسماء الإشارة المكانية.

ما يُنعتُ ولا يُنعتُ به كالعلم.

ما يُنعتُ و ينعتُ به كاسماء الإشارة غير المكانية، نحو: «جاء هذا الأديبُ» و «جاء الغلامُ هذا».

ما يُنعتُ به ولا يُنعتُ كالموصل المصدر بالألف واللام، نحو: «جاء عُمرُ الذي يشارُ إليه بالبنان».

Sco ۲: ۱۲:۲۶

النعته

۳. لا يجوز تقديم النعت على المنعوت مطلقاً. وقد أجازوا الفصل بين النعت والمنعوت، نحو: «عارُ عليك إذا فعلتَ

عظيمٌ». ما لم يكن النعت لمبهم، نحو: «مررت بهذا الكريم» فلا يجوز الفصل فلا يقال: «مررتُ بهذا اليومِ الكريم».

ويفصلون أيضاً بين النعت والمنعوت بـ «لا و إمّا» فيجب حينئذٍ تكرارهما بين النعوت التالية معطوفين بالواو، نحو: «هذا

يومٌ لا حارٌّ ولا باردٌ» و «لكلِّ أجلٍّ إمّا قريبٌ وإمّا بعيدٌ».

۴. يجوز حذف المنعوت^۱ إذا دلَّ عليه دليلٌ. يشترط فيه أن يكون النعت إمّا صالحاً لمباشرة العامل، نحو: «مررتُ برجلٍ

راكباً صاهلاً» أي فرساً صاهلاً. أو يكون المنعوت^۲ بعض اسم مخفوض بـ «من» أو «في»، نحو: «منّا ظعنٌ ومنّا أقامٌ»

أي منّا فريقٌ ظعنٌ ومنّا فريقٌ أقامٌ. ونحو: «ما في الناس إلا شكرٌ أو كفرٌ» أي إلا رجلاً شَكَرَ أو رجلاً كَفَرَ.

۵. يجوز حذف النعت إذا دلَّ عليه دليلٌ، نحو قوله تعالى: «يأخذُ كلَّ سفينة غصباً»، أي سفينة سالمة أو سالحة ويجوز

حذف النعت والمنعوت معاً، نحو قوله تعالى: «فإنَّ له جهنم لا يموتُ فيها ولا يحيى»، أي حياةً نافعةً.

Sco ۳: ۱۸:۵۹

^۱ واجب است حذف منعوت در مواضعی که نعت در آن مواضع مشهور است به طوری که نعت بی نیاز می کند از منعوت و ذهن توجه ای به

منعوت نمی کند مانند جاء الفارس که در اصل جاء الرجل الفارس است، که در این نعت در محل منعوت حلول کرده است. [نحو وافی جلد ۳

ص ۴۹۳]

^۲ منعوت محذوف که بعضی از اسم مجرور به من و فی است باید مرفوع باشد. [نحو وافی جلد ۳ ص ۴۹۵]

۳. لایجوز تقدیم النعت علی المنعوت مطلقاً. وقد أجازوا الفصل بین النعت والمنعوت، نحو: «عارٌ علیک إذا فعلتَ عظیمٌ». ما لم یکن النعت لمبهم، نحو: «مررت بهذا الکریم» فلا یجوز الفصل فلا یقال: «مررتُ بهذا الیومِ الکریمِ». ویفصلون أيضاً بین النعت والمنعوت بـ «لا و إمّا» فیجب حیثئذ تکرارهما بین النعوت التالیة معطوفین بالواو، نحو: «هذا یومٌ لا حارٌّ ولا باردٌ» و «لکلّ أجلّ إمّا قریبٌ وإمّا بعیدٌ».

۴. یجوز حذف المنعوت^۱ إذا دلّ علیه دلیلٌ. یشترط فیہ أن یكون النعتُ إمّا صالحاً لمباشرة العامل، نحو: «مررتُ برجلٍ راکباً صاهلاً» ای فرساً صاهلاً. أو یكون المنعوت^۲ بعض اسم مخفوض بـ «من» أو «فی»، نحو: «منّا ظعنٌ ومنّا أقامٌ» ای منّا فریقٌ ظعنٌ ومنّا فریقٌ أقامٌ. ونحو: «ما فی الناس إلاّ شکرٌ أو کفرٌ» ای إلاّ رجلٌ شکرٌ أو رجلٌ کفرٌ.

۵. یجوز حذف النعت إذا دلّ علیه دلیلٌ، نحو قوله تعالی: «یاخذُ کلّ سفینة غصباً»، ای سفینة سالمة أو سالحة ویجوز حذف النعت والمنعوت معاً، نحو قوله تعالی: «فإنّ له جهنّم لا یموتُ فیها ولا یحیی»، ای حیاة نافعة.

Sc04: ۲۸: ۴۹

^۱ واجب است حذف منعوت در مواضعی که نعت در آن مواضع مشهور است به طوری که نعت بی نیاز می کند از منعوت و ذهن توجه ای به منعوت نمی کند مانند جاء الفارس که در اصل جاء الرجل الفارس است، که در این نعت در محل منعوت حلول کرده است. [نحو وافی جلد ۳ ص ۴۹۳]

^۲ منعوت محذوف که بعضی از اسم مجرور به من و فی است باید مرفوع باشد. [نحو وافی جلد ۳ ص ۴۹۵]

چکیده

- ۱- اسماء معرفه نسبت صفت و موصوف واقع شدن چهار قسم می شوند.
- الف) برخی منعوت و نعت واقع نمی شوند مانند ضمیر، اسم اشاره مکان.
- ب) برخی نعت واقع می شوند ولی منعوت واقع نمی شوند مانند موصول متصل به ال.
- ج) برخی منعوت واقع می شوند ولی نعت واقع نمی شوند مانند علم.
- د) برخی هم نعت و هم منعوت واقع می شوند، مانند اسم اشاره غیر مکان.
- ۲- تقدیم نعت بر منعوت مطلقاً جایز است.
- ۳- در صورتی که منصوب مبهم نباشد فاصله بین نعت و منصوب جایز است.
- ۴- در صورت وجود قرینه حذف منعوت به یکی از دو شرط جایز است.
- الف) نعت بتواند متصل به عامل شود.
- ب) منعت بعضی از اسم مجرور به مِن یا فِي باشد.
- ۵- در صورت وجود قرینه حذف نعت جایز است.
- ۶- گاهی نعت و منعوت با هم حذف می شوند.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نحو عالی ۲

سطح ۲

درس ۱۷

استاد: حجت الاسلام و المسلمین ضیایی

آموزشیار: آقای رضی جرگونی

حذف منعوت در صورتی که قرینه دالّ بر آن وجود داشته باشد جایز است مشروط بر این که نعت بتواند مباشر با عامل قرار بگیرد و یا اینکه منعوت بعضی از اسم ما قبل باشد که اسم ما قبل بوسیله فی یا من مجرور شده است. و حذف نعت نیز در صورت وجود قرینه جایز است و مشروط به شرط خاصی نمی‌باشد گاهی مواقع نعت و منعوت با هم حذف می‌شوند، توضیح این مطالب در جلسه گذشته بیان شد و اما کلماتی که می‌خواهند نعت واقع شوند باید مشتق باشند و با این که تأویل به مشتق بروند. مشتقاتی که نعت واقع می‌شود چهار مورد هستند و کلمات مؤول به مشتق نیز شش مورد هستند که توضیح این موارد در جلسه بیان خواهد شد، سه مورد دیگر با این که نه مشتق هستند و نه مؤول به مشتق، نعت واقع می‌شوند. در پایان مباحث امروز به آنها اشاره خواهیم کرد

النعته

٢٦٠. النعت قسمان: مشتقّ أو مؤوّل بالمشتق (أى فى معنى المشتق)

٢٦١. النعت المشتق أربعة أنواع:

* اسم الفاعل، نحو: «جاءنى رجلٌ فاضلٌ».

* اسم المفعول، نحو: «حان الموعدُ المضروبُ و اليومُ المشهودُ».

* الصفة المشبّهة، نحو: «التقيتُ برجلٍ شريفٍ النسبِ».

* أفعال التفضيل، نحو: «تبعْتُ الطريقَ الأقومَ».

٢٦٢. النعت المؤوّل بالمشتق ستة أنواع:

* أسماء الإشارة غير المكانية، نحو: «صادقتُ الفتى هذا» أى المشار إليه^١.

* الموصول المصدرّ بـ «أل»^٢، نحو: «عرفتُ العالمَ الذى اخترع الحاكى» أى المخترع.

* اسم العدد، نحو: «رأيتُ رجالاً ثلاثةً» أى معدودين بهذا العدد.

* الاسم المنسوب إليه، نحو: «شاهدتُ رجلاً لبنانياً» أى منسوباً إلى لبنان.

* الاسم الجامد الدالّ على معنى المشتق، نحو: «الرجلُ الثعلبُ مكروهٌ» أى المحتال.

* «ذو» الصحبّيّة و فروعه، نحو: «هذا رجلٌ ذو فضلٍ» أى صاحب فضل و «فأنتينا به حدائق ذات بهجة».

Sc01: ٨:٥٣

النعته

٢٦٠. النعت قسمان: مشتقّ أو مؤوّل بالمشتق (أى فى معنى المشتق)

٢٦١. النعت المشتق أربعة أنواع:

* اسم الفاعل، نحو: «جاءنى رجلٌ فاضلٌ».

* اسم المفعول، نحو: «حان الموعدُ المضروبُ و اليومُ المشهودُ».

* الصفة المشبّهة، نحو: «التقيتُ برجلٍ شريفٍ النسبِ».

* أفعال التفضيل، نحو: «تبعْتُ الطريقَ الأقومَ».

٢٦٢. النعت المؤوّل بالمشتق ستة أنواع:

* أسماء الإشارة غير المكانية، نحو: «صادقتُ الفتى هذا» أى المشار إليه^٣.

^١ وأما المكانية فهى ظروف لا صفات لأنّها تتعلّق بمحذوف هو صفة لما قبله، نحو: «مررتُ برجلٍ هنا» أى كائنٍ.

^٢ وأما بقية الموصولات فلا تقع نعتاً إلا «ذو» و «أل» الموصولة، نحو: «مررتُ بزيدٍ ذو قامٍ».

^٣ وأما المكانية فهى ظروف لا صفات لأنّها تتعلّق بمحذوف هو صفة لما قبله، نحو: «مررتُ برجلٍ هنا» أى كائنٍ.

- * الموصول المصدر بـ «أل»، نحو: «عرفتُ العالمَ الذي اخترع الحاكی» أي المخترع.
- * اسم العدد، نحو: «رأيتُ رجالاً ثلاثةً» أي معدودين بهذا العدد.
- * الاسم المنسوب إليه، نحو: «شاهدتُ رجلاً لبنانياً» أي منسوباً إلى لبنان.
- * الاسم الجامد الدال على معنى المشتق، نحو: «الرجلُ الثعلبُ مكروهٌ» أي المحتال.
- * «ذو» الصاحبيّة و فروعه، نحو: «هذا رجلٌ ذو فضلٍ» أي صاحب فضل و «فأنبئنا به حدائقَ ذاتِ بهجة».

Sco۲: ۱۷:۲۱

النعته

فائدة: ويلحق بها ثلاثة أخرى:

- المصدر الثلاثي^۲ غير الميمي الساذ مسدّ المشتق. ويلزم حينئذ الإفراد والتذكير، نحو: «ماءٌ سكبٌ» و «رجالٌ ثقةٌ» و «شهودٌ عدلٌ» أي مسكوبٌ و موثوقٌ بهم وعادلون.
- «ما» التي يُراد بها الإبهام، نحو: «لأمر ما جدع قصيرٌ أنفهٌ» أي عظيم.
- «أى و كل» الدالتان على الكمال نحو: «أنت فتىٌ أى فتىٌ أو كلُّ الفتى» أي كامل في الصفة.

Sco۳: ۲۵:۰۲

۱. وأما بقية الموصولات فلا تقع نعتاً إلا «ذو» و «أل» الموصولة، نحو: «مررت بزيد ذو قام».

۲ مصدرى كه نعت واقعاً می شود باید نكره و مصدر صريح غير ميمي باشد دال بر طلب نباشد. و در این صورت مصدر یا تأویل به مشتق می رود و یا اینکه مضاف الیه در تقدیر گرفته می شود و غرض از نعت قرار دادن مصدر برای مبالغه است. [نحو وافی جلد ۳ ص ۶۴۱]



چکیده

۱- نعت بر دو قسم است:

الف) مشتق

ب) مؤول به مشتق

۲- نعت مشتق بر چهار نوع است:

الف) اسم فاعل

ب) اسم مفعول

ج) صفت مشبیه

د) اسم تفضیل

۳- نعت مؤول به مشتق عبارتند از:

- اسم اشاره غیر مکان

- اسم موصول متصل به أل

- اسم عدد

- اسم منصوب

- اسم جامد دالّ بر معنای مشتق

- ذو به معنای صاحب و فروعاتش

۴- سه چیز ملحق به مشتقات هستند از جهت واقع شدن

- مصدر ثلاثی غیر میمی

- ما اسمیه مبهم

- أیّ و کلّ دالّ بر کمال

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نحو عالی ۲

سطح ۲

درس ۱۸

استاد: حجت الاسلام و المسلمین ضیایی

آموزشیار: آقای رضی جرگونی

نعت بر دو نوع حقیقی و سببی تقسیم می‌شود. نعت حقیقی عبارت است از تابعی که دالّ بر صفتی در موصوف می‌باشد و نعت سببی عبارت است از تابعی که دالّ بر صفتی در متعلّق موصوف می‌باشد نعت دارای احکام و خصوصیات است با توجه به نوع نعت این احکام نیز متفاوت است. در این جلسه به احکام نعت حقیقی می‌پردازیم، از جمله احکام نعت حقیقی عبارت است از این که: نعت حقیقی تابع اعراب منعوت است و از جهت افراد، تشبیه و جمع، تذکیر، تانیت، تعریف و تنکیر با موصوف مطابقت می‌کند، لکن این مطابقت مشروط به عدم وجود مانع است چون اگر مانعی وجود داشته باشد نعت در امور مذکور با منعوت مطابقت نمی‌کند.

النعته

۲۶۳. النعت الحقیقی یتبع ما قبله فی أحوال الإعراب ویرفع ضمیره ویطابقه فی الإفراد والتثنیه والجمع والتذكیر والتأنیث والتعریف^۱ والتنکیر، نحو: «جاء الولدُ العاقلُ» و «رأیت الولدین العاقلین» وهلمَّ جرّاً.

فوائد : ۱. إنَّ مطابقة النعت للمنوع مشروطة بأن لا يمنع من ذلك مانع كما فی «صبور و جریح» وأفعل التفضیل المقرون بـ «من» فتقول: «رأیت امرأةً صبوراً أفضل من هند». وإذا كان المنوع جمعاً مذكراً سالماً وجبت المطابقة، نحو: «جاء اللبنائیون الفاضلون». وإذا كان جمعاً للعاقل ملحقاً بجمع المذكر السالم، نحو: «البنین» أو جمعاً مكسراً، نحو: «الرجال» أو سالماً مؤنثاً، نحو: «المؤمنات» جاز فی النعت المطابقة وهی الأفضل. وجاز أن یكون مفرداً مؤنثاً، نحو: «البنون الصالحون أو الصالحة» و «الرجال المحسنون أو المحسنة» و «المؤمنات الفاضلات أو الفاضلة».

Sco۱: ۱۰:۱۵

النعته

۲۶۳. النعت الحقیقی یتبع ما قبله فی أحوال الإعراب ویرفع ضمیره ویطابقه فی الإفراد والتثنیه والجمع والتذكیر والتأنیث والتعریف^۲ والتنکیر، نحو: «جاء الولدُ العاقلُ» و «رأیت الولدین العاقلین» وهلمَّ جرّاً.

فوائد : ۱. إنَّ مطابقة النعت للمنوع مشروطة بأن لا يمنع من ذلك مانع كما فی «صبور و جریح» وأفعل التفضیل المقرون بـ «من» فتقول: «رأیت امرأةً صبوراً أفضل من هند». وإذا كان المنوع جمعاً مذكراً سالماً وجبت المطابقة، نحو: «جاء اللبنائیون الفاضلون». وإذا كان جمعاً للعاقل ملحقاً بجمع المذكر السالم، نحو: «البنین» أو جمعاً مكسراً، نحو: «الرجال» أو سالماً مؤنثاً، نحو: «المؤمنات» جاز فی النعت المطابقة وهی الأفضل. وجاز أن یكون مفرداً مؤنثاً، نحو: «البنون الصالحون أو الصالحة» و «الرجال المحسنون أو المحسنة» و «المؤمنات الفاضلات أو الفاضلة».

Sco۲: ۱۸:۱۵۶

النعته

۲. إذا كان المنوع جمعاً لغير العاقل ففي نعتة وجهان: الأوّل وهو الأجود أن یكون بلفظ المفرد المؤنث، نحو: «اشتریت كتباً كثيرةً». والثانی أن یجمع جمعاً مؤنثاً سالماً، نحو: «ابتعتُ كتباً كثيرةً».

۳. قد يُنزل ما لا یعقل منزلة العاقل فیستعمل له ما یستعمل للعاقل، نحو: «فلیشکرک الكواكب الناطقون بقدرتک».

۴. إذا كان المنوع اسم جمع^۳ جاز أن یُنعت بالمفرد، نحو: «عاشرنا قوماً مهذباً» أو بالجمع، نحو: «عاشرنا قوماً مهذبین».

^۱ در صورتی که منوع معرفه به ال جنس باشد جایز است که نعت نکره مختصه و یا چیزی که به منزله نکره مختصه است قرار بگیرد چون معرفه ال جنس از جهت معنی نکره است. [نحو وافی جلد ۳ ص ۴۴۹]

^۲ در صورتی که منوع معرفه به ال جنس باشد جایز است که نعت نکره مختصه و یا چیزی که به منزله نکره مختصه است قرار بگیرد چون معرفه ال جنس از جهت معنی نکره است. [نحو وافی جلد ۳ ص ۴۴۹]

^۳ در صورتی که منوع اسم جنس جمع باشد در نعت چهار حالت جایز است.

۵. إذا كان المنعوت مؤلفاً من مذكر و مؤنث يُغلب المذكر، نحو: «جاء يوسفُ ومريمُ العاقلان» وإذا كان مؤلفاً من عاقل وغير عاقل يغلب العاقل، نحو: «هَلَكَ الجنودُ والخيولُ النافعون».

Sco۳: ۲۴:۲۱

نمودار

اعراب ← تابع ما قبل	} نعت حقیقی
تعریف و تنکیر ← مطابق ما قبل	
افراد، تثنیه، جمع ← مطابق ما قبل	
تذکیر، تأنیث ← مطابق ما قبل	

۱- مفرد مذكر به اعتبار لفظ

۲- مفرد مؤنث به اعتبار تأویل به جماعت.

۳- جمع مکسر

۴- جمع مؤنث سالم

چکیده

- ۱- نعت حقیقی تابع اعراب منعوت است.
- ۲- نعت حقیقی ضمیری را که به منعوت بر می‌گردد رفع می‌دهد.
- ۳- نعت حقیقی از جهت افراد، تشنیه، جمع، تذکیر، تأنیت، تعریف و تنکیر مطابق موصوف است.
- ۴- این مطابقت مذکور مشروط به عدم مانع از مطابقت است.
- ۵- در صورتی که منعوت جمع عاقل ملحق به جمع مذکر باشد یا جمع مکسر و یا جمع مؤنث سالم باشد. مطابقت نعت بهتر است ولیکن ذکر نعت مفرد مؤنث هم جایز است.
- ۶- در صورتی که منعوت جمع برای غیر عاقل باشد در نعت جایز است به صورت مفرد مؤنث و جمع مؤنث سالم ذکر شود.
- ۷- در صورتی که منعوت اسم جمع باشد نعت به صورت مفرد یا جمع ذکر می‌شود.
- ۸- در صورتی که منعوت مرکب از مذکر و مؤنث باشد نعت به صورت مذکر ذکر می‌شود.
- ۹- در صورتی که منعوت مرکب از عاقل و غیر عاقل باشد نعت به صورت عاقل ذکر می‌شود.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نحو عالی ۲

سطح ۲

درس ۱۹

استاد: حجت الاسلام و المسلمین ضیایی

آموزشیار: آقای رضی جرگونی

مقدمه

سابقاً بیان کردیم که نعت بر دو قسم است و هر کدام دارای احکام خاصی می‌باشد. احکام و خصوصیات نعت حقیقی در جلسه گذشته بیان شد. در این جلسه احکام نعت سببی بیان خواهد شد. نعت سببی عبارت بود از تابعی که دالّ بر صفتی در متعلّق موصوف می‌باشد. نصب سببی دو حالت دارد. گاهی اسم ظاهر یا ضمیر بارز را رفع می‌دهد و این حالت از جهت اعراب و تعریف و تنکیر مطابق منوع است و از جهت تذکیر و تأنیت مطابق ما بعدش است و به صورت مفرد می‌باشد و گاهی ضمیر مستتر را رفع می‌دهد که در این حالت احکام نعت حقیقی را دارد.

النعته

۲۶۴. النعت السببی له حالتان:

* أن یرفع اسماً ظاهراً أو ضميراً بارزاً، ففي هذه الحال یتبع ما قبله فی الإعراب والتعریف والتنکیر لا غیر، ویتبع ما بعده فی التذکیر والتأنیث ملازماً^۱ الإفراد^۲ فیقال: «جاء الرجلُ الفاضلُ معلّمهُ أو معلّم ابنه والکریم معلّموه أو معلّموا ابنه»، و «جاء غلام رجلین ضار به هما» و «رأیتَ زیداً والرجلین الضاربهما هو». إلاّ إذا كان جمعاً مکسراً فیجوز جمعه فتقول: «جاءنی الرجلُ الفضلاءُ آباؤه».

Sco ۱: ۱۱: ۴۶

النعته

۲۶۴. النعت السببی له حالتان:

* أن یرفع اسماً ظاهراً أو ضميراً بارزاً، ففي هذه الحال یتبع ما قبله فی الإعراب والتعریف والتنکیر لا غیر، ویتبع ما بعده فی التذکیر والتأنیث ملازماً^۳ الإفراد^۴ فیقال: «جاء الرجلُ الفاضلُ معلّمهُ أو معلّم ابنه والکریم معلّموه أو معلّموا ابنه»، و «جاء غلام رجلین ضار به هما» و «رأیتَ زیداً والرجلین الضاربهما هو». إلاّ إذا كان جمعاً مکسراً فیجوز جمعه فتقول: «جاءنی الرجلُ الفضلاءُ آباؤه».

Sco ۲: ۱۷: ۲۷

النعته

* أن یرفع ضميراً مستتراً یرعود إلى المنعوت، وفي هذا الحال یرجى مجرى النعت الحقیقی، نحو: «رأیت الفتاة الکریمة النسب» و «رأیت فتاةً کریمة نسباً» و «رأیت رجُلین کریمی الأب» و «رأیت رجلین کریمین أباً» و «رأیت رجلاً حسان الوجه» و «رأیت رجلاً حساناً وجهاً».

Sco ۳: ۲۵: ۰۸

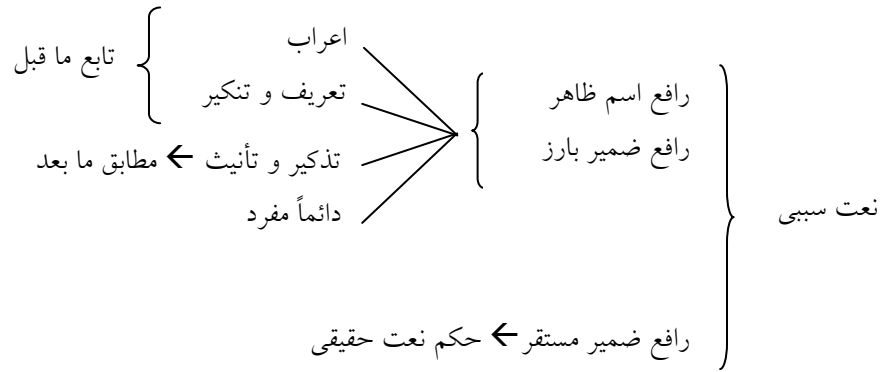
^۱ در نعت سببی در صورتی که سببی مفرد و مثنی باشد نعت سببی مفرد مذکر می شود و در صورتی که سببی جمع مکسر باشد در نعت دو حالت افراد و مطابقت با سببی جایز است و در صورتی که سببی جمع مذکر سالم و جمع مؤنث سالم باشد قول فصیح مفرد ذکر کردن نعت است. [نحو وافی جلد ۳ ص ۴۵۳ و ۴۵۴]

^۲ . آی جاریاً مجرى الفعل إذا رفع ظاهراً.

^۳ در نعت سببی در صورتی که سببی مفرد و مثنی باشد نعت سببی مفرد مذکر می شود و در صورتی که سببی جمع مکسر باشد در نعت دو حالت افراد و مطابقت با سببی جایز است و در صورتی که سببی جمع مذکر سالم و جمع مؤنث سالم باشد قول فصیح مفرد ذکر کردن نعت است. [نحو وافی جلد ۳ ص ۴۵۳ و ۴۵۴]

^۴ . آی جاریاً مجرى الفعل إذا رفع ظاهراً.

نمودار



چکیده

- ۱- نعت سببی دو حالت دارد.
الف) واقع اسم ظاهر یا ضمیر بارز
ب) واقع ضمیر مستتر
- ۲- نعت سببی رافع اسم ظاهر یا ضمیر
اولاً: از جهت اعراب، تعریف و تنکیر مطابق منوعات است.
ثانیاً: از جهت تذکیر و تأنیت مطابق ما بعد [اسم ظاهر و ضمیر] است.
ثالثاً: به صورت مفرد ذکر می‌شود.
- ۳- نعت سببی واقع ضمیر مستتر حکم نعت حقیقی را دارد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نحو عالی ۲

سطح ۲

درس ۲۰

استاد: حجت الاسلام و المسلمین ضیایی

آموزشیار: آقای رضی جرگونی

مقدمه

نعت بر دو قسم حقیقی و سببی تقسیم می‌شود و هر کدام از این دو قسم احکام و خصوصیات داشته‌اند که در جلسات گذشته به آنها اشاره شد. اما بحث جدید درباره تعدد نعت و نعت است. در صورتی که نعت تثنیه یا جمع باشد و نعت متعدد از جهت معنی و لفظ و یا لفظ فقط مختلف باشند نعت در این حالت واجب است به صورت عطف بر یکدیگر ذکر شوند، و اگر نعت متعدد المعنی و لفظ باشند به صورت تثنیه و جمع ذکر می‌شوند. و اما در صورتی که نعت مفرد باشد و نعت متعدد باشند ذکر نعت به صورت عطف و غیر عطف هر دو جایز است. البته این موارد استثناء هم دارد که در این جلسه به توضیح مطالب می‌پردازیم.

النعوت

۲۶۵. إذا كان المنعوت مثنىً أو جمعاً و تعددت النعوت واختلف معنى النعت ولفظها و اختلف لفظه دون معناه، و جب تفریقه بعطف بعضه على بعض، نحو: «مررتُ برجالِ كاتبٍ و فقیهٍ و شاعرٍ». و «مررتُ برجلینِ ذاهبٍ و منطلقٍ» و «مررتُ برجلینِ ضاربٍ» (من الضرب بالعصا) و ضاربٍ (منالضرب فی الأرض)، أى سیرَ فیها. و إن اتفق جیء به مثنىً أو مجموعاً، نحو: «مررتُ برجلینِ کریمینِ» و «مررتُ برجالِ کرباءٍ».

Sco ۱: ۱۰:۳۳

النعوت

وإذا كان المنعوت مفرداً و تعددت نعوته جاز أن يُعطف بعض النعوت على بعض و جاز أن لا یعطف، نحو: «جاء زیدُ العالمُ الفقیهُ الشاعرُ» أو «العالمُ الفقیهُ و الشاعرُ». فائدة: یستثنى نعت اسم الإشارة المثنى و المجموع فلا یقال: «مررتُ بهذینِ الطویلوا القصیر» ولا «بهؤلاءِ الشاعرِ و الکاتبِ و الفقیه» على سبیل النعت. و إنما یقال على سبیل البدل أو عطف البیان.

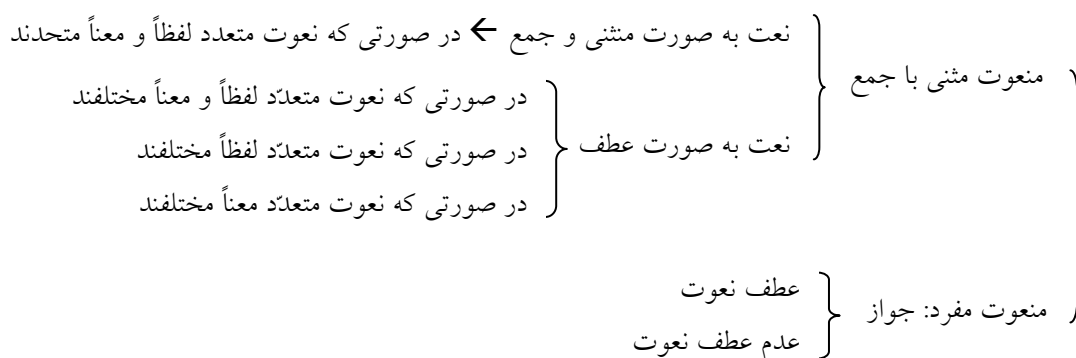
Sco ۲: ۱۶:۵۸

النعوت

۲۶۶. المراد بقطع النعت رفعه على كونه خبراً لمبتدأ محذوف. أو نصبه على كونهمفعولاً به لفعل محذوف تقديره «أعنى».

Sco ۳: ۲۴:۵۹

نمودار



چکیده

- ۱- در سه صورت نعوت به صورت عطف ذکر می‌شوند.
 - نعوت مختلف از جهت معنی و لفظ
 - نعوت مختلف از جهت معنی
 - نعوت مختلف از جهت لفظ
- ۲- در صورتی که منعوب تشبیه و جمع باشند و نعوت متعدد باشند لفظاً و معنیاً به صورت تشبیه و جمع ذکر می‌شوند.
- ۳- در صورتی که منعوت مفرد و نعوت متعدد باشند عطف و عدم نعوت هر دو جایز است.
- ۴- نعوت اسم اشاره مثنی و جمع به صورت بدل و عطف بیان ذکر می‌شوند.
- ۵- در حالت قطع، نعت خبر برای مبتدای محذوف و یا مفعول به فعل محذوف است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نحو عالی ۲

سطح ۲

درس ۲۱

استاد: حجت الاسلام و المسلمین ضیایی

آموزشیار: آقای رضی جرگونی

گاهی مواقع نعت از نعتیت قطع می‌شود. که در این حالت مرفوع و یا منصوب است در صورت رفع خبر برای مبتدای محذوف است و در صورت نصب، مفعول به برای فعل محذوف است. و در صورتی که ذکر نعت ضرورت نداشته باشد قطع نعت جایز است اما اگر ذکر نعت لازم و ضروری باشد قطع نعت جایز نیست. در صورتی که نعت واحد و منعوت متعدد باشد و عامل منعوت مختلف باشد و یا این که عامل واحد ولی عمل مختلف باشد قطع نعت واجب است. هر کدام از قطع و عدم قطع نعت مواردی دارد که نیازمند توضیح هست که به توضیح آنها می‌پردازیم.

النعته

٢٦٧. يجوز قطع النعت إذا لم يكن ذكره لازماً للمنعوت كالنعت الذي يراد به الذم أو المدح أو الترحم، نحو: «الحمد لله الحميد أو الحميد».

فوائد: ١. أما إذا كان ذكره لازماً كمتعيين المنعوت، نحو: «أثنى العلماء على النابغة الذبياني» أو تقريره، نحو: «ضربته ضربة واحدة» أو رفع إبهامه، نحو: «خاض هذا الفارس غمرات القتال» فلا يجوز فيه القطع. وكذلك لا يجوز القطع إذا كان المنعوت نكرة فلا يُقال: «مررتُ برجلٍ فاضلٍ أو فاضلاً» بل فاضلٍ.

Sco١: ٦:١٩

النعته

٢٦٧. يجوز قطع النعت إذا لم يكن ذكره لازماً للمنعوت كالنعت الذي يراد به الذم أو المدح أو الترحم، نحو: «الحمد لله الحميد أو الحميد».

فوائد: ١. أما إذا كان ذكره لازماً كمتعيين المنعوت، نحو: «أثنى العلماء على النابغة الذبياني» أو تقريره، نحو: «ضربته ضربة واحدة» أو رفع إبهامه، نحو: «خاض هذا الفارس غمرات القتال» فلا يجوز فيه القطع. وكذلك لا يجوز القطع إذا كان المنعوت نكرة فلا يُقال: «مررتُ برجلٍ فاضلٍ أو فاضلاً» بل فاضلٍ.

Sco٢: ١٢:١٥

النعته

٢. إذا اختلف العاملان^١ سواءً اتحد عملهما أو اختلف يجب قطع نعتهموليهما الشامل لهما؛ إمّا على الخبرية بإضمار مبتدئ أو على المفعولية بإضمار «أعنى»، نحو: «ضربتُ زيداً وأكرمتُ عمرواً الفاضلان» و«رأيتُ عمرواً وقام زيدُ الكريمين». ولا يجوز الإتيان لأنّه يُؤدِّي إلى تسليط عاملين مختلفي المعنى على معمول واحد من جهة واحدة. وإذا اختلف العمل والعامل واحدٌ وجب القطع أيضاً، نحو: «ضربَ زيدٌ عمرواً الشاعران». وذلك لاختلاف نسبته إليهما.

Sco٣: ١٥:٤٠

النعته

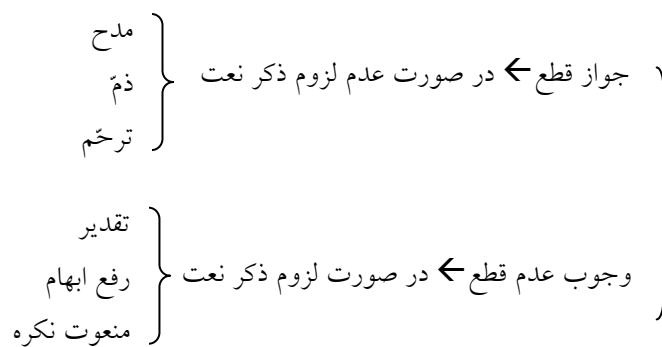
٢. إذا اختلف العاملان^٢ سواءً اتحد عملهما أو اختلف يجب قطع نعتهموليهما الشامل لهما؛ إمّا على الخبرية بإضمار مبتدئ أو على المفعولية بإضمار «أعنى»، نحو: «ضربتُ زيداً وأكرمتُ عمرواً الفاضلان» و«رأيتُ عمرواً وقام زيدُ الكريمين». ولا يجوز الإتيان لأنّه يُؤدِّي إلى تسليط عاملين مختلفي المعنى على معمول واحد من جهة واحدة. وإذا اختلف العمل والعامل واحدٌ وجب القطع أيضاً، نحو: «ضربَ زيدٌ عمرواً الشاعران». وذلك لاختلاف نسبته إليهما.

Sco٤: ٢٣:٤٥

١. وكذا يجب القطع إذ اتحد العاملان معنيًا واختلف عملهما، نحو: «هذا مولمٌ زيدٌ وموجعٌ عمرواً الفاضلان».

٢. وكذا يجب القطع إذ اتحد العاملان معنيًا واختلف عملهما، نحو: «هذا مولمٌ زيدٌ وموجعٌ عمرواً الفاضلان».

نمودار



چکیده

- ۱- در صورتی که ذکر نعت ضروری نباشد قطع نعت جایز است.
- ۲- در حالتی که نعت برای مدح، ذمّ و ترخّم است ذکر نعت ضرورت ندارد.
- ۳- در صورتی که ذکر نعت ضروری باشد قطع نعت جایز نیست.
- ۴- در حالتی که نعت برای تقریر و رفع ابهام است ذکر نعت ضروری است.
- ۵- در صورتی که منعوت متعدّد باشند و عامل مختلف باشند قطع نعت واجب است.
- ۶- در صورتی که منعوت متعدّد باشند و عامل واحد، و لکن عمل مختلف باشد قطع نعت واجب است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نحو عالی ۲

سطح ۲

درس ۲۲

استاد: حجت الاسلام و المسلمین ضیایی

آموزشیار: آقای رضی جرگونی

مقدمه

در صورتی که نعت واحد و منعوت متعدّد و عامل مختلف باشد و یا عامل واحد ولی عمل مختلف باشد قطع نعت واجب است و نعت خبر برای مبتدای محذوف و یا این که مفعول به برای عامل محذوف می شود زیرا در صورت اختلاف عامل، باعث تسلط دو عامل بر معمول واحد است و در صورت اختلاف عمل عامل واحد چون نسبت مختلف است لذا نعت واقع نمی شود توضیح این مطالب در جلسه گذشته بیان شد، اما اگر عامل متعدد باشند ولی از جهت عمل و معنی متحد باشند قطع و عدم قطع نعت هر دو جایز است که در این جلسه به توضیح این مورد می پردازیم و در پایان چند نکته در مورد نعت بیان خواهیم کرد.

النعته

وإذا كان العاملان متحدين معنًى وعملاً ونُعت معمولاهما أتبع النعت، نحو: «قَدِمَ عَلَيَّوَحْضَرَ زَيْدُ الْكِرِيمَانِ» لَأَنَّهُمَا يَنْزِلَانِ مِنْزِلَةَ الْعَامِلِ الْوَاحِدِ لِاتِّحَادِهِمَا فِي الْمَعْنَى وَيَجُوزُ الْقَطْعُ أَيْضاً.

Sco ۱: ۹:۳۸

النعته

۲۶۸. تقع الجملة نعتاً إذا كانت خبرية أو شبهها^۴ فلا يُنعت بها إلا النكرة^{۳۲} على تأويلها بنكرة، نحو: «رَأَيْتُ طَائِرًا يَصِيحُ» أَي صَائِحًا. «أَبْصَرْتُ هَزَارًا فَوْقَ غَصْنٍ أَوْ عَلَى غَصْنٍ» أَي كَائِنًا.

فوائد ۱. لا تقع الجملة الإنشائية ولا الطلبية نعتاً. وأمّا الشرطية فتكون نعتاً، نحو: «رَأَيْتُ فَقِيرًا مِنْ يُحْسِنُ إِلَيْهِ يَنْلُ ثَوَابًا عِنْدَ رَبِّهِ».

۲. يُشْتَرَطُ فِي الْجُمْلَةِ الْخَبَرِيَّةِ أَنْ تَكُونَ مُشْتَمِلَةً عَلَى ضَمِيرٍ مَلْفُوظٍ أَوْ مَقْدَّرٍ يَرْبِطُهَا بِالْمَوْصُوفِ وَإِلَّا كَانَتْ أَعْجَبِيَّةً عَنِ الْمَنْعُوتِ فَلَا يَتَخَصَّصُ بِهَا.

۳. الجملة النعتية يكون لها محلٌّ من الإعراب بحسب ما قبلها.

۴. إذا نعت الاسم بمفرد وجملة فالأولى تقديم المفرد لأنّه الأصل، نحو: «رَأَيْتُ رَجُلًا فَقِيرًا لَا يُحْسِنُ إِلَيْهِ أَحَدٌ».

Sco ۲: ۱۴:۲۹

النعته

۲۶۸. تقع الجملة نعتاً إذا كانت خبرية أو شبهها^۴ فلا يُنعت بها إلا النكرة^{۳۵} على تأويلها بنكرة، نحو: «رَأَيْتُ طَائِرًا يَصِيحُ» أَي صَائِحًا. «أَبْصَرْتُ هَزَارًا فَوْقَ غَصْنٍ أَوْ عَلَى غَصْنٍ» أَي كَائِنًا.

فوائد: ۱. لا تقع الجملة الإنشائية ولا الطلبية نعتاً. وأمّا الشرطية فتكون نعتاً، نحو: «رَأَيْتُ فَقِيرًا مِنْ يُحْسِنُ إِلَيْهِ يَنْلُ ثَوَابًا عِنْدَ رَبِّهِ».

۲. يُشْتَرَطُ فِي الْجُمْلَةِ الْخَبَرِيَّةِ أَنْ تَكُونَ مُشْتَمِلَةً عَلَى ضَمِيرٍ مَلْفُوظٍ أَوْ مَقْدَّرٍ يَرْبِطُهَا بِالْمَوْصُوفِ وَإِلَّا كَانَتْ أَعْجَبِيَّةً عَنِ الْمَنْعُوتِ فَلَا يَتَخَصَّصُ بِهَا.

۳. الجملة النعتية يكون لها محلٌّ من الإعراب بحسب ما قبلها.

^۱ در صورتی که ظرف و جارو مجرور بعد از نکره واقع شوند حذف متعلق واجب است [البهجة المرضيه ۲۷۳]

^۲ إما لفظاً ومعنى أو معنى فقط أو لفظاً فقط، نحو: «وَلَقَدْ أَمَرْتُ عَلَى اللَّيْمِ يَسْتَبْنِي».

^۳ منعوت جمله می تواند لفظاً و معنأ نکره باشد و یا اینکه معنأ نکره باشد مانند اسم متصل به ال جنس که لفظاً معرفه است ولی معنأ نکره است لذا می تواند منعوت جمله واقع شود. [البهجة المرضيه ۲۷۳] نحو وافی جلد ۳ ص ۴۷۲

^۴ در صورتی که ظرف و جارو مجرور بعد از نکره واقع شوند حذف متعلق واجب است [البهجة المرضيه ۲۷۳]

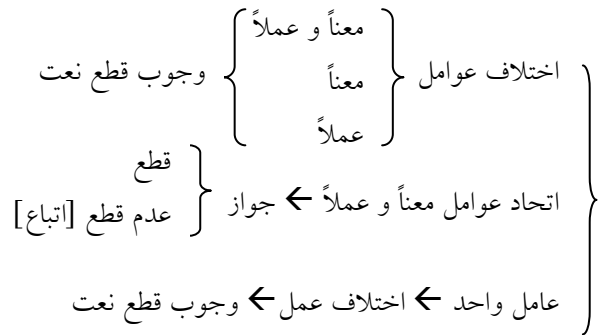
^۵ إما لفظاً ومعنى أو معنى فقط أو لفظاً فقط، نحو: «وَلَقَدْ أَمَرْتُ عَلَى اللَّيْمِ يَسْتَبْنِي».

^۶ منعوت جمله می تواند لفظاً و معنأ نکره باشد و یا اینکه معنأ نکره باشد مانند اسم متصل به ال جنس که لفظاً معرفه است ولی معنأ نکره است لذا می تواند منعوت جمله واقع شود. [البهجة المرضيه ۲۷۳] نحو وافی جلد ۳ ص ۴۷۲

۴. إذا نعت الاسم بمفرد وجملة فالأولى تقديم المفرد لأنه الأصل، نحو: «رأيتُ رجلاً فقيراً لا يُحسن إليه أحدٌ».

Sco ۳: ۲۴:۳۲

نمودار



چکیده

- ۱- در صورتی که منعوت متعدّد و عامل نیز متعدّد از جهت معنی و عمل متحد باشند قطع و عدم هر دو جایز است.
- ۲- جمله در صورتی که خبریّه و یا شبه خبریّه باشد نعت واقع می شود.
- ۳- جمله نعت برای منعوت نکره واقع می شود.
- ۴- جمله انشائیه و طلبیه نعت واقع نمی شوند.
- ۵- جمله شرطیه نعت واقع می شود.
- ۶- جمله شرطیه باید مشتمل باشد بر ضمیر که به موصوف بر می گردد.
- ۷- جمله نعت محلاً معرب است به اعرابی که منعوت دارد.
- ۸- در صورتی که نعت متعدّد، مفرد و جمله باشد نعت مفرد مقلّم می شود.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نحو عالی ۲

سطح ۲

درس ۲۳

استاد: حجت الاسلام و المسلمین ضیایی

آموزشیار: آقای رضی جرگونی

مقدمه

دومین قسم از توابع تاکید است، تاکید عبارت است از تابعی که برای تقریر و تثبیت متبوع می‌آید، تاکید بر دو نوع لفظی و معنوی تقسیم می‌شود، تاکید لفظی عبارت است از تکرار لفظ متبوع و یا مرادف لفظ متبوع، تاکید لفظی در اسم، ضمیر، فعل، حرف و جمله واقع می‌شود.

تاکید معنوی عبارت است از تاکیدی که احتمالاتی را که متعلق به ما قبل است و ممکن است در متبوع لحاظ شود رفع می‌کند و یا اینکه اراده خصوص را در جای که ظهور در عموم دارد رفع می‌کند. تاکید معنوی بر دو قسم، تاکید نسبت و تاکید شمول تقسیم می‌شود، در این جلسه به توضیح این مطالب می‌پردازیم.

التوكيد

۲۷۵ . ماهو التوكيد وكم نوعاً هو؟

۲۷۶ . ماهو التوكيد اللفظي؟

۲۷۷ . ماهو التوكيد المعنوي؟

۲۷۸ . كم نوعاً التوكيد المعنوي؟

۲۷۹ . ماهي أحكام النفس والعين؟

۲۸۰ . ماهو حكم «كلا و كلتا»؟

۲۸۱ . ماهو حكم «كل و أجمع و جميع و عامة»؟

۲۶۹ . التوكيد هو كلُّ تابع ذكر تقريراً لأمر متبوعه. وهو نوعان: لفظي ومعنوي.

۲۷۰ . التوكيد اللفظي هو تكرار اللفظ الأوَّل بعينه، نحو: «سقطتُ سقطتُ بابل» و«سَمِعَانُ سَمِعَانُ» و «هُوَ هُوَ فامسكوه» و «نَعَمْ نَعَمْ». أو بمرادفه نحو: «قمتَ أنتَ» و «ألقيتُ الكتابَ رميتهُ من النافذة».

فوائد: ۱. يقع التوكيد اللفظي في الاسم والضمير^۱ والفعل والحرف والجملة كما مثلنا.

۲. يوكَّد بالضمير المرفوع المنفصل كلُّ ضمير متَّصل مرفوعاً كان أم منصوباً أم مجروراً، نحو: «قمتُ أنا» و «رأيتُكَ أنتَ» و «مررتُ به هو»^۲.

۳. الجملة المؤكدة كثيراً ما تقترن بعاطف زائد، نحو: «أولى لك فأولى ثمَّ أولى لك فأولى».

Sco ۱: ۱۰: ۴۶

التوكيد

۲۷۵ . ماهو التوكيد وكم نوعاً هو؟

۲۷۶ . ماهو التوكيد اللفظي؟

۲۷۷ . ماهو التوكيد المعنوي؟

۲۷۸ . كم نوعاً التوكيد المعنوي؟

۲۷۹ . ماهي أحكام النفس والعين؟

۲۸۰ . ماهو حكم «كلا و كلتا»؟

^۱ در صورتی که ضمیر متصل بخواهد تاکید لفظی شود باید چیزی که ضمیر به آن متصل شده نیز تکرار شود مانند مررتُ بک بک. رأيتُكَ رأيتُكَ [البهجة المرضيه ۲۷۹]

^۲. يستعار الضمير المرفوع لضمير المنصوب أو المجرور في المثليين الأخيرين قضاءً لحق التبعية.

۲۸۱. ماهو حکم «کل و أجمع و جميع و عامة»؟

۲۶۹. التوكيد هو كلُّ تابعٍ ذكرٍ تقريراً لأمرٍ متبوعه. وهو نوعان: لفظي ومعنوي.

۲۷۰. التوكيد اللفظي هو تكرار اللفظ الأول بعينه، نحو: «سقطت سقطت بابل» و«سمعان سمعان» و«هو هو فامسكوه» و«نعم نعم». أو بمرادفه نحو: «قمت أنت» و«ألقيت الكتاب رميته من النافذة».

فوائد: ۱. يقع التوكيد اللفظي في الاسم والضمير^۱ والفعل والحرف والجملة كما مثلنا.

۲. يؤكّد بالضمير المرفوع المنفصل كلُّ ضميرٍ متصلٍ مرفوعاً كان أم منصوباً أم مجروراً، نحو: «قمت أنا» و«رأيتك أنت» و«مررت به هو»^۲.

۳. الجملة المؤكدة كثيراً ما تقترب بعاطف زائد، نحو: «أولى لك فأولى ثم أولى لك فأولى».

Sco۲: ۱۵:۲۸

التوكيد

۲۷۱. التوكيد المعنوي هو الذي يرفع احتمال متعلقات ما قبله مما يمكن أن يضاف

إلى المتبوع، نحو: «جاء الأمير نفسه» أو يرفع إرادة الخصوص بما ظاهرها العموم، نحو: «جاء القوم كلهم».

فائدة: فد «نفسه» توكيداً للأمير جيء بها لإثبات نسبة المجيء إلى الأمير ونفيه عن غيره مما يتعلّق به كرسوله أو حاشيته أو غير ذلك. و«كلهم» رفعت احتمال المجيء بعض القوم فقط.

۲۷۲. التوكيد المعنوي نوعان:

* توكيد نسبة، وألفاظه: «النفس والعين».

* وتوكيد شمول، وألفاظه: «كلا، كلتا، كل، أجمع، جميع، و عامة».

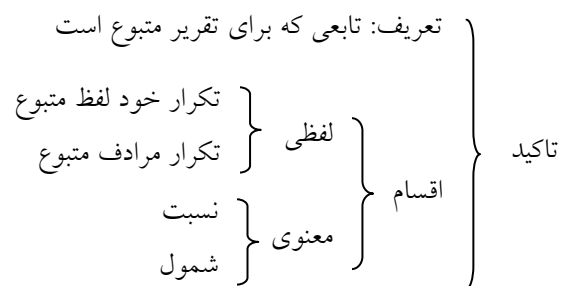
فائدة: إن التوكيد المعنوي يشترك بين النكرات المحدودة^۳ والمعارف لأنّ في توكيد النكرة المحدودة فائدة كالفائدة التي في توكيد المعرفة. إن قال: «صمت شهراً» قد يريد شهر كُله وقد يريد أكثره. فمثلاً إن قال: «صمت شهراً كُله» رفع ذلك احتمالاً.

Sco۳: ۲۳:۱۸

^۱ در صورتی که ضمیر متصل بخواهد تاکید لفظی شود باید چیزی که ضمیر به آن متصل شده نیز تکرار شود مانند مررتُ بک بک. رأيتُک رأيتُک [البهجة المرضيه ۲۷۹]

^۲ يستعار الضمير المرفوع لضمير المنصوب أو المجرور في المثليين الأخيرين قضاءً لحق التبعية.

^۳ چون تاکید نکره فایده ای ندارد لذا تاکید نمی شود و در صورتی که تاکید نکره فایده داشته باشد مانند نکره محدود مثل یوم، شهر تاکید نکره جایز می باشد. [البهجة المرضيه ۲۷۸]



چکیده

- ۱- تأکید عبارت است از تابعی که برای تقریر و تثبیت متبوع می‌آید.
- ۲- تأکید بر دو قسم لفظی و معنوی تقسیم می‌شود.
- ۳- تأکید لفظی عبارت است از تکرار لفظ متبوع یا مرادف متبوع.
- ۴- تأکید لفظی در اسم، ضمیر، فعل، حرف و جمله واقع می‌شود.
- ۵- تأکید معنوی عبارت است از رفع احتمالات متعلق به ما قبل که ممکن است در متبوع لحاظ شود و یا رفع اراده خصوص در لفظی که ظهور در عموم دارد.
- ۶- تأکید معنوی بر دو قسم تأکید نسبت و تأکید شمول تقسیم می‌شود.
- ۷- الفاظ تأکید نسبت عبارت است از: نفس و عین.
- ۸- الفاظ تأکید شمول عبارتند از: کلا، کلتا، کل، أجمع، جمیع، عامه.
- ۹- تأکیدی معنوی مشترک بین نکرات محدود و معارف است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نحو عالی ۲

سطح ۲

درس ۲۴

استاد: حجت الاسلام و المسلمین ضیایی

آموزشیار: آقای رضی جرگونی

مقدمه

تاکید معنوی بر دو قسم، تاکید نسبت و تاکید شمول تقسیم می‌شود، الفاظ تأکید نسبت عبارتند از لفظ عین و نفس، این دو لفظ مفرد، تشبیه و جمع را تاکید می‌کنند و مضاف به ضمیری می‌شوند که با متبوع مطابق است. در حالت جمع، لفظ عین و نفس به صورت أعین و أنفس باید استعمال شوند الفاظ نعت شمولی عبارتند از: کلا، کلتا، کلّ، أجمع، جمیع، عامّه، کلا و کلتا برای تشبیه هستند ولکن کلا برای مذکر و کلتا برای مؤنث می‌باشند، الفاظ کلّ، جمیع، أجمع، عامّه برای تاکید شی قابل تجزیه به اعتبار ذات شی و یا عامل شی و یا به اعتبار هر دو می‌باشند. در این جلسه به بیان اقسام تاکید معنوی و احکامشان می‌پردازیم.

التوكيد

۲۷۳. «النفس و العين»^۱ توكدان المفرد والمثنى والمجموع مضافتين إلى ضمير المؤكّد مطابقاً له في الإفراد والتذكير وفروعهما، نحو: «جاء الرجلُ نفسه أو عينه» و «جاء الرجلانِ أنفسهما» و «جاءت هندٌ عينها والنساءُ أعينهنَّ».

فوائد : ۱. إذا كان المؤكّد مثنىً أو مجموعاً تجمّع «النفس و العين» على «أنفسو أعين». غير أنّ ذلك واجبٌ مع الجمع ومرجّحٌ مع المثنى.

۲. يجوز جرّ «نفس و عين» بياء زائدة ويجرى عليها إعراب المتبوع محلاً فتقول «جاء زيدٌ بنفسه» و «أقبلَ الكبراءُ بأنفسهم».

Sco۱: ۱۲:۰۴

التوكيد

۳. إذا أكّدتَ بـ «نفس و عين» الضمير المرفوع المتصل وجب أن توكّده قبل ذلك بالضمير المنفصل فلا تقول: «جاء نفسه» بل «جاء هو نفسه». ولا يلزم ذلك إذا أكّدتَ بغير النفس والعين، نحو: «قوموا كلّمكم» أو إذا كان الضمير منصوباً أو مجروراً، نحو: «رأيتُهُ عينه» و «مررتُ به نفسه».

Sco۲: ۱۶:۰۵

التوكيد

۲۷۴. «كلا و كلتا» توكدان المثنى. فالأولى توكّد المذكر والثانية توكّد المؤنث. ولا بدّ من أن تتصلا بضمير المؤكّد طابقتين له في التثنية، نحو: «سافرَ أخواك كلاهما» و «سافرتُ أختاك كلتاهما».

۲۷۵. «كلّ، أجمع، جميع، و عامّة» توكّد الشيء المتجزئ، مفرداً كان أو جمعاً، باعتبار ذاته أو باعتبار عامله أو باعتبارهما معاً، نحو: «ءامنَ القومُ كلّهم» و «بعثُ الفرسَ كلّهم» و «بعثُ العبيدَ كلّهم».

Sco۳: ۲۳:۲۰

التوكيد

فوائد : ۱. «أجمع» يوكّد به غالباً بعد «كلّ»، نحو: «سار الأعيانُ كلّهم أجمعون». وتُستعمل «كلّ» مضافةً إلى ضمير المتبوع فيستغنى بذلك عن تكرار الإضافة في «أجمع» فيقال «جاء الجيشُ كلّهُ أجمع». ويُقال لـ «أجمع» تابعٌ «كُلّ». وهي غير منصرفة.

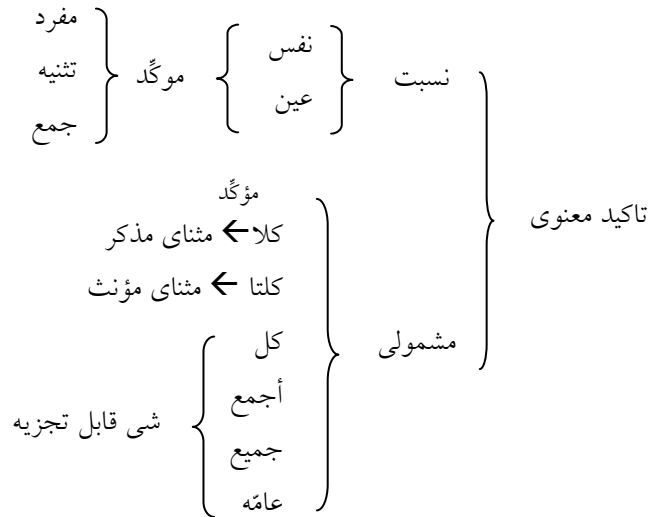
۲. «جمعاء» مؤنث «أجمع» تتبع كلّ أحكامه وجمعها «جمّع»، نحو: «جاءت القبيلةُ كلّها جمعاء» و «جاءت النساءُ كلهنَّ جمّع».

^۱ در تاکید نفس و عين باید مؤکّد مقدم باشد و ثانياً این دو متصل به ضمیر باشند که مطابق با مؤکّد باشد و در صورتی که یکی از این دو شرط نباشد باید اعراب دیگر [مانند مبتدا، خبر، بدل، عطف بیان...] به حسب جمله به آنها داده شود و تاکید نمی‌تواند واقع شوند. [نحو وافی جلد ۳

۳. قد يُنوی تنکیر «أجمع و جمعاء» فینصبان علی الحالیة، نحو: «أعجبنی القصرُ أجمع والدارُ جمعاء».

Sco ۴: ۳۰:۳۱

نمودار



چکیده

- ۱- نفس و عین تاکید برای مفرد، مثنی و جمع می‌آید.
- ۲- نفس و عین باید مضاف به ضمیرشوند که مطابق متبوع است.
- ۳- در صورتی که متبوع مثنی و جمع باشند نفس و عین در جمع باید به صورت أجمع و أعین استعمال شوند و در حالت تثنيه راجح است.
- ۴- کلا برای تاکید مثنای مذکر و کلتا برای تاکید مثنای مؤنث واقع می‌شوند.
- ۵- کلا و کلتا باید مضاف به ضمیری شوند که مطابق متبوع است.
- ۶- کل، أجمع، جمیع، عامّه برای تاکید شی قابل تجزیه واقع می‌شوند.
- ۷- تاکید کلّ أجمع جمیع و عامّه به اعتبار ذات متبوع و یا عامل متبوع و یا هر دو می‌باشد.
- ۸- جمعاء مؤنث أجمع است و تمام احکام آن را دارد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نحو عالی ۲

سطح ۲

درس ۲۵

استاد: حجت الاسلام و المسلمین ضیایی

آموزشیار: آقای رضی جرگونی

مقدمه

تا به حال دو مورد از توابع یعنی نعت و تاکید را بررسی کردیم، سومین نوع از توابع بدل است، بدل عبارت است از تابعی که مقصود به حکم متکلم است یعنی غرض اصلی متکلم به بدل تعلق گرفته است. بدل بر چهار قسم است که عبارتند از: بدل کل از کل و بدل بعض از کل و بدل اشمال و بدل تباین. در صورتی که مبدل مجمل و بدل برای تفضیل مبدل باشد به بدل اشمال ملحق می‌شود و باید بدل بعض از کل و بدل اشمال متصل به ضمیری باشد که به مبدل بر می‌گردد، در این جلسه به توضیح مطالب فوق خواهیم پرداخت.

البدل

۲۸۲. ماهو البدل؟

۲۸۳. هل يحتاج البدل إلى رابط يربطه بالمبدل منه؟

۲۸۴. هل البدل يتبع المبدل منه في جميع أحكامه؟

۲۷۶. البدل هو كلُّ تابع مقصود بالحكم كان عين المتبوع، نحو: «قدم خالد أخوك» أو جزءاً منه، نحو: «طاب أخوك قلبه» أو بعضاً من مشتملاته، نحو: «أعجبنياً خوك علمه» أو مبيناً له، نحو: «حبيبي قمر شمس».

فوائد: ۱. «الأخ» هو «خالد» عينه ويسمى بدل الكل من الكل^۱. و «قلبه» هو بعضها و جزء منه ويسمى بدل البعض من الكل. و «علمه» هو من مشتملاته ويسمى بدل الاشتمال. و «شمس» هو مبائن لقمر ويسمى بدل المبائن^۲.

۲. يلحق ببديل الاشتمال البدل الذي سماه النحاة بدل التفصيل وهو ما فصلاً لمجمل الذي قبله، نحو: «أكرم والدك أباك وأمك» و «لك على ثلاثة: فضل التربية وفضل التعليم وفضل التدبير» و كقوله: «ألا في سبيل المجد ما أنا فاعل عفاف وإقدام و حزم و نائل عفاف وإقدام إلخ بدل تفصيل من «ما».

واعلم أنه يجوز في هذا النوع من البدل الإتيان على الأصل، نحو: «مررت بالرجلين زيد وعمرو» والرفع على تقدير «هما» والنصب على تقدير «أعني».

Sco۱: ۱۱:۵۶

البدل

۲۸۲. ماهو البدل؟

۲۸۳. هل يحتاج البدل إلى رابط يربطه بالمبدل منه؟

۲۸۴. هل البدل يتبع المبدل منه في جميع أحكامه؟

۲۷۶. البدل هو كلُّ تابع مقصود بالحكم كان عين المتبوع، نحو: «قدم خالد أخوك» أو جزءاً منه، نحو: «طاب أخوك قلبه» أو بعضاً من مشتملاته، نحو: «أعجبنياً خوك علمه» أو مبيناً له، نحو: «حبيبي قمر شمس».

فوائد: ۱. «الأخ» هو «خالد» عينه ويسمى بدل الكل من الكل^۱. و «قلبه» هو بعضها و جزء منه ويسمى بدل البعض من الكل. و «علمه» هو من مشتملاته ويسمى بدل الاشتمال. و «شمس» هو مبائن لقمر ويسمى بدل المبائن^۲.

^۱ به بدل كل از كل بدل مطابق گفته می شود. و شرط بدل كل از كل این است كه از جهت معنی بدل مساوی و مطابق مبدل منه باشد و از جهت

لفظ متفاوت باشند و مصداق و ذات هر دو یکی باشد. [نحو وافی جلد ۳ ص ۶۶۵]

^۲ بدل مباین بر سه نوع می باشد الف) بدل غلط ب) بدل نسیان ج) بدل اضراب

[نحو وافی جلد ۴ ص ۶۷۰]

۲. يلحق ببديل الاشتمال البديل الذي سمّاه النحاة بديل التفصيل وهو ما فصلاً لمجمل الذي قبله، نحو: «أكرم والديك أباك وأمك» و «لك على ثلاثة: فضل التربية وفضل التعليم وفضل التدبير» و كقوله: «ألا في سبيل المجد ما أنا فاعلٌ عفاً وإقدامٌ و حزمٌ و نائلُ عفاً وإقدامٌ إِنْ بديل تفصيل من «ما».

واعلم أنّهُ يجوز في هذا النوع من البديل الإتيان على الأصل، نحو: «مررتُ بالرجلين زيدٍ وعمرو» والرفع على تقدير «هما» والنصب على تقدير «أعني».

Sco 2: 19:19

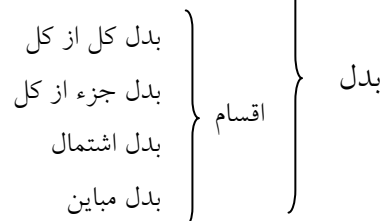
البديل

۲۷۷. بديل البعض من الكل وبديل الاشتمال يحتاجان إلى رابط وهو الضمير الملفوظ كما مثلنا، أو المقدّر، نحو: «ولله على الناس حج البيت من استطاع إليه سبيلاً» أي من استطاع «منهم».

Sco 3: 24:23

نمودار

تعريف: تابعی که مقصود از حکم متکلم است



^۱ به بديل كل از كل بديل مطابق گفته می شود. و شرط بديل كل از كل این است که از جهت معنی بديل مساوی و مطابق مبدل منه باشد و از جهت

لفظ متفاوت باشند و مصداق و ذات هر دو یکی باشد. [نحو وافی جلد ۳ ص ۶۶۵]

^۲ بديل مابين بر سه نوع می باشد الف) بديل غلط ب) بديل نسيان ج) بديل اضراب

[نحو وافی جلد ۴ ص ۶۷۰]

چکیده

- ۱- بدل عبارت است از تابعی که مقصود به حکم متکلم است.
- ۲- بدل بر چهار قسم: بدل کل از کل، بعض از کل، اشمال و مابین تقسیم می شود.
- ۳- بدل تفصیل عبارت است بدلی که مبدل منه مجمل را تفصیل می دهد.
- ۴- بدل تفصیل ملحق به بدل اشمال است.
- ۵- در بدل تفصیل سه حالت جایز است.
 - تبعیت بدل از مبدل منه
 - رفع بدل بنا بر تقدیر هما که مبتدای محذوف است
 - نصب بدل بنا بر تقدیر أعنی
- ۶- بدل بعض از کل و اشمال نیازمند به ضمیر رابط هستند.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نحو عالی ۲

سطح ۲

درس ۲۶

استاد: حجت الاسلام و المسلمین ضیایی

آموزشیار: آقای رضی جرگونی

مقدمه

در جلسه گذشته گفتیم از میان چهار قسم بدل، بدل اشمال و بدل بعض از کل نیازمند ضمیر رابط هستند که به مبدل منه برگردد، اما بدل کل از کل نیازمند ضمیر رابط نیست زیرا که بدل عین مبدل منه است و نیاز به رابط وجود ندارد. گاهی مواقع ال به جای ضمیر رابط به بدل متصل می‌شود. بدل از جهت اعراب فقط تابع مبدل منه است. در مابقی امور بدل از مبدل منه تبعیت نمی‌کند، لذا معرفه از نکره و بالعکس بدل واقع می‌شود و ضمیر از اسم ظاهر و فعل از فعل و اسم شبیه به فعل بدل واقع می‌شود.

کیفیت بدل واقع شدن این امور نیازمند توضیح است که در این جلسه به توضیح آنها می‌پردازیم.

البدل

أما بدل الكل من الكل فلا يحتاج إلى رابط لأنه نفس المُبدل منه في المعنى.

فوائد : ۱. قد تنوب «أل» عن الضمير فتربط المبدل بالمبدل منه، نحو: «قبلتُها ليد» أي يده.

۲. قد يأتي بدل البعض وليس معه ضميرٌ مذكورٌ ولا مقدّر، نحو: «ما جاءني أحدٌ إلا هُندٌ» فـ «هُند» بدلٌ بعضٍ من «أحد». وهي مستغنية عن ارتباطها بضمير.

SCO۱: ۶:۱۶

البدل

۲۷۸. البدل لا يتبع المبدل منه إلا في الإعراب. وأما في غير ذلك فيختلفان.

فوائد: ۱. تُبدل: المعرفة من المعرفة، نحو: «جاءَ خالدٌ أخوك». المعرفة من النكرة، نحو: «الفعل قسمان: الجامد والمشتق». النكرة من المعرفة، بشرط أن تكون النكرة موصوفة، نحو: «مررتُ بزيدٍ رجلٍ عالمٍ». (۱۰:۰۴)

- ۴۷ -

البدل

۲. يُبدل: المضمَر من الظاهر، نحو: «رأيتُ أخاكِ إباهُ». الظاهر من المضمَر الغائب، نحو: «رأيتُهُ أخاكِ». المضمَر من المضمَر إذا كانا ضميرَي نصب، نحو: «رأيتُهُ إباهُ».

SCO۲: ۱۳:۴۴

البدل

۳. يُبدل: الفعل من الفعل إذا اتفقا في الزمان، نحو: «وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا * يُضَاعَفُ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»^۵.
الفعل من الاسم الشبيه بالفعل، نحو: «زيدٌ مُتَّقٍ يخاف الله».

^۱ در سه صورت نیاز به ضمیر رابط نداریم.

(الف) وجود آل در بدل که اراده معنای ربط دارد. البته به شرط این که ایمن از اشتباه باشیم.

(ب) در صورتی که مبدل منه مستثنی منه در کلام تام غیر موجب و بدل نیز بعض از کل باشد مانند ما تعب السياحون الا واحداً

(ج) در صورتی که بعد از بدل بعض بقیه اجزاء مبدل منه ذکر شود مانند کلمه اقسام ثلاثه: اسم و فعل و حرف [نحو وافی جلد ۳ ص ۶۶۸]

^۲ إذا كان المبدل منه ضمير متكلم أو مخاطب فلا يُبدل منه. فلا يقال: «رأيتك عمرواً» ما لم يُقدَّ الإحاطة فيبدل منه، نحو: «خذوا هذا لكم ثلاثكم» و «قد غمّرتنا بفضلك كبيرنا و صغبرنا».

^۳ إذا وقع المضمَر مرفوعاً بعد مرفوع احتمال التوكيد والبدلية، نحو: «قمتُ أنا». وإذا وقع مرفوعاً بعد منصوب أو مجرور تعيّن فيه التوكيد، نحو: «رأيتك أنت» و «هذا لي أنا».

^۴ لا يُشترط اتحاد الفعلين في الصيغة فتقول مع الإبدال: «إن زارني زيدٌ يذهب إليّ أحسنُ إليه» لأنّ الماضي قد انصرف إلى الاستقبال بوقوعه بعد أداة الشرط.

^۵ فـ «يُضاعف» بدلٌ من «يلق» بدل كل لأنّ مضاعفة العذاب هي لقي الأثام.

٤. تُبدل الجملة من الجملة إذا اتحدتا في الاسمية والفعلية، نحو: «هو الله أحدُ الله الصمد» و «ارحل عنا لا تقيمن عندنا»^١.

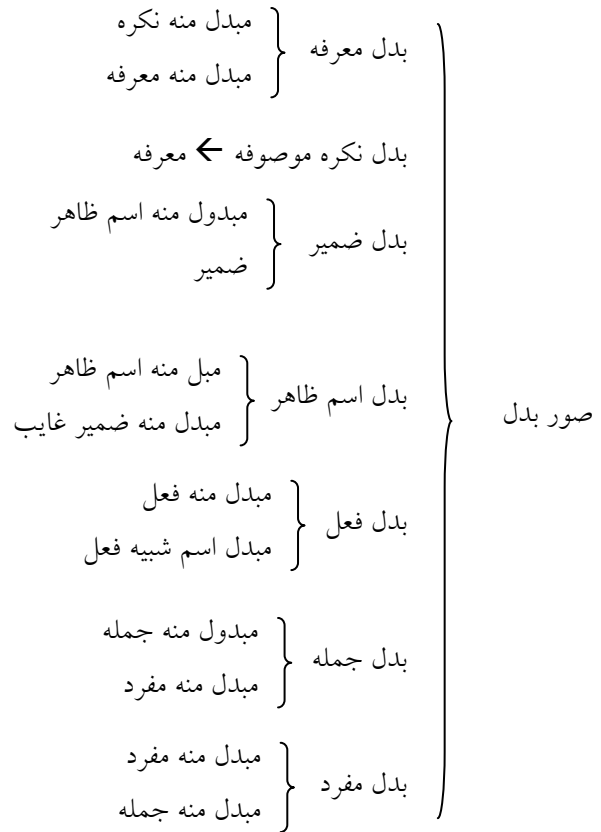
SCO٣: ١٩:٢٤

البدل

٥. تُبدل الجملة من المفرد، نحو: «عرفتُ زيداً أبو من هو» المفرد من الجملة، نحو: «قلتُ: لا إله إلا الله كلمة الإخلاص».

SCO٤: ٢٣:٠٠

نموذج



^١ الفرق بين الفعل وبدل الجملة الفعلية هو أن الفعل يُنظر فيه إلى نفسه دون فاعله. والجملة يُنظر إليها برمتها فيكون الإتيان لمجرد الفعل وحده في الأوّل ولمجموع الجملة بأسرها في الثاني.

چکیده

- ۱- بدل کل از کل نیازمند ضمیر رابط نیست.
- ۲- گاهی مواقع ال جانشین ضمیر رابط می شود.
- ۳- بدل فقط از جهت اعراب تابع مبدل منه است.
- ۴- معرفه از نکره و بالعکس در صورتی که نکره موصوفه باشد بدل واقع می شود.
- ۵- ضمیر از ضمیر در صورتی که هر دو منصوب باشند بدل واقع می شوند.
- ۶- اسم ظاهر از ضمیر غایب و ضمیر از اسم ظاهر بدل واقع می شود.
- ۷- فعل از فعل در صورت اتفاق زمان دو فعل بدل واقع می شوند.
- ۸- فعل از اسم شبیه به فعل بدل واقع می شود.
- ۹- جمله از جمله در صورت اتحاد از جهت اسمیه و فعلیه بدل واقع می شوند.
- ۱۰- مفرد از جمله و بالعکس بدل واقع می شوند.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نحو عالی ۲

سطح ۲

درس ۲۷

استاد: حجت الاسلام و المسلمین ضیایی

آموزشیار: آقای رضی جرگونی

در این جلسه در ادامه بررسی بدل به چند نکته اشاره خواهیم کرد. مطلب اول در مورد حذف مبدل منه است یعنی گاهی موارد مبدل منه از کلام حذف می‌شود، مطلب در این است که تمامی اقسام چهارگانه بدل که در اسماء واقع می‌شود در افعال و جملات نیز واقع می‌شود و نکته پایانی که در بحث بدل مطرح می‌شود این است که عامل مبدل منه جایز نیست در بدل تکرار شود مگر در دو مورد، که تکرار عامل جایز است، توضیح این نکات در این جلسه مطرح می‌شود و در ادامه این جلسه به بررسی چهارمین قسم از توابع یعنی عطف می‌پردازیم، عطف بر دو قسم عطف بیان و نسق تقسیم می‌شود که توضیحشان خواهد آمد.

البدل

۶. يُبدل مما سقط من الكلام، نحو: «لم يذهب إلا زيد» أي لم يذهب أحد و «لا إله إلا الله» أي لا إله موجوداً. و «زيداً اضربه» أي اضرب زيداً اضربه^۲.

۷. كل ما يقع في الأسماء من أنواع البدل يقع في الأفعال والجمل فيبدل الفعل من الفعل بدل كل من كل، نحو: «متى تأتينا تلمم بنا في ديارنا تجد حطباً». وبدل اشتمال، نحو: «من يصل إلينا يستعن بنا يعن». وبدل بعض من كل، نحو: «إن تصل تسجد لله يرحمك». ويقاس عليه بدل الجملة من الجملة.

۸. إذا ضمّن المبدل منه حرف شرط أو حرف استفهام ظهر ذلك الحرف معالبدل، نحو: «متى قمت إن ليلاً أو نهاراً أقوم» و «كيف أنت أصحیح أمسقیم».

۹. لا يجوز^۳ التصريح بعامل المبدل منه ما لم يكن جاراً، نحو: «استعنت بزیدبأخیک» أو إذا كان المبدل ضميراً، نحو: «أمنت بالله به وحده».

SCO۱: ۱۱:۱۷

البدل

۶. يُبدل مما سقط من الكلام، نحو: «لم يذهب إلا زيد» أي لم يذهب أحد و «لا إله إلا الله» أي لا إله موجوداً. و «زيداً اضربه» أي اضرب زيداً اضربه^۵.

۷. كل ما يقع في الأسماء من أنواع البدل يقع في الأفعال والجمل فيبدل الفعل من الفعل بدل كل من كل، نحو: «متى تأتينا تلمم بنا في ديارنا تجد حطباً». وبدل اشتمال، نحو: «من يصل إلينا يستعن بنا يعن». وبدل بعض من كل، نحو: «إن تصل تسجد لله يرحمك». ويقاس عليه بدل الجملة من الجملة.

۸. إذا ضمّن المبدل منه حرف شرط أو حرف استفهام ظهر ذلك الحرف معالبدل، نحو: «متى قمت إن ليلاً أو نهاراً أقوم» و «كيف أنت أصحیح أمسقیم».

۹. لا يجوز^۱ التصريح بعامل المبدل منه ما لم يكن جاراً، نحو: «استعنت بزیدبأخیک» أو إذا كان المبدل ضميراً، نحو: «أمنت بالله به وحده».

^۱. «الله» بدل من موضع «لا إله».

^۲. جملة «اضربه» بدل من الفعل المحذوف.

^۳ غالباً در بدل عامل در نیت تکرار می‌شود و لکن تکرار، حقیقی نیست. توضیح مطلب از این قرار است که: عامل بدل همان عامل مبدل منه است و این عامل مشترک، واجب است قبل از مبدل منه ذکر شود و لکن تکرار عال قبل از بدل جایز نیست و نیت و تقدیر وجود عامل قبل از بدل کفایت می‌کند. علت عدم ذکر عامل قبل از بدل این است که در صورت ذکر عامل بحث از بولیت خارج می‌شود. [نحو وافی جلد ۳ ص ۶۷۸]

^۴. «الله» بدل من موضع «لا إله».

^۵. جملة «اضربه» بدل من الفعل المحذوف.

- ۴۸ -

العطف

۲۸۵. کم نوعاً العطف؟

۲۸۶. ماهو عطف البيان؟

۲۸۷. ماهی أحكام عطف البيان مع متبوعه؟

۲۸۸. ماهو عطف النسق؟

۲۸۹. ماذا يشترط لصحة العطف؟

۲۹۰. ما هو شرط المعطوف؟

۲۹۱. هل يجرى العطف بين الأفعال؟

۲۹۲. هل يقع العطف بين الجملتين؟

۲۷۹. العطف نوعان: عطف بيان و عطف نسق.

۲۸۰. عطف البيان هو تابع جامد أشهر من متبوعه، نحو: «جاء صاحبك زيداً».

فوائد: ۱. «زيد» عطف بيان على «صاحبك» وهو أشهر منه بزيادة بياناً.

۲. فائدة عطف البيان إيضاح متبوعه إن كان معرفةً كما رأيت. أو تخصيصه إن كان نكرةً، نحو: «لبستُ ثوباً جَبَّةً» فإنَّ «جَبَّةً» أخصُّ من «ثوب».

نمودار

کل از کل	} انواع بدل در فعل و جمله
بعض از	
کل	
اشتمال	
تباين	

^۱ غالباً در بدل عامل در نیت تکرار می‌شود و لکن تکرار، حقیقی نیست. توضیح مطلب از این قرار است که: عامل بدل همان عامل مبدل منه است و این عامل مشترک، واجب است قبل از مبدل منته ذکر شود و لکن تکرار عال قبل از بدل جایز نیست و نیت و تقدیر وجود عامل قبل از بدل کفایت می‌کند. علت عدم ذکر عامل قبل از بدل این است که در صورت ذکر عامل بحث از بولیت خارج می‌شود. [نحو وافی جلد ۳ ص ۶۷۸]

چکیده

- ۱- گاهی مواقع مبدل منه از کلام حذف می شود.
- ۲- تمام اقسام چهارگانه بدل که در اسم ذکر شد در فعل و جمله نیز واقع می شوند.
- ۳- عامل مبدل منه جایز نیست تکرار شود مگر در دو صورت که تکرار عامل جایز است.
- ۴- عطف بر دو قسم عطف بیان و نسق تقسیم می شود.
- ۵- عطف بیان عبارت است از تابع جامدی که از متبوعش مشهورتر است.
- ۶- فایده عطف بیان در معرفه ایضاح است و در نکره تخصیص است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نحو عالی ۲

سطح ۲

درس ۲۸

استاد: حجت الاسلام و المسلمین ضیایی

آموزشیار: آقای رضی جرگونی

مقدمه

عطف بر دو قسم، عطف بیان و عطف نسق تقسیم می‌شود، عطف بیان در صورتی که متبوعش معرفه باشد برای توضیح است و در صورتی که متبوع نکره باشد برای تخصیص است و با دو شرط تابعی که عطف بیان است می‌تواند بدل نیز باشد اولاً تابع بتواند در جای متبوع قرار بگیرد و ثانیاً کلام نیازمند تابع نباشد. در غیر این صورت فقط عطف بیان واقع می‌شود.

عطف بیان و بدل در دو مسئله با یکدیگر تفاوت دارند که در این جلسه به آنها می‌پردازیم. نوع دیگر عطف، عطف نسق است، عطف نسق عبارت است از تابعی که بین تابع و متبوع، حرف عطف واسطه شده باشد عطف نسق دارای شرطی است که توضیح خواهیم داد.

العطف

۳. كلُّ عطف بيان يصحّ أن يحل محل المعطوف عليه ويمكن الاستغناء عنه، يجوز أن يكون أيضاً بدلاً منه بدل كلٍّ من كل، نحو: «جاء صاحبك زيداً» فإنه يجوز أن يكون عطف بيان و بدلاً لأنه يجوز أن يحلّ محلّه باقياً على حكمه فيقال «جاء زيداً» ويمكن الاستغناء عنه فيقال: «جاء صاحبك». وإلاّ فيتعين العطف ويمتنع البديل.

SCO۱: ۶:۲۵

- ۴۸ -

العطف

۴. عطف البيان يفترق^۱ عن البديل بمسألتين:

۱. لا يكون مضمراً ولا تابعاً لمضمراً ولا فعلاً ولا تابعاً لفعل.

۲. لا يكون في نية إحلاله محل الأول بخلاف البديل.

۲۸۱. إن أحكام عطف البيان مع متبوعه مثل أحكام النعت الحقيقي مع منوعته.

SCO۲: ۱۲:۵۲

العطف

۲۸۲. عطف النسق هو التابع المتوسط بينه وبين متبوعه أحد أحرف العطف، نحو: «جاء زيداً وعمرو» و «جاء زيداً لا عمرو».

فائدة: يكون الإتيان في مشاركة الثاني للأوّل إمّا في اللفظ والمعنى جميعاً وإمّا في اللفظ فقط كما مثّلنا.

SCO۳: ۱۷:۴۳

العطف

۲۸۳. يُشترط لصحة العطف أن يصحّ توجّه العامل إلى المعطوف أو إلى ما هو بمعناه، نحو: «ذهب الأمير و خادمه» و «قام يوسف وأنا».

فوائد: ۱. فإن العامل في الأوّل يصحّ أن يتوجه إلى لفظ «خادمه» فيقال «ذهب خادمه» ولا يصحّ في الثاني أن يتوجه إلى لفظ «أنا» ولكن يتوجه إلى «التاء» وهو مُرادفه أي بمعناه. فيقال «قام يوسف و قمت».

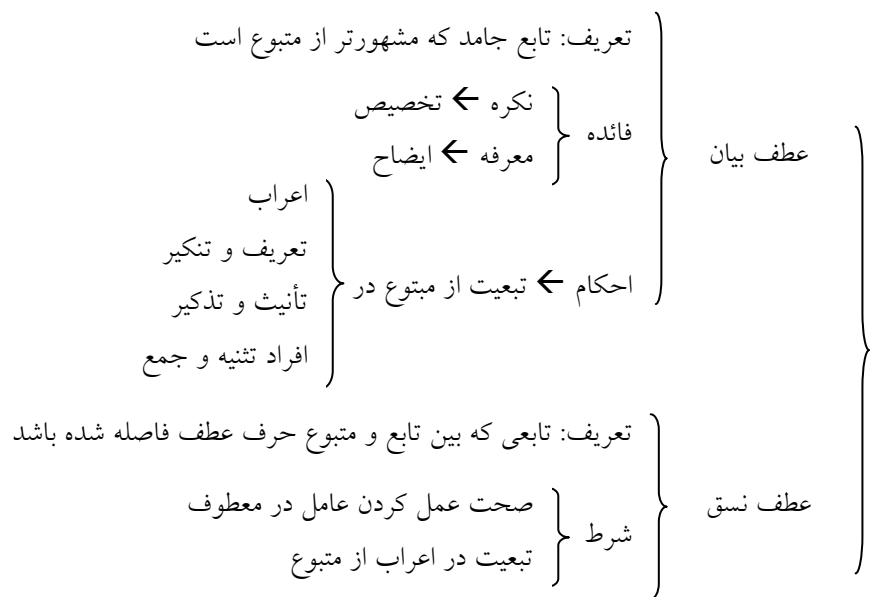
^۱ عطف بيان از هشت جهت با بدل متفاوت دارد که ابن هشام در کتاب مغنی در باب رابع به طور مفصل مطرح کرده است. برای مطالعه به کتاب مغنی جلد ۲ باب رابع صفحه ۵۵ رجوع شود.

^۲ عطف بیان مطابق متبوع است در چهار امر که عبارتند از: الف) اعراب متبوع ب) تعریف و تنکیر ج) تذکیر و تأنیت د) افراد تشبیه و جمع [نحو وافی جلد ۳ ص ۵۴۴]

۲. إذا لم يصح توجه العامل إلى المعطوف ولا إلى مُرادفه أُضمرَ له عاملٌ يلائمُهُجُعلَ ذلك من باب عطف الجُمَل، نحو: «أقوم أنا وزيدٌ» و «نقوم نحنُوزيدٌ» و «قُم أنتَ وزيدٌ» إلخ. والتقدير «أقوم أنا ويقوم زيدٌ» و «قُم أنتَ وليقم زيدٌ» إلخ.

SC04: ۲۴:۵۷

نمودار



چکیده

- ۱- به عطف بیانی که بتواند به جای معطوف علیه واقع شود به شرط بی‌نیاز از آن، بدل نیز گفته می‌شود.
- ۲- عطف بیان از دو جهت با بدل تفاوت دارد.
- الف) ضمیر، تابع ضمیر، فعل و تابع فعل عطف بیان واقع نمی‌شود بر خلاف بدل
- ب) عطف بیان در محل متبوع حلول نمی‌کند بخلاف بدل
- ۳- احکام عطف بیان نسبت به متبوعش مانند احکام نعت حقیقی است نسبت به منعوت.
- ۴- عطف نسق عبارت است از تابعی که بین تابع و متبوع حرف عطف واسطه شده باشد.
- ۵- شرط صحت عطف این است که عامل در معطوف یا هم معنای معطوف عمل کند.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نحو عالی ۲

سطح ۲

درس ۲۹

استاد: حجت الاسلام و المسلمین ضیایی

آموزشیار: آقای رضی جرگونی

مقدمه

پنجمین نوع از توابع عطف نسق است عطف نسق عبارت است از تابعی که بین تابع و متبوعه حرف عطف واسطه شده باشد شرط عطف نسق این است که عامل بتواند در تابع عمل کند. در صورتی که عامل نتواند در تابع عمل کند باید عامل مناسبی در تقدیر گرفته شود معطوف از جهت اعراب، تابع متبوع است. اما در مابقی امور تبعیت لازم نیست. عطف بین دو فعل متفق از جهت زمان و صیغه نیز واقع می‌شود. و همچنین بین دو جمله بشرط اتفاق در خبری بودن و انشائی بودن، عطف جایز است. در این جلسه به توضیح مطالب فوق می‌پردازیم.

العطف

۲۸۴. شرط المعطوف أن يتبع المعطوف عليه في الإعراب فقط. وأمّا في غير ذلك فيجوز اختلافهما، نحو: «أنتَ وزيدٌ مسافران» و «جاء القاضي ورجلٌ» و «جاء عبدالله ومريم» و «جاءت مريم وعبدالله» إلخ.

SCO۱: ۴:۴۴

- ۴۸ - العطف

فوائد : ۱. لا يحسن العطف على الضمير المرفوع المتصل بارزاً كان أم مستتراً إلا بعد توكيده بالضمير المرفوع المنفصل، نحو: «قمتُ أنا وأخوك». أو بعد أن يفصل بين المعطوف والمعطوف عليه فاصلاً أيّاً كان، نحو: «سافرتُ اليوموالخادمُ» و «ما أشركنا ولا آباؤنا» و «قُم أنتَ وعمرو». أمّا الضمير المتصل المنصوب والضمير المنفصل مطلقاً فيُعطف عليهما بدون هذا الشرط، نحو: «رأيتُك وزيداً» و «ما قام إلا أنا وعمرو» و «إيّاك والأسد».

SCO۲: ۱۴:۴۸

العطف

۲. إذا عُطف على الضمير المخفوض وجبت إعادة العامل حرفاً كان أم اسماً ولو فصل بينهما، نحو: «رغبت فيه وفي حديثه» و «المالُ بيني وبين زيد». وكذلك «حتى» إذا عُطف بها على مجرور، نحو: «أحسنُ إلى الناس حتى إلى أعدائك».

۳. يصح استعمال العطف بين الفعل والاسم بشرط أن يكون الاسم ممّا يُقدَّرُ بالفعل كقوله: «الطاعنُ الخيلَ ويشرب الدّما».

SCO۳: ۲۰:۵۱

العطف

۲۸۵. يجرى العطف بين الفعلين^۱ المتفقين في الزمن و الصيغة طلباً للمناسبة سواءً اتحد نوعهما، نحو: «تكلّم وأجاد» و «يُحيى ويُميت» و «قُم فأندِر» أم اختلفا، نحو: «تبارك الذي إن شاء جعل لك خيراً من ذلك جنّات تجري من تحتها الأنهارُ ويجعل لك قصوراً»^۲.

۲۸۶. يقع العطف بين الجملتين بشرط اتفاهما في الخبريّة أو الإنشائيّة، نحو: «اقتربت الساعةُ وانشقَّ القمرُ» ونحو: «كلوا واشربوا ولا تسرفوا».

^۱ در عطف فعل بر فعل دو شرط زیر باید مراعات شود.

(الف) اتحاد هر دو فعل در زمان به این صورت که زمان هر دو ماضی یا حال یا مستقبل باشد.

(ب) اتحاد دو فعل در علامت دالّ بر اعراب در صورتی که هر دو مضارع باشند.

[نحو وافی جلد ۳ ص ۶۴۲]

^۲. علی قراءه الجزم فی «يجعل».

- فوائد : ۱. وُيُسْتَحْسَنُ اتِّفَاقُهُمَا أَيْضاً فِي الْفِعْلِيَّةِ وَالْإِسْمِيَّةِ، نَحْوُ: «اللَّهُ قَادِرٌ وَالْإِنْسَانُ ضَعِيفٌ» وَ «أَحْسَنَ زَيْدٌ إِلَى عَمْرٍو وَ فَكْفَرَ بِإِحْسَانِهِ». وَيَجُوزُ الْاِخْتِلَافُ بَيْنَهُمَا، نَحْوُ: «يَخَادِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ».
۲. لَا يَجُوزُ الْعَطْفُ إِلَّا عَلَى مَعْمُولٍ عَامِلٍ وَاحِدٍ «كَانَ زَيْدٌ قَائِماً وَعَمْرٌو جَالِساً».

SC04: ۲۹:۱۴

چکیده

- ۱- معطوف از جهت اعراب تابع متبوع است.
- ۲- معطوف در غیر از اعراب لازم نیست مطابق متبوع باشد.
- ۳- در صورت عطف بر ضمیر مرفوعی متصل [بارز، مستتر] باید بوسیله ضمیر منفصل مرفوعی تاکید شود.
- ۴- ضمیر متصل منصوبی و ضمیر منفصل بدون هیچ شرطی معطوف الیه واقع می‌شود.
- ۵- در صورت عطف بر ضمیر مجروری اعاده عامل واجب است.
- ۶- در صورتی دو فعل بر یکدیگر عطف می‌شوند که در زمان و صیغه اتفاق داشته باشند.
- ۷- عطف بین دو جمله به شرط اتحاد در خبریه و انشائیه جایز است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نحو عالی ۴

سطح ۲

درس ۲۰

استاد: حجت الاسلام و المسلمین ضیایی

آموزشیار: آقای رضی جرگونی

مقدمه

بحث جدید درباره حکایت است حکایت در لغت به معنای مماثلت است و در اصطلاح نقل کلام یا لفظی بدون هیچ گونه تغییری است، برای بیان حکایت دو لفظ **أی** و **من** استفهامیه بکار می‌رود. لفظ مفرد به دو صورت حکایت می‌شود گاهی با دو حرف **أی** و **من** استفهامیه است و گاهی بدون این دو لفظ است و همچنین جمله به دو صورت حکایت می‌شود گاهی حکایت جمله ملفوظ است و گاهی حکایت جمله مکتوب است. در این جلسه به تعریف حکایت و بیان احکام و انواع حکایت می‌پردازیم.

الحكاية

٢٩٣ . ماهى الحكاية؟

٢٩٤ . كم هى أدوات الحكاية؟

٢٩٥ . ماهو حكم «من و أى»؟

٢٨٧ . الحكاية هى إيراد اللفظ المسموع على هيئته من غير تغيير أو إيراد صفته.

٢٨٨ . للحكاية لفظتان وهما «مَن و أَى» الاستفهاميتان، نحو: «مَن زيداً» إذا قيل «رأيتُ زيداً». و نحو: «أياً» لمن قال: «رأيتُ رجلاً».

فوائد : ١. «من» هى مبنيةٌ فى الصحيح ولا تتغير أحوالها فى الوصل. أمّا فى الوقفتلحقها علامة التثنية والجمع والتأنيث للدلالة على حال المسؤول عنهفتقول: مُنُو مَنان مَنون مَنه (أو مَنَت) مَنَتان (مَنَتان) مَنات.

٢. حكاية المفرد ضربان: ضرب بالأداتين كما مثلنا؛ وضرب بغير أداة كقولبعض العرب وقد قيل له: هاتان تَمرتان: دعنا من «تمرتان».

٣. وحكاية الجملة ضربان أيضاً: حكاية ملفوظ، نحو: «قالوا: الحمدلله». وحكاية مكتوب، نحو: «قرأتُ: نصرٌ من الله وفتحٌ قريب».

SCO١: ٧:٣٥

الحكاية

٢٩٣ . ماهى الحكاية؟

٢٩٤ . كم هى أدوات الحكاية؟

٢٩٥ . ماهو حكم «من و أى»؟

٢٨٧ . الحكاية هى إيراد اللفظ المسموع على هيئته من غير تغيير أو إيراد صفته.

٢٨٨ . للحكاية لفظتان وهما «مَن و أَى» الاستفهاميتان، نحو: «مَن زيداً» إذا قيل «رأيتُ زيداً». و نحو: «أياً» لمن قال: «رأيتُ رجلاً».

فوائد : ١. «من» هى مبنيةٌ فى الصحيح ولا تتغير أحوالها فى الوصل. أمّا فى الوقفتلحقها علامة التثنية والجمع والتأنيث للدلالة على حال المسؤول عنهفتقول: مُنُو مَنان مَنون مَنه (أو مَنَت) مَنَتان (مَنَتان) مَنات.

٢. حكاية المفرد ضربان: ضرب بالأداتين كما مثلنا؛ وضرب بغير أداة كقولبعض العرب وقد قيل له: هاتان تَمرتان: دعنا من «تمرتان».

٣. وحكاية الجملة ضربان أيضاً: حكاية ملفوظ، نحو: «قالوا: الحمدلله». وحكاية مكتوب، نحو: «قرأتُ: نصرٌ من الله

Sc02: ۱۲:۳۴

الحکایة

۲۸۹. إذا سُئِلَ عن اسمٍ منكَرٍ بـ «مَنْ وَايٌّ» يكونُ لهما ما للاسمِ المسؤولِ عنه من الإعرابِ و الإعداد و التذكير والتأنيث.
فوائد: ۱. فإذا قيل «جاء رجلٌ» فتسأل «أَيُّ و مَنْ». و «رأيتُ رجلاً» فتسأل «أَيًّا و مَنْ». و «مررتُ برجلٍ» فتسأل «أَيُّ و مَنْ». و «جاءَ رجلانِ» فتسأل «أَيَّانِ و مَنْ». و «جاءَ رجالٌ» فتسأل «أَيُّونَ و منونَ» و قس عليه.

Sc03: ۱۶:۲۹

الحکایة

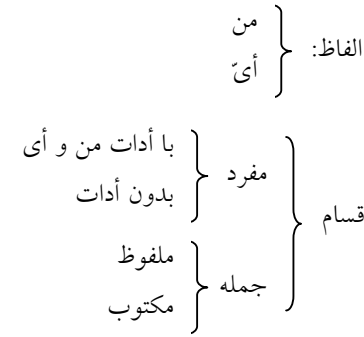
۲. لا يسأل عن العلم إلاَّ بـ «مَنْ» في كل الأحوال وتكون «مَنْ» مبتدأ و الاسم بعدها خبراً، نحو: «مَنْ يوسفُ» جواباً لمن قال «جاء يوسفُ».

۳. إذا سبق «من» واول العطف التزم الاسم الواقع بعدها الرفع في كل حال، نحو: «جاء زيدٌ ورأيتُ زيداُ و مررتُ بزيدٍ» فتسأل و «مَنْ زيدٌ».

Sc04: ۲۱:۴۲

نمودار

تعريف: نقل لفظ بدون هيچ گونه تغيير



چکیده

- ۱- حکایت عبارت است از نقل کردن لفظ بدون هیچ تغییری.
- ۲- حکایت با دو لفظ أی و من استفهامیه می‌باشد.
- ۳- حکایت مفرد گاهی با لفظ أی و من است و گاهی بدون این دو لفظ.
- ۴- حکایت جمله به دو صورت واقع می‌شود. حکایت جمله ملفوظ و حکایت جمله مکتوب.
- ۵- در صورتی که بوسیله من و أی از اسم نکره سؤال شود. من و أی از جهت اعراب، اعداد، تذکیر و تأنیث مطابق اسم نکره می‌باشد.
- ۶- از اسم علم فقط بوسیله من سؤال می‌شود.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نحو عالی ۲

سطح ۲

درس ۳۱

استاد: حجت الاسلام و المسلمین ضیایی

آموزشیار: آقای رضی جرگونی

مقدمه

در بحث عامل جرّ اسم گفتیم که اسم به سبب دو عامل مجرور می‌شود. یکی از عواملی که اسم را مجرور می‌کند حرف جرّ است. حرف جرّ به عنوان رابط در جمله استعمال می‌شود و معنای مستقلی ندارد. هر حرفی از حروف جرّ دارای معنای خاصی است که هنگام بکارگیری در جمله، آن معنی را افاده می‌کند به عبارت دیگر گاهی برای ارتباط بین اجزاء جمله نیازمند معنای ربطی هستیم که حروف جرّ برای ارتباط بین اجزاء بکار می‌روند. بحث جدیدی که شروع خواهیم کرد درباره معانی حروف جرّ است. این حروف هر کدام یک معنای اصلی دارند و در معنای دیگری نیز استعمال می‌شوند.

باب الحرف

فی الحروف

بحثُ هذا الباب عن معانی الحروف و وجه استعمالها فی الكتابة وقد اقتصرنا فيه علی اللّازم الذی لا یستغنی عنه المتعلّم وأضربنا عن النادر والشاذّ ممّا یمكن الوقوف علیه فی المطوّلات.

معانی حروف الجر

۲۹۶. ماهی معانی «من»؟

۲۹۷. ماهی معانی «إلی»؟

۲۹۸. ماهی معانی «عن»؟

۲۹۹. ماهی معانی «علی»؟

۳۰۰. ماهی معانی «فی»؟

۳۰۱. ماهی معانی «رب»؟

۳۰۲. ماهی معانی «الكاف»؟

۳۰۳. ماهی معانی «اللام»؟

۳۰۴. ماهی معانی «الباء»؟

۳۰۵. مامعنی «حتى» الجارة وما هو حکمها؟

۳۰۶. مامعنی «مذ و منذ»؟

۳۰۷. متى تكون «لولا» حرف جر؟

۳۰۸. ماهو معنی «کی»؟

۲۹۰. الأصل فی معنی^۱ «من» ابتداء الغایة المکانیة، نحو: «خرجت من المدينة» أو الزمانیة، نحو: «صمت من الصباح إلی المساء».

وتكون أيضاً بمعنی: التبعیض^۲، نحو: «منهم من أنجز وعده». و بیان الجنس، نحو: «عندی أساور من ذهب»^۳.
والتعلیل، نحو: «لا یخدم اللّیثم إلا من حاجة». والمقابلة، نحو: «أین الجاهل من العالم». والبدل، نحو: «أترضی من العیش الرشید وعیشة مع المال الأعلى بعیش البهیمة».

^۱ من بر بیش از پانزده معنی به کار می‌رود مؤلف به چند مورد از آنها که بیشتر کاربرد دارد اشاره کرده است، از جمله معانی من عبارتند از: مرادف عن، مرادف فی، به معنای عند، مرادف ربما، مرادف علی، تنصیص بر عموم، [معنی جلد ۱ باب اول ص ۲۵۰] [حدائق جلد اول ص ۵۸۱]

^۲ فیسد «بعض» مسدّها.

^۳ . و کثیراً ماتقع بعد «ما ومهما» نحو: «ما أولیتنی من عارفة إلا شکرته علیها» و «مهما تأتتا به من آیه لتسحرنا بها فما نحن لک بمؤمنین».

فوائد : ۱. لـ «من» معانٍ أُخرى كاتتهاء الغاية، نحو: «دنوتُ منه» أي إليه. ومرادفة «الباء» نحو: «ينظر من طرف خفي» أي بطرف. والفصل، نحو: «عرفتالحقَّ من الباطل».

۲. تجيء «من» زائدة قبل نكرة بشرط أن تكون النكرة مبتدأً أو فاعلاً أو مفعولاً به وأن يتقدّمها نفي أو نهى أو استفهام بـ «هل»، نحو: «ماجاءني من رجل»^۱ و «هل رأيتَ من رجل» و «هل لباعٍ من مفرّ».

SCO۱: ۱۱:۵۳

معانی حروف الجر

بحثُ هذا الباب عن معانی الحروف و وجه استعمالها فی الكتابة وقد اقتصرنا فيه علی اللّازم الذی لا یستغنی عنه المتعلّم وأضربنا عن النادر والشاذّ ممّا یمكن الوقوف علیه فی المطوّلات.

۲۹۶. ماهی معانی «من»؟

۲۹۷. ماهی معانی «إلی»؟

۲۹۸. ماهی معانی «عن»؟

۲۹۹. ماهی معانی «علی»؟

۳۰۰. ماهی معانی «فی»؟

۳۰۱. ماهی معانی «ربّ»؟

۳۰۲. ماهی معانی «الكاف»؟

۳۰۳. ماهی معانی «اللام»؟

۳۰۴. ماهی معانی «الباء»؟

۳۰۵. مامعنی «حتى» الجارة وما هو حکمها؟

۳۰۶. مامعنی «مذ و منذ»؟

۳۰۷. متى تكون «لولا» حرف جر؟

۳۰۸. ماهو معنی «کی»؟

۲۹۰. الأصل فی معنی^۲ «من» ابتداء الغاية المكانية، نحو: «خرجت من المدينة» أو الزمانية، نحو: «صمت من الصباح إلى المساء».

وتكون أيضاً بمعنی:

التبعیض^۱، نحو: «منهم من أنجز وعده».

^۱ الفائدة من زيادتها التنصيص على العموم. فإذا قلت «ما جاءني رجل» صحّ أن يُقال: بل رجلان. ويمتنع ذلك بعد دخول «من».

^۲ من بر بیش از پانزده معنی به کار می‌رود مؤلف به چند مورد از آنها که بیشتر کاربرد دارد اشاره کرده است، از جمله معانی من عبارتند از: مرادف عن، مرادف فی، به معنای عند، مرادف ریما، مرادف علی، تنصیص بر عموم، [معنی جلد ۱ باب اول ص ۲۵۰] [حدائق جلد اول ص ۵۸۱]

وبيان الجنس، نحو: «عندى أساورٌ من ذهب»^٢.

والتعليل، نحو: «لا يخدم اللئيمُ إلا من حاجة».

والمقابلة، نحو: «أين الجاهلُ من العالم».

والبديل، نحو: «أترضى من العيش الرشيد وعيشة

مع الملا الأعلى بعيش البهيمة».

فوائد : ١. لـ «من» معانٍ أخرى كإنتهاء الغاية، نحو: «دنوتُ منه» أى إليه. ومرادفة «الباء» نحو: «ينظر من طرفٍ خفي»

أى بطرف. والفصل، نحو: «عرفت الحقَّ من الباطل».

٢. تجيء «من» زائدة قبل نكرة بشرط أن تكون النكرة مبتدأً أو فاعلاً أو مفعولاً به وأن يتقدّمها نفي أو نهى أو استفهام

بـ «هل»، نحو: «ما جاءنى من رجل»^٣ و «هل رأيت من رجل» و «هل لباغٍ من مفر».

SCO٢: ١٩:٤٢

معانى حروف الجر

٢٩١. الأصل فى معنى^٤ «إلى» انتهاء الغاية الزمانية والمكانية، نحو: «ذهبتُ إلى المدينة وصمتُ إلى المساء و كتبت

إلى زيد».

وتأتى أيضاً بمعنى التبيين وهى المبيّنة لفاعلية مجرورها بعد ما يفيد حُباً أو بغضاً من فعل تعجّب أو اسم تفضيل، نحو:

«ما أبغضَ الكذبَ إلى» و «ذكرتُ أشهى إلى من الماء الزلال». أو بمعنى اللام، نحو: «الأمر إليك» أى لك أو منته

إليك.

SCO٣: ٢٧:٠٢

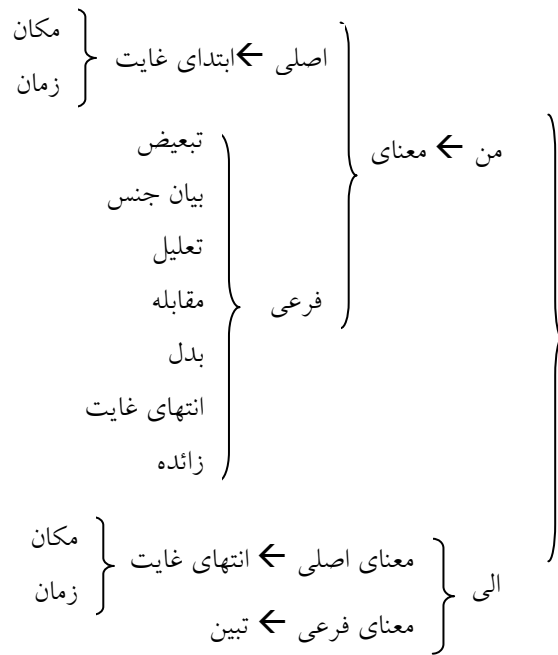
١. فيسدّ «بعض» مَسَدَهَا.

٢. وكثيراً ماتقع بعد «ما ومهما» نحو: «ما أوليتنى من عارفةٍ إلا شكرتكَ عليها» و «مهما تأتتا به من آيةٍ لتسحرنا بها فما نحن لك بمؤمنين».

٣. الفائدة من زيادتها التنصيص على العموم. فإذا قلت «ما جاءنى رجل» صحَّ أن يُقال: بل رجلان. ويمتنع ذلك بعد دخول «من».

٤. الى در هشت معنى استعمال مى شود مؤلف به سه مورد اشاره کرده است. معانى ديگر الى عبارتن از: معيت، مرادف فى [ظرفيت]، عند ابتداء

غايت، تاكيد [معنى جلد ١ باب اول ص ٣٩] [حدائق جلد ١ ص ٥٨٤]



چکیده

- ۱- معنای اصلی من برای ابتدای غایت است.
- ۲- معانی فرعی من عبارتند از: تبعیض، بیان جنس، تعلیل، مقابله، بدل.
- ۳- من که قبل از نکره زائده واقع می‌شود دو شرط دارد.
الف) نکره مبتدا، فاعل یا مفعول به باشد.
ب) نفی، نفی یا استفهام به حل مقدم بر من باشد.
- ۴- معنای اصلی الی برای انتهای غایت است و برای تبیین نیز می‌آید.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نحو عالی ۲

سطح ۲

درس ۳۲

استاد: حجت الاسلام و المسلمین ضیایی

آموزشیار: آقای رضی جرگونی

مقدمه

اولین نوع از حرف جرّ من است معنای اصلی من برای ابتدای غایت است ولکن در معانی دیگر مانند تبعیض، بیان جنس، بدل، تعلیل و مقابله نیز بکار می‌رود، دومین نوع حرف جرّ الی است معنای اصلی الی برای ابتدای غایت است. ولکن برای تبیین و معنای لام نیز استعمال می‌شود. در این جلسه به توضیح معانی عن، علی و فی می‌پردازیم. معنای اصلی عن برای مجاوزت و معنای اصلی علی برای استعلاء و معنای اصلی فی برای ظرفیت است. هر کدام از این سه حرف دارای معانی دیگری نیز هستند که در این جلسه توضیح خواهیم داد.

. معانی حروف الجر

. الأصل في معنى «عن»^۱ المجاوزة الحقيقية، نحو: «رحلت عن الوطن» أو المجازية، نحو: «أخذت العلم عن زيد». وتأتي أيضاً بمعنى البدل، نحو: «وأتقوا يوماً لا تجزى نفسٌ عن نفسٍ شيئاً». وبمعنى «بعد»، نحو: «عمّاً قليل ترحلون». وبمعنى «الباء»، نحو: «ما ينطقُ عن الهوى» أي بالهوى.

فائدة: تكون «عن» اسماً بمعنى جانب فتدخلها حينئذٍ «من» وتكون في محلِّ جرٍّ. نحو: «جلستُ من عن يمين الملك».

SCO۱: ۱۰:۴۸

معانی حروف الجر

۲۹۳. الأصل في معنى «على» الاستعلاء، نحو: «صعد على الشجرة» وقد يكون الاستعلاء معنوياً نحو: «فضّلنا بعضهم على بعض».

وتأتي أيضاً للظرفية، نحو: «دخلتُ المدينة على حين غفلة». وللتعليل، نحو: «قصدتک على أنّک جواد». وللمصاحبة بمعنى «مع» نحو: «غفرتُ له ذنبه على جوره» أي مع جوره. وبمعنى «الباء»، نحو: «سرّ على اسم الله». والاستدراك والإضراب، نحو: «لا يدخل الجنة لسوء صنيعه، على أنه لا يبأس من رحمة الله». فوائده: ۱. إذا كانت «على» للاستدراك تتعلّق بخبر لمبتدأ محذوف تقديره «والتحقّق على كذا».

۲. قد تأتي «على» اسماً بمعنى «فوق» فيدخلها حرف الجرِّ من، نحو: «أقامه من على جناح الهيكل» أي من فوقه، وتبقى مبنيةً.

SCO۲: ۲۱:۴۳

معانی حروف الجر

۲۹۴. الأصل في معنى «في»^۲ الظرفية حقيقة، نحو: «زيدٌ في المسجد» ومجازاً، نحو: «فلکم في القصاص حياة». وتأتي أيضاً بمعنى المصاحبة، نحو: «جاء الأمير في موكبه». وبمعنى التعليل، نحو: «أتعاديّن في ذنب». وبمعنى المقايسة، نحو: «ما علمنا في بحرهِ إلا قطرة».

SCO۳: ۲۵:۲۰

^۱ عن دارای سه وجه است:

(الف) حرف جرّ دارای ده معنی است از جمله استعلاء، تعلیل، ظرفیت، استعانت

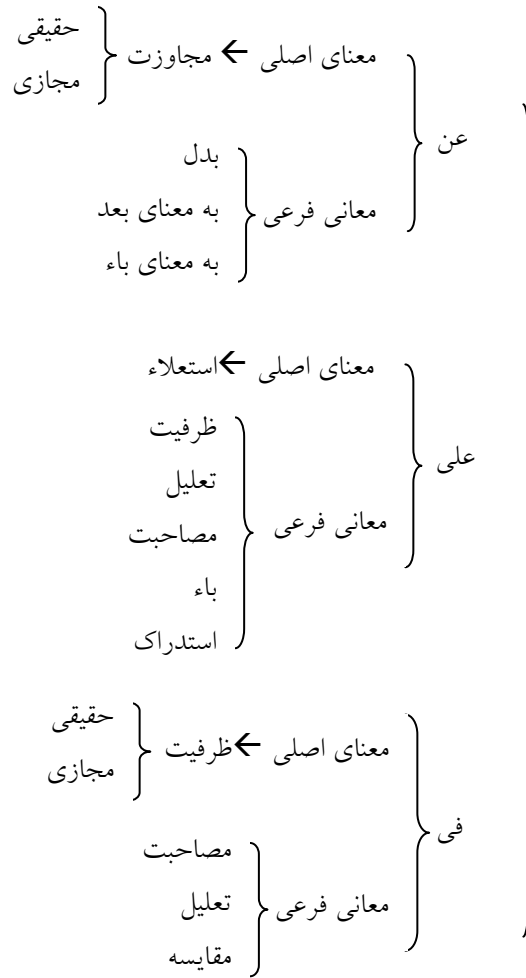
(ب) حرف مصدری

(ج) اسم به معنای جانب

[معنی جلد ۱ باب اول ص ۱۲۹]

^۲ فی در ده معنی بکار می‌رود، که عبارتند از: استعلاء، مرادف باء، الی، من، تعویض و تاکید و همچنین ظرفیت که هم شامل ظرفیت مکانی است و

هم شامل ظرفیت زمانی است. [معنی جلد ۱ باب اول ص ۱۴۱]



چکیده

- ۱- معنای اصلی عن برای مجاوزت است.
- ۲- معانی فرعی عن عبارتند از: بدل، معنای بعد و باء.
- ۳- اصل در معنای علی برای استعلاء است.
- ۴- معانی فرعی علی عبارتند از: ظرفیت، تعلیل، مصاحبت، معنای باء، استدارک و اضراب، مصاحبت.
- ۵- معانی اصلی فی برای ظرفیت است.
- ۶- معانی فرعی فی عبارتند از: مصاحبت، تعلیل، مقایسه.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نحو عالی ۲

سطح ۲

درس ۳۳

استاد: حجت الاسلام و المسلمین ضیایی

آموزشیار: آقای رضی جرگونی

مقدمه

یکی از حروف جرّ کلمه رُبّ است ربّ در معنای تقلیل بکار می‌رود ولکن دارای شرایطی است اولاً باید در صدر کلام باشد و ثانیاً مجرورش اسم ظاهر نکره باشد. البته گاهی ربّ در معنای تکثیر نیز استعمال می‌شود. در صورتی که به رُبّ ما کافه ملحق شود ربّ از عمل ابطال می‌شود حرف جرّ دیگری که در این جلسه مطرح می‌شود کاف است، معنای اصلی کاف برای تشبیه است ولی گاهی برای تاکید نیز استعمال می‌شود حرف جرّ لام برای ملکیت است و در معانی دیگر نیز استعمال می‌شود که در جلسه آینده مطرح خواهیم کرد.

. معانى حروف الجر

٢٩٥. ربّ معناها التقليل وشرطها أن تكون في صدر الكلام وأن يكون مجرورها اسماً ظاهراً نكرة وكثيراً ما يكون موصوفاً، نحو: «رُبَّ رجلٍ كريمٍ لقيته».

فوائد : ١. وقد تأتي للتكثير، نحو: «ربّ كاسية في الدّنيا عارية في الآخرة».

٢. تلحق «رُبَّ» «ما» الكافة فيبطل عملها غالباً. وتدخل حينئذ على الاسماء المعرفة والفعل، نحو: «رُبّما يوسف قائمٌ» و «رُبّما قام يوسفٌ». وأمّا مع النكرة فيبقى عملها وإن زيدت عليها «ما»، نحو: «رُبّما ضربة بسيف صقيل».

٣. يجوز حذف «رُبَّ» بعد «الواو» ويقع الاسم بعدها مجروراً بـ «رَبَّ» لا بـ «الواو» نحو: «ونديمٌ نَبّهتُهُ» أي رُبَّ نديمٍ.

٤. ليس لـ «رَبَّ» متعلّق لأنّها منزلة منزلة الحرف الزائد. أمّا مجرورها فإنّ تلاه فعل لازم كان في موضع رفع على الابتداء، نحو: «رُبَّ خطيبٍ فصيحٍ بَعَجَ فينا». وإن تلاه متعدّد لم يأخذ مفعوله كان في محلّ النصب على المفعولية، نحو: «رُبَّ رجلٍ صالحٍ لقيتُ». وإن وليه متعدّد واقع على ضمير جاز فيهما لرفع على الابتداء والنصب على الاشتغال، نحو: «رُبَّ وزيرٍ خطيرٍ حادثته هو أخفضُ منك جانباً».

SCO١: ٧:٣٠

معانى حروف الجر

٢٩٥. ربّ معناها التقليل وشرطها أن تكون في صدر الكلام وأن يكون مجرورها اسماً ظاهراً نكرة وكثيراً ما يكون موصوفاً، نحو: «رُبَّ رجلٍ كريمٍ لقيته».

فوائد : ١. وقد تأتي للتكثير، نحو: «ربّ كاسية في الدّنيا عارية في الآخرة».

٢. تلحق «رُبَّ» «ما» الكافة فيبطل عملها غالباً. وتدخل حينئذ على الاسماء المعرفة والفعل، نحو: «رُبّما يوسف قائمٌ» و «رُبّما قام يوسفٌ». وأمّا مع النكرة فيبقى عملها وإن زيدت عليها «ما»، نحو: «رُبّما ضربة بسيف صقيل».

٣. يجوز حذف «رُبَّ» بعد «الواو» ويقع الاسم بعدها مجروراً بـ «رَبَّ» لا بـ «الواو» نحو: «ونديمٌ نَبّهتُهُ» أي رُبَّ نديمٍ.

٤. ليس لـ «رَبَّ» متعلّق لأنّها منزلة منزلة الحرف الزائد. أمّا مجرورها فإنّ تلاه فعل لازم كان في موضع رفع على الابتداء، نحو: «رُبَّ خطيبٍ فصيحٍ بَعَجَ فينا». وإن تلاه متعدّد لم يأخذ مفعوله كان في محلّ النصب على المفعولية، نحو: «رُبَّ رجلٍ صالحٍ لقيتُ». وإن وليه متعدّد واقع على ضمير جاز فيهما لرفع على الابتداء والنصب على الاشتغال، نحو: «رُبَّ وزيرٍ خطيرٍ حادثته هو أخفضُ منك جانباً».

SCO٢: ١٦:٣٨

معانى حروف الجر

٢٩٦. الأصل في معنى «الكاف»^١ التشبيه، نحو: «زيدٌ كالأسد». وتأتي أيضاً للتوكيد، نحو: «ليس كمثلِه شيءٌ» أي ليس شيءٌ مثله.

^١ كاف جازه بر دو قسم است:

فائدة : وتستعمل اسماً بمعنى «مثل» فتقع بعد كل عامل. فتكون في موضع الرفع نحو: لو كان في قلبي كقدر قلامه
 حُباً لغيرك ما أتتك رسائلي في موضع النصب أو الجرّ على حسب موقعه من الجملة.

SCO۳: ۲۱:۱۳

معانی حروف الجر

۲۹۷. الأصل في معنى «اللام»^۱ المكسورة الملك وشبهه، نحو: «الدار لصديقك» و«السرج للفرس» و«لزید ابن» و
 «وهبت لزيد ديناراً». وتأتي أيضاً: * للتمليك، نحو: «جعل لكم من أنفسكم أزواجاً».

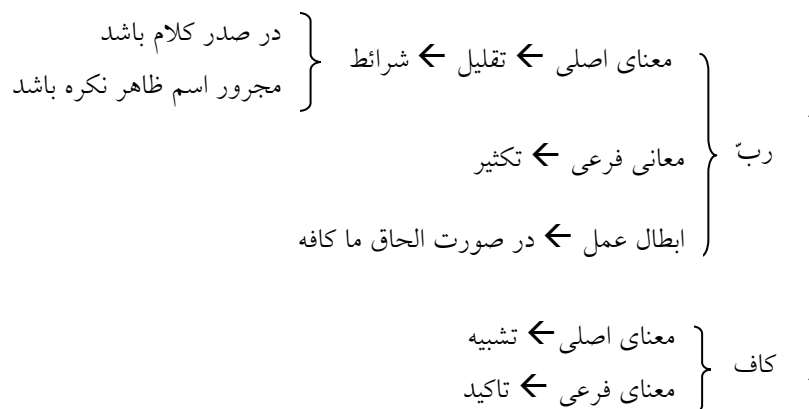
SCO۴: ۲۶:۲۲

الف) حرف جرّ که دارای پنج معنی است. که عبارتند از: تشبیه، تعلیل، استعلاء، مبادرت، تاکید.

ب) کاف اسمیه به معنای مثل

[معنی جلد ۱ باب اول ص ۱۵۱]

^۱ لام مفرد بر سه قسم است: عامل جرّ، عامل جزم و غیر عامل [معنی جلد ۱ ص ۱۷۳]



چکیده

- ۱- رُبّ به معنای تقلیل بکار می‌رود به دو شرط
الف) رُبّ در صدر جمله باشد
ب) مجرور اسم ظاهر نکره باشد
- ۲- گاهی رُبّ در معنای تکثیر استعمال می‌شود.
- ۳- در صورتی که به رُبّ مای کافه ملحق شود عمل نمی‌کند و بر اسم معرفه و فعل داخل می‌شود.
- ۴- گاهی رُبّ بعد از واو حذف می‌شود و اسم بعد از واو مجرور باقی می‌ماند.
- ۵- رُبّ دارای متعلق نیست چون به منزله حرف زائد است.
- ۶- معنای اصلی کاف برای تشبیه است.
- ۷- کاف گاهی برای تاکید استعمال می‌شود.
- ۸- معنای اصلی لام برای ملکیت است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نحو عالی ۲

سطح ۲

درس ۳۴

استاد: حجت الاسلام و المسلمین ضیایی

آموزشیار: آقای رضی جرگونی

در جلسه گذشته گفتیم معنای اصلی لام برای ملکیت است ولکن در معانی دیگری مانند، تعلیل ظرفیت، تبلیغ، جحد، تقویت و... نیز استعمال می‌شود حرف جرّ دیگری که در این جلسه مطرح می‌کنیم حرف جرّ باء است باء یکی از حروف پرکاربرد در میان حروف جرّ می‌باشد بنخاطر همین دارای معانی فرعی زیادی است. معنای اصلی باء برای إصاق است، ولکن در معانی فرعی دیگر مانند تعدیه، سببیت، استعانت، مصاحبت، بدل، مقابله و قسم... نیز بکار می‌رود. و گاهی باء برای تاکید بر سر خبرکان، لیس و ما شبیه لیس... وارد می‌شود. توضیح مطالب فوق در این جلسه مطرح خواهد شد.

معانی حروف الجر

- * للتعلیل، نحو: «وَأَیْنَاکَ لَتَعْدَلَ» و «فَرَرْتُ لِلْخَوْفِ».
- * وللظرفیة، نحو: «کَتَبْتُ لِأَوَّلِ تَشْرِینَ» أی فِی أَوَّلِ و «لِخَمْسِ خَلَوْنَ» أی بَعْدَ خَمْسِ و «لِللَّیْلَةِ بَقِیتَ» أی قَبْلَ لَیْلَةٍ.
- * وللتبلیغ، نحو: «قُلْتُ لَهُ وَأَذَنْتُ لَهُ وَأَوْحَى اللَّهُ لَهُ».
- * وللجُحُود، نحو: «مَا کَانَ اللَّهُ لِيُطْلِعَکُمْ عَلَی الْغَیْبِ».
- * وللتقویة، نحو: «لِرِبْهَمِ یَرْهَبُونَ».
- * وللتبیین بَعْدَ التَّعْجَبِ وَالتَّفْضِیلِ، نحو: «مَا أَحْبَبْتُ لِأَیِّکَ»^۱.
- * وللاستغاثة، نحو: «یَالزَّیْدُ».

SCO۱: ۸:۰۳

معانی حروف الجر

- * للتعلیل، نحو: «وَأَیْنَاکَ لَتَعْدَلَ» و «فَرَرْتُ لِلْخَوْفِ».
- * وللظرفیة، نحو: «کَتَبْتُ لِأَوَّلِ تَشْرِینَ» أی فِی أَوَّلِ و «لِخَمْسِ خَلَوْنَ» أی بَعْدَ خَمْسِ و «لِللَّیْلَةِ بَقِیتَ» أی قَبْلَ لَیْلَةٍ.
- * وللتبلیغ، نحو: «قُلْتُ لَهُ وَأَذَنْتُ لَهُ وَأَوْحَى اللَّهُ لَهُ».
- * وللجُحُود، نحو: «مَا کَانَ اللَّهُ لِيُطْلِعَکُمْ عَلَی الْغَیْبِ».
- * وللتقویة، نحو: «لِرِبْهَمِ یَرْهَبُونَ».
- * وللتبیین بَعْدَ التَّعْجَبِ وَالتَّفْضِیلِ، نحو: «مَا أَحْبَبْتُ لِأَیِّکَ»^۲.
- * وللاستغاثة، نحو: «یَالزَّیْدُ».

SCO۲: ۱۲:۲۴

معانی حروف الجر

۲۹۸. الأَصْلُ فِی مَعْنَى «الْبَاءِ» الإِلْصَاقَ الْحَقِیقِی، نَحْو: «أَمْسَکْتَ بِشَوْبِکَ» أَوْ الْمَجَازِی، نَحْو: «مَرَرْتُ بِزَیْدٍ». تَأْتِی أَيْضاً:
- * للتعدیة،^۳ نَحْو: «ذَهَبْتُ بِزَیْدٍ».
 - * وللسببیة، نَحْو: «قُتِلَ کَلِیبٌ بِنَاقَةٍ».
 - * وللاستعانة، نَحْو: «کَتَبْتُ بِالْقَلَمِ».

^۱ اطلب عدد ۲۲۸، النحو.

^۲ اطلب عدد ۲۲۸، النحو.

^۳ تعدیه عبارت است از اینکه فعل لازم را متعدی می‌کند و همجنین به افعالی که متعدی هستند نیز ملحق می‌شود. معنای دیگر بَاءِ تَعْدِیهِ، بَاءِ نَقْلِ است [مغنی باب اول جلد ۱ ص ۷۹]

- * وللمصاحبة، نحو: «وَقَدْ دَخَلُوا بِالْكَفْرِ».
- * وللبدل، نحو: «مَا أَرْضَىٰ بِهَا مِلءَ الْأَرْضِ ذَهَبًا».
- * والمقابلة، نحو: «اشتریتُ هذا بألف».
- * وللقسم كماستری.
- * وللتفدية، نحو: «بأبی أنت» أي أفديک.

SCO۳: ۱۸:۲۰

معانی حروف الجر

۲۹۸. الأصل في معنى «الباء» الإلصاق الحقيقي، نحو: «أمسکت بثوبک» أو المجازی، نحو: «مررتُ بزید».

وتأتی أيضاً:

- * للتعديّة،^۱ نحو: «ذهبتُ بزید».
- * وللسببية، نحو: «قُتِلَ كَلِيبٌ بِنَاقَةٍ».
- * وللاستعانة، نحو: «کتبتُ بالقلم».
- * وللمصاحبة، نحو: «وَقَدْ دَخَلُوا بِالْكَفْرِ».
- * وللبدل، نحو: «مَا أَرْضَىٰ بِهَا مِلءَ الْأَرْضِ ذَهَبًا».
- * والمقابلة، نحو: «اشتریتُ هذا بألف».
- * وللقسم كماستری.
- * وللتفدية، نحو: «بأبی أنت» أي أفديک.

SCO۴: ۲۲:۲۹

معانی حروف الجر

فائدة: «تزداد» «الباء» للتوكيد في خبر «كان» و «ليس» و «ما» المشبهة بـ «ليس»^۲، وفي فاعل أفعل التعجب، وفي التوكيد بالنفس والعين، وفي فاعل «كفي» ومفعولها، نحو: «كفي بالله شهيداً» و «كفي بنا فضلاً حُبّ النبي». وبعد «إذا» الفجائية، نحو: «خرجت فإذا بزید على الباب». وتزداد أيضاً في قولهم «بحسبک درهم» و «كيف بك إذا هجم العدو»

SCO۵: ۲۵:۵۵

^۱ تعديیه عبارت است از اینکه فعل لازم را متعلی می‌کند و همچنین به افعالی که متعلی هستند نیز ملحق می‌شود. معنای دیگر باء تعديیه، باء نقل است [معنی باب اول جلد ۱ ص ۷۹]

^۲ اطلب عدد ۶۸ و ۷۷، النحو.

نمودار



چکیده

- ۱- معانی فرعی لام عبارتند از: تعلیل، ظرفیت، تبلیغ، جحد، تقویت، تبیین، استغاثه.
- ۲- اصل در معنای باء برای الصاق است.
- ۳- معانی فرعی باء عبارتند از: تعدیه، سببیت، استعانت، مصاحبت، بدل، مقابله، قسم، تفدیه
- ۴- باء در موارد زیر زائد واقع می‌شود:
 - بر سر خبرکان و لیس و ما شبیه به لیس.
 - بر سر فاعل افعال تعجب
 - در تاکید به نفس و عین
 - در فاعل و مفعول کفی
 - بعد از اذای فجائیه



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نحو عالی ۲

سطح ۲

درس ۲۵

استاد: حجت الاسلام و المسلمین ضیایی

آموزشیار: آقای رضی جرگونی

مقدمه

در این جلسه درباره معانی پنج حرف حقی، مذ و منذ، لولا و کی بحث خواهیم کرد. اجمالاً اشاره به معانی این حروف می‌کنیم حقی به معنای الی برای انتهای غایت می‌باشد و مجرورش بر اسمی واقع نمی‌شود بلکه باید اسم ظاهری که جزء آخر یا متصل به جزء آخر است قرار بگیرد مذ و منذ به معنای ابتدای غایت و به معنای فی در زمان حال و به معنای من در زمان ماضی هستند و لکن گاهی معنای ابتداء و انتهای غایت را با هم می‌رسانند. لولا شبیه حرف زائده است لذا معنا و متعلق ندارد و لکن مجرورش باید ضمیر متصل باشد. و کی به معنای تعلیل است و مجرورش های مصدر به ها صله‌اش و یا ها استفهامیه قرار می‌گیرد، توضیح معانی این حروف را تفصیلاً بیان خواهیم کرد.

معانی حروف الجر

۲۹۹. حتی الجارّة^۱ بمعنی «إلی» لانتهاء الغایة المکانیّة أو الزمانیة.

فائدة: لا یكون مجرورها إلاّ اسماً ظاهراً آخرّاً أو متصلاً بالآخر غیر داخل فی حکم ما قبلها، نحو: «أكلت السمكة حتى رأسها» أي إلى رأسها فهو لیس بمأکول. و «سرت حتى مطلع الفجر» أي إلى مطلع.

SCO۱: ۵:۰۳

معانی حروف الجر

۳۰۰. مذ و منذ^۲ یكونان لابتداء الغایة من الزمان بمعنی «من» فی الماضي و بمعنی «فی» فی الحاضر، نحو: «ما رأيتُهُ مذ أو منذ یومنا».

فوائد: ۱. و یكونان بمعنی «من و إلى» معاً فیدلّان علی ابتداء الغایة الزمانیة و انتهایها إن كان الزمان معدوداً نكرةً، نحو: «ما رأيتُهُ مذ أو منذ یومین» أي من ابتداء هذه المدة إلى انتهایها.

۲. إذا كانا للحاضر و جب أن یكونا حرفی جرّ، نحو: «ما رأيتُهُ مذ یومنا» و إذا كانا للماضی ترجّح أن یكونا حرفی جرّ، نحو: «ما رأيتُهُ مذ و منذ یومین أو یوم الجمعة» و یجوز «مذ یومان» لكونهما اسمین مبتدأین (بمعنی جمیع المدة أو أوّل المدة) و ما بعدهما خبر.

SCO۲: ۱۲:۰۷

معانی حروف الجر

۳۰۱. تكون «لولا» حرف جرّ إذا دخلت علی الضمیر المتصل، نحو: «لولاى».

فائدة: أمّا مجرورها فضمیر جرّ فی موضع رفع علی الابتداء، والخبر محذوف، و هی حرف شبيه بالزائد فلا تتعلّق بشیء ولا تعمل فی الضمیر المنفصل كما لاتعمل فی الظاهر، و إذا عطف علی مجرورها اسم ظاهر تعین رفعه، نحو: «لولاک و زیداً لهلکت».

SCO۳: ۱۷:۱۶

معانی حروف الجر

^۱ حتی در سه وجه استعمال می شود.

(الف) حرف جرّ

(ب) حرف عطف به معنای و او لفظاً و معنأ

(ج) حرف ابتداء یعنی حرفی که بعد از آن جمله آغاز می شود [معنی جلد ۱ باب اول ص ۱۰۰]

^۲ مذ و منذ دارای سه حالت هستند.

(الف) بعد از این دو اسم مجرور قرار می گیرد

(ب) بعد از این دو اسم مرفوع واقع می شود

(ج) بعد از این دو جمله فعلیه یا اسمیه واقع می شود [معنی جلد ۱ چاپ اول ص ۲۴۴]

۳۰۲. کی معناها التعلیل ولا تجرّ إلاّ «ما» المصدرية مع صلتها، نحو: «یُرَادُ الْفَتَى كَمَا يَضُرُّ وَيَنْفَعُ» أی للضرر والنفع، و «أن» المصدرية المضمرة مع صلتها، نحو: «جئْتُ كى تَكْرَمَنِ» إذا قدرت النصبَ بـ «أن». و «ما» الاستفهامية، نحو: «كَمَا فَعَلْتَ هَذَا» أی لِمَا فَعَلْتَ.

SC04: ۲۱:۱۲

چکیده

- ۱- حتی جارّه به معنای الی برای انتهای غایت است.
- ۲- مجرور حتی اسم ظاهری است که یا آخرین جزء است و یا اینکه به آخرین جز ما قبل خود متصل است.
- ۳- ما بعد حتی در صورتی که به آخرین جزء ما قبل متصل باشد از نظر حکم داخل در ما قبل حتی نیست.
- ۴- مذ و منذ دارای سه معنای زیر هستند.
 - الف) ابتدای غایت زمان
 - ب) به معنای من در زمان ماضی
 - ج) به معنای فی در زمان حال
- ۵- مذ و منذ به معنای من و الی با هم می‌باشد یعنی دلالت بر ابتدا و انتهای غایت زمانی می‌کنند.
- ۶- لولا در صورتی که به ضمیر متصل داخل شود حرف جرّ است.
- ۷- مجرور لولا در موضع رفع بناء بر ابتدائیت است که خبرش حذف شده است.
- ۸- لولا حرف شبیهه به زائده است و متعلّق به چیزی نیست.
- ۹- کی به معنای تعلیل است و مجرورش مای مصدریه با صلّه‌اش و یا مای استفهامیه است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نحو عالی ۲

سطح ۲

درس ۳۶

استاد: حجت الاسلام و المسلمین ضیایی

آموزشیار: آقای رضی جرگونی

یکی از مباحثی که در علم نحو مطرح می‌شود بحث قسم است. قسم متشکل شده است از جمله قسم و جواب قسم. جمله قسم مشتمل بر فعل قسم و حرف قسم و لفظ قسم است. حروف قسم عبارتند از باء، واو و تاء. فعل قسم واجب است حذف شود فقط در صورتی که حرف قسم باء باشد جایز است اظهار شود برای اینکه باء، اصل در حروف قسم است، قسم بر دو قسم صریح و غیر صریح تقسیم می‌شود قسم صریح الفاظی است که برای خصوص قسم وضع شده است اما غیر صریح در اصل برای قسم وضع نشده است و لکن در قسم استعمال شده است. جواب قسم چیزی است که برای اثبات و نفی آن قسم اداء می‌شود. جمله قسم جمله فعلیه و یا اسمیه است هر کدام از این دو که برای قسم واقع شدن دارای شرایطی هستند که در این جلسه بیان خواهیم کرد.

أحرف القسم

۳۰۹. بأي شيء تختص أحرف القسم؟

۳۱۰. ما المراد بجواب القسم؟

۳۱۱. ماهو حكم جواب القسم إذا كان جملة اسمية مثبتة؟

۳۱۲. ماهو حكم جواب القسم إذا جملة فعلية؟

۳۰۳. تختص «واو» القَسَم بالظاهر، نحو: «والله» و «والقرآن».

و «التاء» تختص «باسم الجلالة» و «رَبِّ» مضافاً إلى الكعبة أو الياء، نحو: «تالله» و «تربُّ الكعبة» و «رَبِّي».

و «الباء» تدخل على كل ما يُراد أن يُقسَم به.

فوائد: ۱. «الباء» أصل أحرف القسم. ولذلك اختصَّت بجواز إظهار الفعل معها. نحو: «أقسم بالله» ولا يجوز إظهاره مع

غيرها، وهي تجرُّ دون غيرها الاسم الظاهر والمضمر، نحو: «بالله» و «بالقرآن» و «بك و به و بي».

SCO۱: ۷:۱۴

أحرف القسم

۲. القسم إمّا صريح وهو ما كان بالألفاظ الموضوعية للقَسَم.

وإمّا غير صريح. وهو ما استعمل للقَسَم ممّا وُضع لغيره، نحو: «عَلَّمَ اللهُ» و «لعمرك» و «على عهد الله».

ويأتي القسم مؤكداً للطلب ويقال له القسم الاستعطافي، نحو: «بالله هل شفى علينا» و «نشدتك الله ارحمني».

۳۰۴. جواب القسم هو ما يُساق القَسَم لإثباته أو نفيه. نحو: «والله لقد فرَّ الجاني من السجن».

SCO۲: ۱۳:۵۴

أحرف القسم

۳۰۵. إذا كان جواب القسم جملة اسمية مثبتة وجب اقترانها بـ «اللام»، نحو: «والله إن صبرتم لهو خير لكم». أو بـ

«إن»، نحو: «والله إن الكافر هالك». أو بهما معاً، نحو: «والله إن المؤمن لفي نعيم».

SCO۳: ۱۷:۳۲

أحرف القسم

۳۰۶. إذا كان الجواب جملة فعلية:

^۱ واو قسم دارای سه شرط است:

الف) وجوب حذف فعل قسم

ب) واو در قسم سؤالی استعمال نمی شود. لذا صحیح نیست و الله أخبرنی

ج) بر ضمیر داخل نمی شود [شرح کافیة ابن حاجب جلد ۴ ص ۳۰۹]

* فعلها ماضٍ مثبت وجب اقترانه بـ «قد و اللام» معاً، نحو: «والله لقد أصبت».
 * وإن كان فعلها مضارعاً مثبتاً مقروناً بـ «اللام» وجب اقترانه بـ «نون» التوكيد، نحو: «والله لأفعلن».

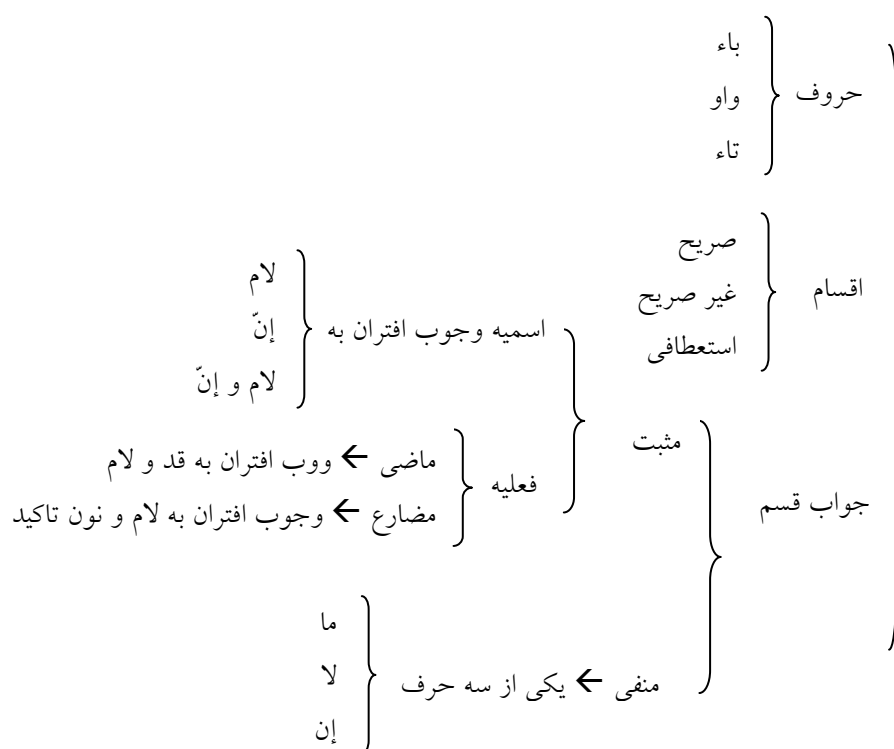
SCO۴: ۲۰:۴۱

أحرف القسم

* وإذا كان منقياً^۱ يدخله من حروف النفي «ما، لا و إن» كيفما وقع، نحو: «والله ما ظنك بكاذب أو ما كذب ظنك أو ما يكذب». غير أن «لا» المفردة المهملة تختص بالمضارع فقط في المشهور، نحو: «والله لا يهلك المؤمن الفاضل». وأما المكررة فتدخل عليه وعلى غيره، نحو: «والله لا زيدٌ شاعرٌ ولا عمرو».

SCO۵: ۲۴:۴۰

^۱ جمله جواب قسم در صورتی که اسمیه یا مضارع باشد یا ها، لا، إن نفی می شود و لكن ماضی با ما و لا منفی می شود. [شرح کافیة ابن حاجب جلد ۴ ص ۳۱۹، ۳۲۱، ۳۲۳]



چکیده

- ۱- برای قسم سه حرف واو، باء و تاء استعمال می‌شود.
- ۲- واو مختص به قسم ظاهر است.
- ۳- تاء مختص به اسم جلاله و ربّ مضاف به کعبه یا یاء متکلم است.
- ۴- باء اصل در حروف قسم است و بر هر چیزی که قسم واقع شود داخل می‌شود.
- ۵- قسم بر دو قسم صریح و غیر صریح تقسیم می‌شود.
- ۶- جواب قسم چیزی است که برای اثبات و نفی آن قسم آورده می‌شود.
- ۷- در صورتی که جمله قسم جمله اسمیه مثبت باشد باید متصل به لام یا إنّ و یا هر دو شود.
- ۸- در صورتی که جمله قسم جمله فعلیه ماضی مثبت باشد باید متصل به قد و لام با هم شود.
- ۹- در صورتی که جمله قسم جمله مضارع مثبت به لام باشد باید مقترن به نون تاکید شود.
- ۱۰- در صورتی که جمله قسم جمله منفی باشد یکی از حروف نفی ما، لا، إنّ باید بر جمله قسم داخل شود.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نحو عالی ۲

سطح ۲

درس ۳۷

استاد: حجت الاسلام و المسلمین ضیایی

آموزشیار: آقای رضی جرگونی

مقدمه

بحث پیرامون جمله قسم بود جمله قسم مثبت یا منفی است و مثبت سه صورت دارد جمله اسمیه و جمله فعلیه ماضی و جمله فعلیه مضارع. جمله منفی در تمام صور یک حکم بیشتر ندارد و باید حرف نفی یکی از سه حرف ما، لا، إن باشد. توضیح این موارد در جلسه گذشته بیان شد. گاهی جمله قسم طلبیه است در صورتی که صیغه طلب و یا حرف متضمن طلب باشد نیاز به حرف ربط خاصی ندارد ولی اگر طلب به غیر این دو باشد باید بر جمله طلبیه حرف الا به عنوان ربط متصل شود چند نکته در تکمیل جمله قسم باقی می ماند که در این جلسه بیان خواهیم کرد و در ادامه بحث جدیدی پیرامون حروف عطف شروع می کنیم هر کدام از حروف عطف دارای معنای خاصی هستند که هنگام استعمال در کلام، آن معانی را افاده می کنند.

أحرف القسم

❖ إذا كان جواب القسم فعلاً طلبياً فإن كانت صيغته تدلّ على الطلب اکتفی به، نحو: «بعيشك ارحم يتيماً». وكذلك إذا كان حرفاً متضمناً معنى الطلب، نحو: «بريک هل عندک رافةً». فإن لم يكن شيء من ذلك رُبط بـ «إلا»، نحو: «بالله إلا صدقتني الخبر» أي ما أسألك إلا هذا.

فوائد: ۱. وقد يُربط المضارع بـ «لم» أو «لن»، نحو: «والله لم يكذب زيد» و «والله لن يصلوا إليك بضر». وورود الربط بـ «لو» نحو: كقول الشاعر:

فو الله لو كُنا الشهود وغبتم إذا لمأنا جوف خبرائكم دما

SCO۱: ۱۰:۰۸

أحرف القسم

۲. «اللام» الداخلة على جواب الجملة الاسمية هي «لام» الابتداء، والداخلة على الفعل هي «لام» التأكيد.

۳. قد يحذف القسم^۱ إذا كان جوابه مصدرًا بـ «اللام» و «إن» الشرطية أو بـ «اللام» و «قد»، نحو: «لئن قام زيد ليقومن عمرو» أو «لقد قام عمرو». و «اللام» المقترنة بـ «إن» الشرطية يقال لها: «اللام» الموطئة، لأنها توطئ الجواب للقسم أي تمهّد.

SCO۲: ۱۵:۳۳

-۵۲- حروف العطف

۳۱۳. كم قسماً أحرف العطف؟

۳۱۴. ماهو معنى «الواو»؟

۳۱۵. ماهو معنى «الفاء»؟

۳۱۶. ماهو معنى «ثم»؟

۳۱۷. ماهو معنى «حتى» وماذا يشترط للعطف بها؟

۳۱۸. ماهو معنى «أو»؟

۳۱۹. ماهو معنى «أم» وما هو حكمها؟

۳۲۰. ماهو معنى «لا»؟

۳۲۱. ماهو معنى «بل»؟

^۱ در دو صورت جواب قسم حذف می شود.

الف) در صورتی که قسم معترضه واقع شود یعنی در وسط جمله، قسم معترضه ذکر شود مانند زيد و الله قائم

ب) در صورتی که قبل از قسم جمله که دال بر جواب قسم باشد ذکر شود مانند زيد قائم و الله

[شرح كافييه جلد ۴ ص ۳۲۶ و ۳۲۷]

۳۲۲. ماهو معنی «لکن»؟

۳۰۷. أحرف العطف ثلاثة أقسام:

* الأول ما يجمع المتعاطفين تحت حكم واحد وهو «الواو، والفاء، ثمَّ وحتَّى».

* الثاني ما يفرد أحدهما بالحكم على سبيل التعيين وهو «لكن، لا و بل».

* و الثالث ما يفرد أحدهما بالحكم على سبيل الإبهام وهو «أم و أو».

Scor: ۲۲:۰۳

چکیده

- ۱- در صورتی که جمله قسم صیغه طلب یا حرف متضمن طلب باشد نیازمند به ربط نمی‌باشند.
- ۲- در صورتی که جمله قسم طلبی غیر از دو مورد فوق باشد الّا به عنوان ربط بر جمله داخل می‌شود.
- ۳- گاهی لم و لن به عنوان ربط بر جمله فعلیه مضارع داخل می‌شوند.
- ۴- لام داخل بر جمله اسمیه، لام ابتداء نامیده می‌شود.
- ۵- لام داخل بر فعل، لام تاکید نامیده می‌شود.
- ۶- در دو صورت حذف قسم جایز است.
- الف) در صدر جواب قسم لام و إن شرطیه قرار بگیرد.
- ب) در صدر جواب قسم لا و قد قرار بگیرد.
- ۷- حروف عطف بر سه قسم هستند.
- الف) جمع متعاطفین تحت یک حکم
- ب) ثبوت حکم بر یکی از متعاطفین به طور معین
- ج) ثبوت حکم بر یکی از متعاطفین به طور مبهم و نامعین

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نحو عالی ۲

سطح ۲

درس ۳۸

استاد: حجت الاسلام و المسلمین ضیایی

آموزشیار: آقای رضی جرگونی

حروف عطف از حروفی هستند که در کلام عرب کاربرد فراوانی دارند به طوری که غالباً در جملات استعمال می‌شوند. هر کدام از حروف عطف برای افاده معنای خاصی در جمله به کار می‌روند. حروف عطف بر سه قسم هستند، اولین قسم حروفی هستند که برای جمع متعاطفین در حکم واحد استعمال می‌شوند. که عبارتند از: واو، فاء، ثم، حتی. واو برای جمع بین متعاطفین استعمال می‌شود. فاء برای ترتیب و تعقیب و ثم برای ترتیب با انفصال استعمال می‌شوند و حتی برای تدریج است برخی از این حروف فروعاً و شرائطی دارند که بیان خواهد شد. دومین قسم از حروف عطف حروفی هستند که حکم را برای یکی از متعاطفین به طور نامعین اثبات می‌کنند که عبارتند از او و أم توضیح او را در این جلسه بیان می‌کنیم قسم سوم حروفی هستند که حکم را برای یکی از متعاطفین به طور معین اثبات می‌کنند که عبارتند از لکن، لا و بل که توضیح این قسم در جلسات آینده بیان خواهد شد.

حروف العطف

۳۰۸. «الواو» تستعمل لمطلق الجمع بين المتعاطفين، نحو: «جاء زيدٌ وعمروٌ»^۲.

.الأصل في معنى «الفاء» الترتيب والتعقيب، نحو: «جاء زيدٌ وعمروٌ» و «طلبت من زيد فقلت: أعطني الكتاب».

ويتفرع من ذلك مجيئها سببية، نحو: «ضرب زيدٌ الولدَ فأماتهُ» و «ما أعرف داركَ فأزورك»^۳. وتكون رابطة للجواب،

نحو: «وما يفعلوا من خير فلن يكفروه»^۴.

SCO۱: ۸:۴۹

حروف العطف

۳۱۰. تأتي «ثم»^۵ للترتيب بانفصال، أي بمهلة سواءً أطويلة كانت المهلة أم قصيرة، نحو: «نزل القوم ثم ارتحلوا».

فائدة: وتلحقها «تاء» التأنيث ساكنةً أو مفتوحةً فتختص بعطف الجمل، نحو: «فمضيت ثمّ قلت لا يعينني».

SCO۲: ۱۳:۴۱

حروف العطف

۳۱۱. «حتى» تكون للتدرج ويشترط في معطوفها:

* أن يكون ظاهراً لا مضمراً، ومفرداً لا جملة، وأن يكون جزءاً من المعطوف عليه، نحو: «أكلت السمكة حتى رأسها» أي وأكلت رأسها. أو كالجزم منه، نحو: «أعجبنى الفتى حتى حديثه» أي وأعجبنى حديثه.

* أن يكون غاية لما قبلها في الزيادة أو النقصان، نحو: «مات الناس حتى الملوك» و «نجح الطلاب حتى المبتدئون».

فائدة: تكون «حتى» حرف ابتداء أو استئناف إذا وليتها جملة، نحو: «لم يفتح المجرم فاهُ أمام القضاة حتى تعجّب الحاضرون».

SCO۳: ۲۰:۵۷

حروف العطف

۳۱۲. الأصل في معنى «أو» التسوية في حكم بين المتعاطفين، نحو: «جالس العلماء أو الزهاد» و «سرميلاً أو فرسخاً».

^۱ معنای مطلق جمع این است که خواه معطوف و معطوف علیه در یک زمان حاصل شده باشند و یا اینکه معطوف علیه سابق و معطوف در زمان لاحق باشند و یا اینکه معطوف علیه لاحق و معطوف در زمان سابق باشد [یعنی واو برای این سه صورت استعمال می شود]

[شرح کافیة جلد ۴ ص ۴۰۴، مغنی جلد ۱ باب اول ص ۲۷۲]

^۲ اطلب عدد ۱۹۳، النحو.

^۳ اطلب عدد ۷، النحو.

^۴ اطلب عدد ۱۳، النحو.

^۵ مراد از ترتیب با انفصال، ترتیب و تراخی است یعنی معطوف با فاصله از معطوف علیه دارای حکم می شود، و همچنین ثم به معنای سببیت واقع نمی شود زیرا بین سبب تام و مسبب تراخی و فاصله نیست [شرح کافیة جلد ۴ ص ۱۳]

فائدة: تأتي «أو» أيضاً للتقسيم، نحو: «الكلمة اسمٌ أو فعلٌ أو حرفٌ». وللإضراب (وهو الإعراض عن الشيء بعد الإقبال عليه) نحو: «وأرسلناه إلى مائة ألفٍ أو يزيدون» أي بل يزيدون. وتكون نصب المضارع كما مرَّ.

SCO۴: ۲۵:۳۲

چکیده

- ۱- واو برای مطلق جمع بین متعاطفین استعمال می‌شود.
- ۲- اصل در معنای فاء ترتیب و تعقیب است.
- ۳- ثم در ترتیب با انفصال استعمال می‌شود.
- ۴- حتی برای تدریج است و در معطوف باید شرایط زیر رعایت شود.
 - معطوف ظاهر باشد
 - معطوف مفرد باشد [در مقابل جمله]
 - معطوف جزء از معطوف علیه باشد
 - معطوف غایت ما قبل باشد از جهت زیادت یا نقصان
- ۵- در صورتی که ما بعد حتی جمله قرار بگیرد حرف ابتداء یا استیناف است.
- ۶- اصل در معنای او تسویه متعاطفین در حکم است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نحو عالی ۲

سطح ۲

درس ۳۹

استاد: حجت الاسلام و المسلمین ضیایی

آموزشیار: آقای رضی جرگونی

مقدمه

دومین نوع از حروف عطف حروفی هستند که حکم را برای یکی از متعاطفین به طور مبهم و نامیعی اثبات می‌کنند که عبارتند از او، أم. او برای تسویه، تقسیم و اضراب استعمال می‌شود که در جلسه گذشته بیان شد أم همانند او برای تسویه متعاطفین در حکم است ولکن بعد از همزه تسویه یا استفهام واقع می‌شود. معنای دیگر أم برای اضراب و انقطاع از ما قبل است أم دارای خصوصیتی است که در این جلسه بیان خواهیم کرد. سومین نوع از حروف عطف حروفی هستند که حکم را برای یکی از متعاطفین به طور معین است. که عبارتند از: لکن، لا، بل. لا حکم را برای معطوف علیه اثبات می‌کند و از معطوف نفی می‌کند که توضیح مطالب در این جلسه مطرح خواهد شد.

حروف العطف

۳۱۳. «أم»^۱ مثل «أو» لتسوية الحكم بين المتعاطفين وتقع بعد همزة التسوية أو همزة الاستفهام، نحو: «سواءً عليهم أنذرتهم أم لم تُنذرهم» و «أفي الدار أخي أم في المدرسة» و تسمى المتصلة^۲.
وقد تأتي للإضراب بمعنى «بل»، نحو: «هل يستوى الأعمى والبصير أم هل تستوى الظلمات والنور» و تسمى المنقطعة^۳.

فوائد: ۱. تكون همزة التسوية ملفوظة كما مثلنا. أو مقدره، نحو: «سواءً عليه فعلت ذلك أم أهملته».

۲. الجملة المسبوقة بهمزة التسوية تُؤوّل بالمصدر في محل الرفع مبتدأ مؤخرًا، والتأويل «سواءً إنذارك وعدمه» و «فعلك وإهمالك».

۳. إنَّ «أم» الواقعة بعد همزة الاستفهام تقع بين المفردات كما مثلنا. وبين الجمل، نحو: «أأنتم أنزلتموه من المُنزِن أم نحن المنزِلون».

۴. «أم» المتصلة لا تستعمل في الطلب فلا يُقال «اضرب زيداً أم عمراً» بل «أو عمراً».

SCO۱: ۷:۱۴

حروف العطف

۳۱۳. «أم»^۴ مثل «أو» لتسوية الحكم بين المتعاطفين وتقع بعد همزة التسوية أو همزة الاستفهام، نحو: «سواءً عليهم أنذرتهم أم لم تُنذرهم» و «أفي الدار أخي أم في المدرسة» و تسمى المتصلة^۵.
وقد تأتي للإضراب بمعنى «بل»، نحو: «هل يستوى الأعمى والبصير أم هل تستوى الظلمات والنور» و تسمى المنقطعة^۱.

^۱ أم بر چهار قسم است.

(الف) أم متصله كه مفيد معنای تسويه است أم معادله نیز نامیده می شود.

(ب) ام منقطعه كه مفيد معنای اضراب است.

(ج) أم زائده

(د) أم برای تعريف

[مغنی جلد ۱ باب اول ص ۴۱-۴۶]

^۲. لأنَّ قبلها وما بعدها لا يستغنى بأحدهما عن الآخر.

^۳. لوقوعها بين جملتين مستقلتين فيقطع ما بعدها عمًا قبلها.

^۴ أم بر چهار قسم است.

(الف) أم متصله كه مفيد معنای تسويه است أم معادله نیز نامیده می شود.

(ب) ام منقطعه كه مفيد معنای اضراب است.

(ج) أم زائده

(د) أم برای تعريف

[مغنی جلد ۱ باب اول ص ۴۱-۴۶]

^۵. لأنَّ قبلها وما بعدها لا يستغنى بأحدهما عن الآخر.

- فوائد: ۱. تكون همزة التسوية ملفوظة كما مثلنا. أو مقدره، نحو: «سواءً عليه فعلت ذلك أم أهملته».
۲. الجملة المسبوقة بهمزة التسوية تُؤوّل بالمصدر في محل الرّفْع مبتدأً مؤخراً، والتأويل «سواءً إنذارك وعدمه» و «فعلك وإهمالك».
۳. «إنَّ أم» الواقعة بعد همزة الاستفهام تقع بين المفردات كما مثلنا. وبين الجُمْل، نحو: «أأنتم أنزلتموه من المُنزَن أم نحن المُنزِلون».
۴. «أم» المتصلة لا تُستعمل في الطلب فلا يُقال «اضرب زيدا أم عمرا» بل «أو عمرا».

SCO۲: ۱۳:۴۹

حروف العطف

۵. «أم» المنقطعة تنحصر في صور ثلاث:
۱. أن تُسبق بأداة استفهام غير الهمزة كما مثلنا.
۲. أن تُسبق بهمزة لغير حقيقة الاستفهام، نحو: «أ لهم أرجلٌ يمشون بها أم لهم أيدٍ يبطشون بها» و «أفئ قلوبهم مرض أم ارتابوا».
۳. أن تُسبق بالخبر المحض، نحو: «تنزيلُ الكتابِ لاريبَ فيه من ربِّ العالمينَ أم تقولونَ افتراه».

SCO۳: ۱۹:۲۵

حروف العطف

۳۱۴. «لا»^۲ تثبت للأوّل مانفته عن الثاني وفائدة العطف بها قصر الحكم على ما قبلها، نحو: «زيدٌ كاتبٌ لاشاعرٌ» و «زيدٌ عالمٌ لاجاهلٌ»^۳.
- فائدة: قد تُكرّر «لا» للتأكيد فتدخل عليها «واو» العطف، نحو: «قام زيدٌ لا عمرو ولا بكرٌ».

SCO۴: ۲۳:۳۹

^۱ لوقوعها بين جملتين مستقلتين فيقطع ما بعدها عمّا قبلها.

^۲ لا برای نفی حکم از معطوف بعد از اثبات حکم برای معطوف علیه می باشد لذا بعد از خبر موجب با طلب واقع می شود و بعد از اموری مانند استفهام، تمنی، عرض، نهی واقع نمی شود. لا برای عطف مفرد بر مفرد وضع شده است لذا جملات را بر یکدیگر عطف نمی کند، گاهی مضارع را بر مضارع عطف می کند و لکن قلیل است [شرح کافیة جلد ۴ ص ۴۴۴]

^۳ ردّاً علی من یعتقد فی الأوّل «أ نه کاتب و شاعر» و فی الثانی «أ نه جاهل».

چکیده

- ۱- أم در دو معنی بکار می‌رود.
الف) تسویه حکم بین متعاطفین [ام متصله]
ب) اضراب به معنای بل [ام منقطعه]
- ۲- أم متصله بعد از همزه تسویه یا استفهام واقع می‌شود.
- ۳- جمله مابعد همزه تسویه مؤول به مصدر و در محل رفع بنا بر ابتدائیت است.
- ۴- أم بعد از همزه استفهام بین کلمات مفرد و جملات واقع می‌شود.
- ۵- أم منقطعه منحصر در سه صورت است.
الف) بعد از ادات استفهام غیر از همزه واقع می‌شود
ب) بعد از همزه غیر استفهام واقع می‌شود
ج) بعد از خبر محض واقع می‌شود
- ۶- لا حکم را برای معطوف علیه اثبات و از معطوف نفی می‌کند.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نحو عالی ۲

سطح ۲

درس ۴۰

استاد: حجت الاسلام و المسلمین ضیایی

آموزشیار: آقای رضی جرگونی

مقدمه

سومین نوع از حروف عطف حرفی هستند که حکم را به یکی از متعاطفین به طور معین اثبات می‌کنند که عبارتند از لا، لکن، بل. معنای لا اثبات حکم برای معطوف علیه و نفی از معطوف است که در جلسه گذشته بیان شد. بل در کلام مثبت و طلبی حکم را برای معطوف اثبات می‌کند و نسبت به معطوف علیه مسکوت می‌گذارد، و در کلام منفی معنای لکن را دارد. لکن عکس معنای لا را افاده می‌کند یعنی حکمی را برای معطوف اثبات می‌کند که از معطوف علیه نفی شده است توضیح دو حرف بل و لکن در این جلسه مطرح می‌شود و در ادامه بحث جدیدی پیرامون حروف استفهام، جواب، نفی، ردع و استفتاح شروع خواهیم کرد.

حروف العطف

۳۱۵. «بل» تجعل ما قبلها كالمسكوت عنه وتثبت الحكم لما بعدها، نحو: «قدم زيد بل على» و «قام زيد بل عمرو» و «اضرب زيدا بل عمرا» هذا في الإثبات والأمر. أما في النفي والنهي فحكمها حكم «لكن» في الإثبات.

فوائد : ۱. إذا تلا «بل» جملة كانت حرف ابتداء وتكون إمّا للإضراب الإبطالي، نحو: «وقالوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلِداً سُبْحَانَهُ بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ» أو الانتقالي، نحو: «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا».

۲. تزداد «لا» قبلها بعد الإيجاب كقولك: «وجهك البدر لا بل الشمس» وبعد النفي كقوله: «وما هجرتك لابل زدتنى شغفاً».

SCO۱: ۵:۲۵

حروف العطف

۳۱۵. «بل» تجعل ما قبلها كالمسكوت عنه وتثبت الحكم لما بعدها، نحو: «قدم زيد بل على» و «قام زيد بل عمرو» و «اضرب زيدا بل عمرا» هذا في الإثبات والأمر. أما في النفي والنهي فحكمها حكم «لكن» في الإثبات.

فوائد : ۱. إذا تلا «بل» جملة كانت حرف ابتداء وتكون إمّا للإضراب الإبطالي، نحو: «وقالوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلِداً سُبْحَانَهُ بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ» أو الانتقالي، نحو: «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا».

۲. تزداد «لا» قبلها بعد الإيجاب كقولك: «وجهك البدر لا بل الشمس» وبعد النفي كقوله: «وما هجرتك لابل زدتنى شغفاً».

SCO۲: ۱۰:۵۶

حروف العطف

۳۱۶. «لكن»^۱ عكس «لا» تثبت للثانيماتنفيه عن الأول، نحو: «ما قام زيد لكن عمرو».

فوائد : ۱. يعطف بـ «لا» بعد الإيجاب والأمر. وبـ «لكن» بعد النهي والنفي. أمّا «بل» فيعطف بها بعد كل ذلك على السواء.

۲. إذا سبقت «لكن» بإيجاب أو تلتها جملة أو اقترنت بـ «الواو» كانت حرف ابتداء.

SCO۳: ۱۷:۴۲

^۱ لكن بر دو قسم است:

(الف) مخففه از مثقله که در این صورت حرف ابتداء است و عمل نمی کند زیرا بر جمله اسمیه و فعلیه داخل می شود.

(ب) خفیفه از ابتدائی وضع که بر دو قسم است:

۱- در صورتی که بعد از لكن جمله واقع شود حرف ابتداء است برای افاده استدارک می باشد. که جایز است با واو مقترن شود.

۲- در صورتی که بعد از لكن مفرد واقع شود به دو شرط عاطفه است:

(الف) نفي و نهی بر لكن مقدم باشد به عبارت دیگر بعد از جمله و کلام منفي یا منهي واقع شود

(ب) مقترن به واو نباشد [معنی باب اول جلد ۱ ص ۲۰۵]

أحرف الاستفهام والجواب والنفی

والردع والاستفتاح

۳۲۳. ماهو حکم همزة الاستفهام؟

۳۲۴. ماهو حکم «هل»؟

۳۲۵. ماهو حکم «نعم»، «بلى» و «لا»؟

۳۲۶. ماهو حکم أحرف النفی؟

۳۲۷. ماهو حکم «كلا»؟

۳۲۸. ماهو حکم «ألا» و «أما»؟

۳۱۷. همزة الاستفهام^۱ تدخل على الجملتين الفعلية والاسمية مطلقاً أى فى الإثبات والنفی، نحو: «أجاء زيداً» و «أأنت فعلتَ ذلك» و «ألم تفهم».

فوائد : ۱. للهمزة تمام التصدير حتى على العاطف، نحو: «أولم أو أفلم ينظروا».

۲. تحذف جوازاً متقدمةً على «أم» أو غير متقدمة، نحو: «ما أدري بسيف ضربته أم بعضاً» و التقدير «أسيف».

SC04: ۲۳:۴۲

^۱ همزة در دو مورد استعمال می شود.

الف) حرف نداء برای منادی قریب

ب) استفهام [مغنی جلد ۱ باب اول صفحه ۹ و ۱۰]

واو ← مطلق جمع
 ترتیب و تعقیب } فاء
 سببیت }
 رابطه جواب }
 ثم: ترتیب و انفصال
 حتی: تدریج

جمع منعطفین در حکم واحد

تسویه }
 تقسیم } أو
 تسویه }
 اضراب } أم

اثبات حکم بر یکی از منعطفین به طور نامعین

لا ← اثبات حکم بر معطوف علیه و نفی از معطوف
 بل }
 در کلام مثبت و طلبی ← اثبات حکم بر معطوف و مسکوت نسبت به معطوف علیه
 در کلام منفی و منهی ← به معنای لکن
 لکن ← اثبات حکم بر معطوف که از معطوف علیه نفی

اثبات حکم بر یکی از منعطفین به طور معین

چکیده

- ۱- بل در کلام مثبت و طلبی حکم را برای معطوف اثبات و نسبت به معطوف علیه مسکوت می‌گذارد.
- ۲- بل در کلام نفی و نهی حکم لکن را دارد.
- ۳- در صورتی که بعد از بل جمله واقع شود حرف ابتدا است و معنای اضراب ابطالی یا انتقالی را می‌دهد.
- ۴- لکن حکمی را برای معطوف اثبات می‌کند که از معطوف علیه نفی شده است.
- ۵- اگر لکن در کلام مثبت یا جمله بعد از لکن واقع شود و یا مقترن به واو شود حرف ابتدا است.
- ۶- همزه بر جمله اسمیه و فعلیه داخل می‌شود و صدارت طلب است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نحو عالی ۲

سطح ۲

درس ۴۱

استاد: حجت الاسلام و المسلمین ضیایی

آموزشیار: آقای رضی جرگونی

مقدمه

بحث جدیدی که شروع کرده بودیم پیرامون حرف استفهام بود، برای بیان استفهام دو حرف همزه و هل استعمال می‌شوند. اصل در بیان استفهام حرف همزه می‌باشد. همزه بر جمله اسمیه و فعلیه داخل می‌شود و فرقی میان مثبت و منفی نیست. از جمله خصوصیات همزه این است که باید در صدر جمله واقع شود و مسئول عنه [چیزی که مورد سؤال است] باید بعد از همزه قرار بگیرد. همزه در استفهام حقیقی و مجازی استعمال می‌شود. استفهام مجازی دارای اقسامی است که بیان خواهیم کرد. دومین حرف از حروف استفهام هل می‌باشد که بر جمله مثبت داخل می‌شود و مختص به تصدیق ایجابی است توضیح بیشتر این مطالب را در این جلسه بیان خواهیم کرد.

أحرف الاستفهام

۳. حكم الهمزة^۱ أن يليها المسؤول عنه فتقول: «أزيدُ أم عمرو» و «أقام زيدُ أم جلس» و «أعندك زيدُ أم في المدينة» و «أزيداً ضربت أم عمراً» ولا يقال «أزيدُ قائمُ أم جالس» ولا «أقام زيدُ أم عمرو» وقس عليه

۴. إن الهمزة تخرج عن حقيقة الاستفهام فتدُ لسبعة معانٍ:

التسوية، نحو: «ما أبالي أدرست أم لم تدرس».

الإنكار الإبطالي، نحو: «ألستم خيرَ من ركب المطايا».

الإنكار التوبيخي، نحو: «أغيرَ الله تعبدون».

التقرير، نحو: «أضربتَ زيداً».

التهكم، نحو: «أتزهدكَ بأمرِكُ بأن تأخذَ أموالنا».

التعجب، نحو: «ألم ترَ إلى ربِّك كيفَ مدَّ الظلَّ».

الاستبطاء، نحو: «ألم يحنُّ لك أن تطيع».

SCO۱: ۱۲:۰۳

أحرف الاستفهام

۳. حكم الهمزة أن يليها المسؤول عنه فتقول: «أزيدُ أم عمرو» و «أقام زيدُ أم جلس» و «أعندك زيدُ أم في المدينة» و «أزيداً ضربت أم عمراً» ولا يقال «أزيدُ قائمُ أم جالس» ولا «أقام زيدُ أم عمرو» وقس عليه.

۴. إن الهمزة تخرج عن حقيقة الاستفهام فتدُ لسبعة معانٍ:

التسوية، نحو: «ما أبالي أدرست أم لم تدرس».

الإنكار الإبطالي، نحو: «ألستم خيرَ من ركب المطايا».

الإنكار التوبيخي، نحو: «أغيرَ الله تعبدون».

التقرير، نحو: «أضربتَ زيداً».

التهكم، نحو: «أتزهدكَ بأمرِكُ بأن تأخذَ أموالنا».

التعجب، نحو: «ألم ترَ إلى ربِّك كيفَ مدَّ الظلَّ».

الاستبطاء، نحو: «ألم يحنُّ لك أن تطيع».

SCO۲: ۱۶:۵۵

أحرف الاستفهام

۳۱۸. «هل»^۱ تدخل على الجملة المثبتة، نحو: «هل عاد زيدٌ» و «هل زيدٌ مريض».

^۱ همزة اصل در ادوات استفهام است و لذا در طلب تصور و طلب تصديق استعمال مي شود بخلاف باقي حروف استفهام [مغنى باب اول جلد ۱

فوائد : ۱. تختص «هل» بالتصديق الإيجابي كما رأيت؛ فلا يقال «هل لم يقم زيدٌ». ويُراد بالاستفهام بها النفي فتدخل «إلا» على الخبر بعدها، نحو: «هل جزاء الإحسان إلا الإحسان».

۲. ذهب النحاة أن «هل» لا تدخل على اسم بعده فعلٌ فلا يقال «هل أخوك مرض». وإن ورد ما ظاهره خلاف ذلك جعلوا الاسم معمولاً لفعلٍ مقدّرٍ كقوله:

لحاك الله هل مثلى يُباع لكيما تُشبع الكرشُ الجِباعُ
ف «مثل» مرفوع نائب فاعل لفعل محذوف يفسره الظاهر أي هل يباع مثلى.

SCO۳: ۲۵:۱۷

^۱ برای همزه و هل ده فرق ذکر شده است. از جمله این که هل مختص به طلب تصدیق است ولی همزه طلب تصدیق و تصور، هل مختص به ایجاب است برخلاف همزه، هل مختص به مضارع مستقبل است بر خلاف همزه، هل داخل بر شرط نمی شود بر خلاف همزه [برای توضیحات بیشتر به کتاب مغنی جلد ۱ باب اول صفحه ۲۶۸ رجوع شود]



چکیده

- ۱- مسئول عنه باید بعد از همزه قرار بگیرد.
- ۲- همزه در استفهام حقیقی و مجازی استعمال می شود.
- ۳- همزه در هفت مورد در استفهام مجازی استعمال می شود.
 - تسویه
 - انکار ابطالی
 - انکار توییحی
 - تقریر
 - تهکم
 - تعجب
 - استبطاء
- ۴- هل بر جمله مثبت داخل می شود.
- ۵- هل مختص به تصدیق ایجابی است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نحو عالی ۲

سطح ۲

درس ۴۲

استاد: حجت الاسلام و المسلمین ضیایی

آموزشیار: آقای رضی جرگونی

بحث در مورد حروف استفهام، جواب، نفی، ردع و استفتاح بود. حروف استفهام عبارت بود از همزه هل. حروف جواب سه حرف نعم، بلی و لا هستند. نعم بعد از جمله خبریه و استفهامیه واقع می‌شود و جمله ما قبل را تأیید می‌کند، بلی بعد از نفی واقع می‌شود و معنای جمله ما قبل را مثبت می‌کند. لاعکس بلی است یعنی جمله مثبت را منفی می‌کند. برای نفی شش حرف لم، لمّا، لن، لا، ما و إن استعمال می‌شوند. لم و لمّا بر فعل مضارع داخل می‌شوند و زمان را ماضی می‌کنند لن برای نفی مستقبل به کار می‌رود. لا برای نفی ماضی و حال استعمال می‌شود ما و ان برای نفی ماضی و حال هستند. توضیح بیشتر حروف جواب و نفی در این جلسه بیان خواهد شد.

أحرف الجواب والنفي

والردع والاستفتاح

٣١٩. «نعم» تقع بعد الخير والاستفهام، والجواب بها يتبع ما قبله في نفيه وإيجابه، نحو: «أقام زيد» «نعم» (أى قام) و «ما قام زيد» «نعم» (ما قام).

و «بلى» تقع بعد النفي فيصير المعنى إيجاباً، نحو: «أما قام زيد» و «ما قام زيد» «بلى» (أى قام).
و «لا» تنفي الإثبات، نحو: «قام زيد» «لا» (ما قام).

فوائد: ١. حكم «أجل، جبر وجلل» حكم «نعم» لكن «جبر و جلل» نادرتا الاستعمال.

٢. إذا وقعت «نعم» و «أجل» في صدر الكلام كانتا للتأكيد.

٣. «إى» حكمها حكم «نعم» لكن لا تستعمل إلا قبل القسم المحذوف فعله، نحو: «إى و الله».

SCO١: ٧:٢٦

٣١٩. «نعم» تقع بعد الخير والاستفهام، والجواب بها يتبع ما قبله في نفيه وإيجابه، نحو: «أقام زيد» «نعم» (أى قام) و «ما قام زيد» «نعم» (ما قام).

و «بلى» تقع بعد النفي فيصير المعنى إيجاباً، نحو: «أما قام زيد» و «ما قام زيد» «بلى» (أى قام).
و «لا» تنفي الإثبات، نحو: «قام زيد» «لا» (ما قام).

فوائد: ١. حكم «أجل، جبر وجلل» حكم «نعم» لكن «جبر و جلل» نادرتا الاستعمال.

٢. إذا وقعت «نعم» و «أجل» في صدر الكلام كانتا للتأكيد.

٣. «إى» حكمها حكم «نعم» لكن لا تستعمل إلا قبل القسم المحذوف فعله، نحو: «إى و الله».

SCO٢: ١١:٤٣

أحرف الجواب والنفي

والردع والاستفتاح

٣٢٠. «لم» تدخل على الفعل المضارع فتقلب معناه إلى الماضى، نحو: «كبر زيد ولم ينجح فى أعماله».

«لما» تدخل على الفعل المضارع فتقلب معناه إلى الماضى، نحو: «لما يفيق من سكرته».

«لن» تختص بنفى المستقبل، نحو: «لن يفيق».

«لا» بنفى الماضى والمستقبل، نحو: «لا قام» و «لا يقوم».

«ما» و «إن» بنفى الماضى والحال، نحو: «ما نام» و «ما ينام» و «إن أردن إلا الحسنى».

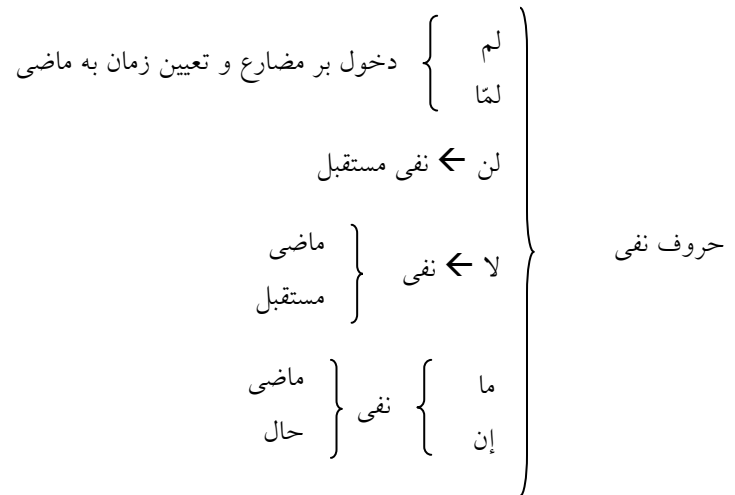
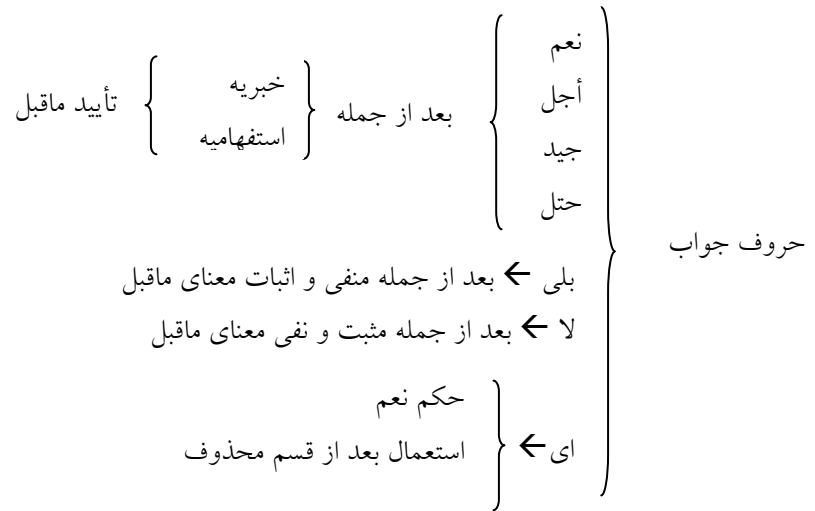
SCO٣: ١٨:٢١

أحرف الجواب والنفي

والردع والاستفتاح

فوائد: ۱. تتكرر «لا» وجوباً إذا كان ما بعدها جملةً اسمية صدرها معرفة، نحو: «لا الشمسُ ينبغي لها أن تُدركَ القمرَ ولا أيلُ سابقُ النهار». أو نكرةً لم تعمل فيها، نحو: «ما فيها رجل ولا امرأة». أو مفرداً من خبر، نحو: «زيدٌ لا شاعرٌ ولا كاتبٌ». أو صفة، نحو: «عندي رجلٌ لاهليٌّ ولا دمشقيٌّ». أو حالاً، نحو: «رجع التاجرُ لا رابحاً ولا خاسراً». أو كان ما بعدها فعلاً ماضياً، نحو: «لا أكلت ولا شربت». فإن كانت فعلاً مضارعاً، نحو: «لا أشرب من عصير هذه الكرمة» أو ماضياً في اللفظ، نحو: «لا فضَّ الله فاك» لم يجب التكرار.

SCO۴: ۲۳:۲۴



چکیده

- ۱- نعم بعد از جمله خبریه و استفهامیه واقع می‌شود و جمله ما قبل را تأیید می‌کند.
- ۲- بلی بعد از جمله منفی واقع می‌شود و معنای جمله ما قبل را مثبت می‌کند.
- ۳- لا بعد جمله مثبت واقع می‌شود و معنای جمله ما قبل را نفی می‌کند.
- ۴- در صورتی که نعم و أجل در اول جمله واقع شود برای تأکید هستند.
- ۵- لم و لمّا داخل بر فعل مضارع می‌شوند و زمان را ماضی می‌کنند.
- ۶- لن برای نفی مستقبل به کار می‌رود.
- ۷- لا برای نفی ماضی و مستقبل استعمال می‌شود.
- ۸- ما و إن برای ماضی و حال به کار می‌روند.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نحو عالی ۲

سطح ۲

درس ۴۳

استاد: حجت الاسلام و المسلمین ضیایی

آموزشیار: آقای رضی جرگونی

مقدمه

ما علاوه بر این که برای نفی ماضی و حال استعمال می‌شود دو صورت دیگر نیز دارد. ما گاهی مصدریه است یعنی کلمه ما بعد خود را تأویل به مصدر می‌برد. که موصول حرفی نامیده می‌شود. گاهی ما زائده واقع می‌شود که بر دو نوع است کافه و غیر کافه، کافه بر سه نوع است که توضیح خواهیم داد و غیر کافه نیز بر دو صورت معوضه و غیر معوضه است: هر کدام از این دو قسم مواردی دارند که در این جلسه بیان می‌کنیم، کلاً حرف ردع و انکار است ألا و أما حروف استفتاح و تنبیه است. که توضیحشان بیان خواهد شد.

أحرف الاستفهام والجواب والنفي

والردع والاستفتاح

۲. «لات» هي «لا» في التحقيق. و «التاء» مزيدة عليها للتأكيد كما تُزاد في «رُبَّ» ونحوها.

۳. تكون «ما»^۱ مصدرية وتسمّى حينئذٍ موصولاً حرفياً، نحو: «عجبت مما فعلت» أي من فعلك، وتأتي زائدة وهي نوعان: كافة وغير كافة.

والكافة ثلاثة أنواع:

الكافة عن عمل الرفع ولا تتصل إلا بثلاثة أفعال وهي «قلّ، كثر و طال».

الكافة عن عمل النصب والرفع وهي المتصلة بـ «إن» وأخواتها.

الكافة عن عمل الجرّ وتتصل بأربعة ظروف وهي: «بين، بعد، حيث و إذ».

وغير الكافة نوعان: عوض و غير عوض:

فالعوض في موضعين:

الأول: في قولهم: «أما أنت منطلقاً انطلقت» والأصل لإن كنت منطلقاً.

والثاني: في نحو قولهم: «افعل هذا إما لا» وأصله «إن كنت لا تفعل غيره».

وغير العوض تقع بعد الرفع كقولك «شَتَّانَ مازيدٌ و عمرو». وبعد الناصب الرفع، نحو: «ليتما زيدا قائمٌ أو ليتما زيدا قائمٌ». وبعد الجازم، نحو: «إمّا ينزغَنَّك من الشيطان نزغٌ». وبعد الخافض حرفاً كان أو اسماً، نحو: «فيما رحمة من الله» و «من غير ما سقم».

SCO ۱: ۷: ۰۶

أحرف الاستفهام والجواب والنفي

والردع والاستفتاح

۲. «لات» هي «لا» في التحقيق. و «التاء» مزيدة عليها للتأكيد كما تُزاد في «رُبَّ» ونحوها.

۳. تكون «ما»^۲ مصدرية وتسمّى حينئذٍ موصولاً حرفياً، نحو: «عجبت مما فعلت» أي من فعلك، وتأتي زائدة وهي نوعان: كافة وغير كافة.

^۱ ما بر دو قسم اسميه و حرفيه تقسيم می شود و اسمیه بر سه قسم است:

(الف) معرفه

(ب) نكره مجرد از معنای حرفی

(ج) نكره متضمن معنایی حرفی هر کدام از این سه قسم اقسامی دارند .

حرفیه که بر سه قسم: ناقیه، مصدریه و زائده تقسیم می شود. [مغنی جلد ۱ صفحه ۲۲۹]

^۲ ما بر دو قسم اسمیه و حرفیه تقسیم می شود و اسمیه بر سه قسم است:

(الف) معرفه

(ب) نكره مجرد از معنای حرفی

والكافة ثلاثة أنواع:

الكافة عن عمل الرفع ولا تتصل إلا بثلاثة أفعال وهي «قلّ، كثر و طال».
الكافة عن عمل النصب والرفع وهي المتصلة بـ «إن» وأخواتها.
الكافة عن عمل الجرّ وتتصل بأربعة ظروف وهي: «بين، بعد، حيث و إذ».
وغير الكافة نوعان: عوض و غير عوض:

فالعوض في موضعين:

الأول: في قولهم: «أما أنت منطلقاً انطلقت» والأصل لأن كنت منطلقاً.

والثاني: في نحو قولهم: «افعل هذا إما لا» وأصله «إن كنت لا تفعل غيره».

وغير العوض تقع بعد الرفع كقولك «شئان مازيد و عمرو». وبعد الناصب الرفع، نحو: «ليتما زيدا قائم أو ليتما زيد قائم». وبعد الجازم، نحو: «إمّا ينزغتك من الشيطان نزغ». وبعد الخافض حرفاً كان أو اسماً، نحو: «فيما رحمة من الله» و «من غير ما سقم».

SCO۲: ۱۷:۰۷

أحرف الاستفهام والجواب والنفي

والردع والاستفتاح

۳۲۱. «كلاً» حرف ردع وإنكار، نحو: «كلاً» جواباً لمن قال: «أنت النبي» أي ارتدع عن هذا الكلام. أو «كلاً» جواباً لمن قال: «افعل هذا الأمر» أي لا أفعله.

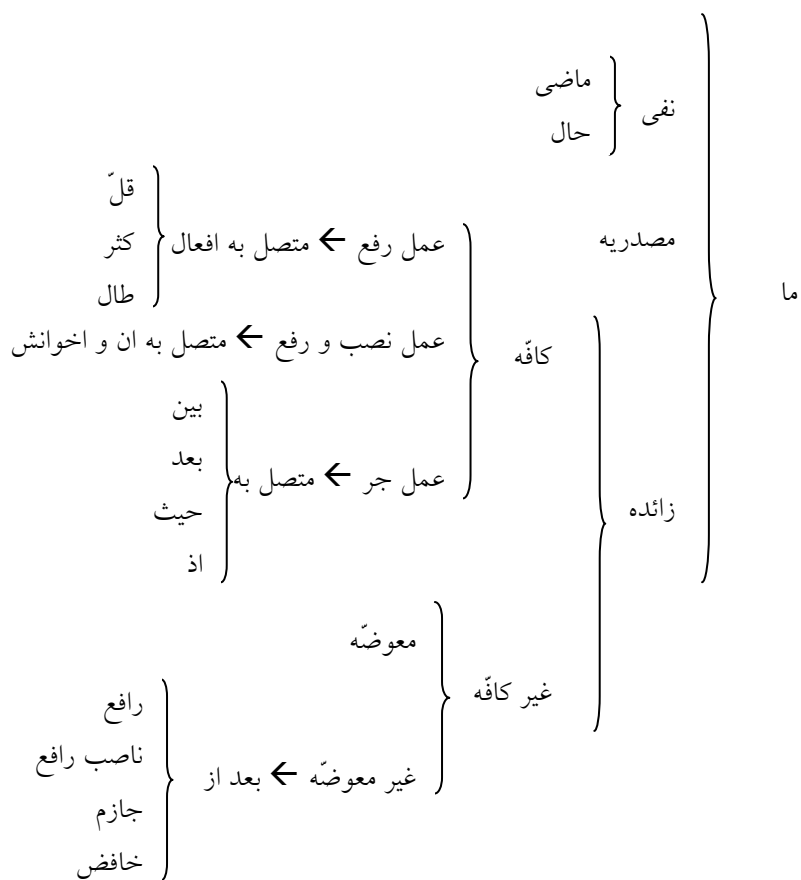
۳۲۲. «ألا» و «أما» حرفان لاستفتاح الكلام والتنبيه، نحو: «ألا كلُّ شيء ما خلا الله باطل»، «أما والله ما خسر المؤمنون»، وأكثر وقوع «ألا» قبل «إن» والنداء، نحو: «ألا إن أولياء الله لا خوف عليهم ولا هم يحزنون» و «ألا يأيُّها الساقى

أدر كأساً وناولها».

SCO۳: ۲۳:۱۳

ج) نكرة متضمن معنای حرفی هر کدام از این سه قسم اقسامی دارند .

حرفیه که بر سه قسم: ناقيه، مصدریه وزائده تقسیم می شود. [مغنی جلد ۱ صفحه ۲۲۹]



چکیده

- ۱- گاهی ما مصدریه است که موصول حرفی نامیده می‌شود.
- ۲- مای زائده بر دو قسم است کافّه و غیر کافّه.
- ۳- مای کافّه بر سه صورت است: الف) کافه غیر رفع (ب) کافه عمل نصب (ج) کافه عمل جرّ
- ۴- مای غیر کافه بر دو نوع معوضه و غیر معوضه تقسیم می‌شود.
- ۵- کلاً حرف ردع و انکار است.
- ۶- ألا و أما برای استفتاح و تنبیه استعمال می‌شود.
- ۷- لات بنا بر قول صحیح همان لا است که تاء برای تأکید به آن اضافه شده است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نحو عالی ۲

سطح ۲

درس ۴۴

استاد: حجت الاسلام و المسلمین ضیایی

آموزشیار: آقای رضی جرگونی

بحث جدیدی که مؤلف مطرح می‌کند در مورد حروف تنبیه و تحضیض است. أما، ألا و ها حرفی هستند که برای تنبیه می‌باشند. أما و ألا بر جمله اسمیه و فعلیه داخل می‌شود. ألا غالباً قبل از إن و نداء واقع می‌شود. أما برای استفهام از نفی به کار می‌رود و ألا برای توییح و انکار، تمنی استعمال می‌شود. ألا در صورتی که برای عرض و تحضیض باشد بر جمله فعلیه داخل می‌شود. ها غالباً بر اسم اشاره غیر مختص به بعید استعمال می‌شود. حروف تحضیض در صورتی که بر مضارع داخل شوند برای طلب با تندی می‌باشد و اگر بر ماضی داخل شود برای توییح است: توضیح کامل مطالب پیرامون حروف تنبیه و تحضیض در توضیح متن مطرح خواهد شد.

أحرف التنبيه والتحضيض

۳۲۹. ما حكم «ألا و أما»؟

۳۳۰. ماهو حكم «ها»؟

۳۳۱. ماهی أحكام أحرف التحضيض؟

۳۲۳. «أما و ألا» تدخلان الجملة فقط اسمية كانت أو فعلية. وأكثر ما تقع «ألا» قبل «إن»، نحو: «ألا إنهم هم السفهاء». وقبل النداء، نحو: «ألا يا عينُ ويحك أسعديني».

فائدة: ترد «أما»^۱ للاستفهام عن النفي، نحو: «أما تقوم». و «ألا»^۲ للتوبيخ والإنكار، نحو: ۴ شبيبته». أو التمني، نحو: «ألا عمر ولي مستطاع رجوعه». أو العرض والتحضيض وتختص حينئذ بالجملة الفعلية، نحو: «ألا تحبُّون أن يغفر الله لكم» و نحو: «ألا تقاتلون قوماً نكثوا أيمانهم».

۳۲۴. «ها» تدخل غالباً على اسم الإشارة غير المختص بالبعيد، نحو: «هذا و هذه» ويفصل بينهما بالكاف، نحو: «أهكذا تتكلم». أو بضمير الرفع، نحو: «ها أناذا و ها هوذا و ها هي تي». أو بـ «إن»، نحو: «ها إن ذا الكلام عجيب». فائدة: وتدخل على «أى» في النداء، نحو: «أيُّها الرجل». وعلى «إن»، نحو: «ها إن وعد الله حق». وعلى ضمير الرفع المنفصل، نحو: «ها أنا تائب» ولكن يكثر استعمالها مع الماضي المقرون بـ «قد»، نحو: «ها قد أعددتنا المجلس».

SCO۱: ۱۱:۳۹

أحرف التنبيه والتحضيض

۳۲۵. إذا دخلت أحرف التحضيض على المضارع أريد بها الطلب العنيف. وإذا دخلت على الماضي أريد بها التوبيخ، نحو: «هلاً تستغفر الله وهلاً نقضت الميثاق» و «ألا تكرم أباك و ألا استبقيت المال».

فوائد: ۱. «ألا، لو و أما» تستعمل أيضاً للطلب بلين أو العرض، نحو: «ألا تزورني» و «لو نزلت فأكرمنا مثواك».

SCO۲: ۱۴:۴۱

أحرف التنبيه والتحضيض

۲. «لولا ولوما»^۳ تدلان على امتناع شيء لوجود غيره ولا تدخل «لولا» إلا على مبتدأ حذف خبره وجوباً إن دل على كون مطلق^۱ ولا بد لها حينئذ من جواب. فإن كان مثبتاً قرن بـ «اللام» مفتوحة، وإن كان منفيّاً بغير «ما» يجرّد من اللام،

^۱ أما دو استعمال دارد.

الف) حرف استفتاح و تنبيه كثيراً قبل از قسم ذکر می شود.

ب) به معنای حقاً [معنی باب اول جلد ۱ صفحه ۴۷]

^۲ ألا در پنج معنی استعمال می شود که مؤلف چهار مورد را ذکر کرده است مورد پنج استعمال ألا به معنای استفهام از نفي است مانند ألا اصطبار؟ [معنی جلد ۱ صفحه ۳۴]

^۳ لولا علاوه بر معنای مذکور در کتاب در سه معنای تحضيض و عرض، توبيخ و استفهام نیز استعمال می شود [معنی جلد ۱ صفحه ۲۲۴]

وإن كان النافي «ما» جاز اقترانهُ بها، نحو: «لولا الإسلام لهلكنا» و «لولا زيدٌ لم ينجح عمرو» و «لولا المحامي ما (أو لَمَّا) أدَّى لنا المفلسُ الدين». أما «لو» فإذا وقع بعدها اسمٌ كان فاعلاً لفعل محذوف يفسرُه المذكور، نحو: «لو زيدٌ قام لفعت كذا».

SCO۳: ۲۳:۱۰



چکیده

- ۱- أما و ألا بر جمله اسمیه و فعلیه داخل می‌شود.
- ۲- ألا غالباً قبل از إن و نداء واقع می‌شود.
- ۳- ألا در استفهام از نفی استعمال می‌شود.
- ۴- ألا برای توییح و انکار، تمنی، عرض و تحضیض استعمال می‌شود.
- ۵- ها بر اسم اشاره غیر مختص به بعید داخل می‌شود.
- ۶- بین ها دو اسم اشاره، کاف، ضمیر مرفوع و إن فاصله می‌شود.
- ۷- حروف تحضیض در صورت که بر مضارع داخل شوند برای طلب با تندی هستند.
- ۸- حروف تحضیض در صورتی که بر ماضی داخل شوند برای توییح هستند.
- ۹- ألا، لو، إما برای طلب یا نرمی و عرض استعمال می‌شوند.
- ۱۰- لولا و لوما دلالت می‌کنند بر امتناع شی بخاطر وجود چیز دیگر.
- ۱۱- لولا بر جمله اسمیه داخل می‌شود که خبر و جوباً حذف می‌شود.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نحو عالی ۲

سطح ۲

درس ۴۵

استاد: حجت الاسلام و المسلمین ضیایی

آموزشیار: آقای رضی جرگونی

مقدمه

حروف شرط عبارتند از حروفی که بر دو جمله وارد می‌شوند به جمله اول شرط و به جمله دوم جزاء یا جواب گفته می‌شود. و جزاء را بر شرط معلق می‌کنند. برای شرط چند حرف وجود دارد ولکن مؤلف در کتاب مبادی به دو حرف اصلی و پرکاربرد در میان حرف شرط اشاره کرده که عبارتند از *إن* و *لو*. *إن* حرف شرط مستقبل است و شرط جزاء را مجزوم می‌کند. یعنی هم عمل لفظی و هم عمل معنوی (تعلیق) دارد. *لو* حرف شرط ماضی است. و عمل جزم را ندارد و لذا فعل را مجزوم نمی‌کند. توضیح پیرامون احکام *لو* و *إن* را بیان خواهیم کرد و در ادامه این جلسه به بیان یکی از حروف تفصیل که عبارت است *أما* خواهیم پرداخت.

أحرف الشرط والتفصيل والمصدر

۳۳۲. ماهی أحكام «إن و لو» الشرطيتين؟

۳۳۳. ماهی أحكام «أما»؟

۳۳۴. ماهی أحكام «إما»؟

۳۳۵. ماهی أحكام أحرف المصدر؟

۳۲۶. «إن»^۱ للاستقبال ولو دخلت الماضي وحكمها الجزم، نحو: «إن تقم أقم».

و «لو» للماضي ولو دخلت المضارع ولا تجزم، نحو: «لو قمتَ (أو تقوم) قمنا».

فوائد: ۱. تكون «لو» أيضاً للمستقبل كقوله: «ولو تلتقي أصدأونا بعد موتنا».

۲. قد مرّ في باب الجوازم حكم جواب «إن»^۲. أمّا جواب «لو» فإذا كان ماضياً مثبتاً اقترن بـ «اللام»، نحو: «لو اجتهدت

لنجحت». وإذا كان منفيّاً بـ «ما» جاز اقترانه بـ «اللام» نحو: «لو ترويتَ لما (أو ما) أخفق سعيك». وإذا كان منفيّاً بغير

«ما» لا يقترن بشيء.

وقد تشبّه «إن» بـ «لو» فيجوز اقتران خبرها بـ «اللام»، نحو: «أصفح عن ذنبي وإلا لمت كمداً».

SCO۱: ۱۱:۰۵

أحرف الشرط والتفصيل والمصدر

۳. «إن ولو» تأتيان وصليتين غير محتاجتين إلى جواب إذا وقعتا بعد الواو. ويُراد بهما حينئذٍ تقرير المعنى السابق، نحو:

«أكرم أباك وإن وبّخك» و «لا تقبل الخبر من كذاب ولو أتاك بحديث عجب».

۴. تأتي «لو»^۳ لغير الشرط فتكون للعرض والتمنى كما عرفت. أو للتقليل، نحو: «تصدّق ولو بدرهم». وتكون مصدرية

بمنزلة «أن». وأكثر وقوعها بعد «وَدَّ و يودُّ»، نحو: «أودُّ لو يُخلدُ ذكرك».

۵. تختصُّ «لو» بمباشرة «أن»، نحو: «لو أنّهم صبروا لفاضوا». وموضعها مع صلتها الرفع: إمّا على الابتداء ولا تحتاج

إلى خبر لاشتمال صلتها على المسند والمسند إليه، وإمّا على الفاعلية لفعلٍ مُقدَّرٍ أي «لو ثبت صبرهم».

SCO۲: ۱۹:۲۰

أحرف الشرط والتفصيل والمصدر

۳۲۷. «أما»^۱ للتفصيل تقوم مقام أداة الشرط وفعله فيكون التقدير «مهما يكن من شيء» أو «إن سألت عن فلان فهو

كذا» ويقترن جوابها بالفاء وجوباً، نحو: «أما زيدٌ فأكرمتُه وأما عمروٌ فأهنتُه».

^۱ إن دارای چهار وجه است: که عبارتند از: شرطیه، نافی، مخففه از مثقله و زائده [مغنی جلد ۱ صفحه ۶۴]

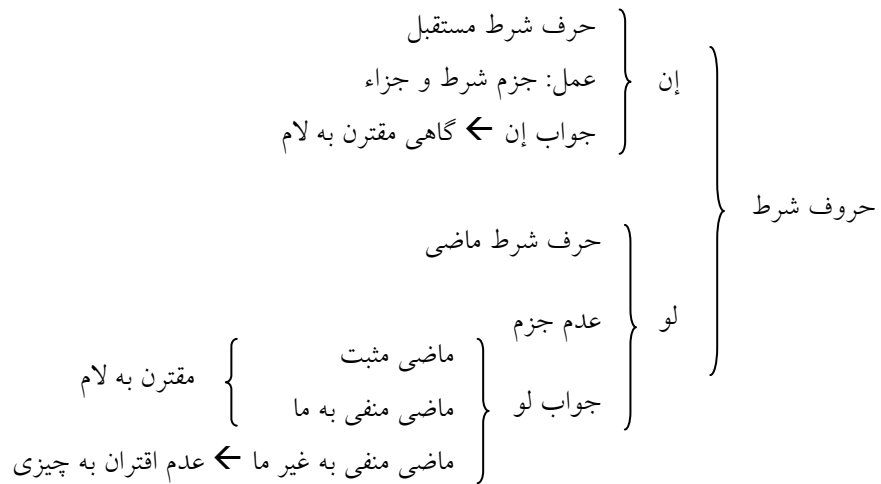
^۲ اطلب عدد ۱۰ و ۱۱، النحو.

^۳ لو در پنج معنی استعمال می شود که عبارتند از: شرطیه ماضی، شرطیه مستقبل حرف مصدریه، تمنی، عرض [مغنی جلد ۱ صفحه ۲۱۲]

- فوائد: ۱. قد تكرر «أما» كما رأيت. وقد لا تكرر، نحو: «فأما الذين آمنوا بالله واعتصموا به فسيدخلهم في رحمة منه».
۲. يُفصل بين «أما» و «الفاء» بالمبتدأ، نحو: «أما العلمُ فشریفٌ» وبالخبر، نحو: «أما في الدار فزيدٌ». وبجمله الشرط، نحو: «فأما إن كان من الأتقياء فله الجنة». وباسم منصوب بالجواب، نحو: «فأما اليتيم فلا تقهر» وباسم معمول محذوف يُفسره ما بعد الفاء، نحو: «أما الكسل فاتركه». وبالظرف، نحو: «أما اليوم فإني راحل».
۳. قد تبدل ميم «أما» الأولى ياءً ساكنة كقوله:
- رأيتُ رجلاً أيما إذا الشمس عارضت فيضحى وأيما بالعشى فيخصر

SCO۳: ۲۶:۵۵

نمودار



^۱ أما حرف شرط و تفصیل و تاکید است [مغنی جلد ۱ صفحه ۴۸]

چکیده

- ۱- إن حرف شرط مستقبل است و فعل را مجزوم می‌کند.
- ۲- لو حرف شرط ماضی است و عمل جزم را ندارد.
- ۳- جواب لو یکی از سه حالت زیر را دارد.
 - اگر جواب ماضی مثبت باشد متصل به لام می‌شود.
 - اگر جواب ماضی منفی به ما باشد متصل به لام می‌شود.
 - اگر جواب ماضی منفی به غیر ما باشد متصل به چیزی نمی‌شود.
- ۴- در صورتی که إن و لو بعد از واو قرار بگیرند وصلیه می‌شوند و نیاز به جواب ندارد و برای تقریر معنای ما قبل هستند.
- ۵- لو گاهی برای عرض، تمنی، تقلیل، مصدریه به منزله آن استعمال می‌شود.
- ۶- أمّا حرف تفصیل است که جانشین أدوات شرط و فعل شرط می‌شود.
- ۷- جواب أمّا باید مقترن به فاء شود.
- ۸- بین أمّا و فاء بر سر جواب یکی از امور زیر فاصله می‌شود.
 - مبتدا
 - خبر
 - جمله شرط
 - اسم منصوب بوسیله جواب
 - ظرف
 - اسمی که معمول عامل محذوف است و ما بعد فاء مفسّر آن عامل محذوف است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نحو عالی ۲

سطح ۲

درس ۴۶

استاد: حجت الاسلام و المسلمین ضیایی

آموزشیار: آقای رضی جرگونی

مقدمه

مؤلف برای حروف تفصیل در کتاب دو حرف اَما و اِما را ذکر کرده است. در جلسه گذشته احکام و خصوصیات اَما بیان شد. اِما به منزله اُو است و تمام احکام اُو را دارد و برای بیان دو معنای تفصیل و شک استعمال می‌شود. در توضیح متن احکام اِما بیان خواهد شد. در ادامه به بیان حروف مصدریه می‌پردازیم سه حرف ما، اِن، لو حروف مصدریه هستند که مختص به فعل می‌باشند و حرف اُن بر جمله اسمیه و فعل مضارع داخل می‌شود و اَن دو را تأویل به مصدر می‌برد. شرط فعلی که حرف مصدر بر اَن داخل می‌شود این است متصرف باشد و لذا فعل جامد صحیح نیست چون فعل جامد دارای مصدر نیست تا این که تأویل به مصدر برود. تکمیل مطالب فوق در این جلسه مطرح خواهد شد.

أحرف الشرط والتفصيل والمصدر

۳۲۸. «إِذَا»^۱ بمنزلة «أَوْ» في جميع أحكامها فتكون للتفصيل، نحو: «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا». وللشك، نحو: «زَارَهُ إِمَّا زَيْدٌ وَإِمَّا عَمْرُو». وللتخيير، نحو: «تَعَلَّمَ إِمَّا الصَّرْفَ وَإِمَّا النُّحُو» وقس عليه. فائدة: إِذَا ذُكِرَتْ «إِمَّا» متأخرة تَكَرَّرَتْ. وَإِذَا ذُكِرَتْ سَابِقَةً جَازَ أَنْ يَعْوَضَ عَنْهَا فِي اللَّاحِقِ بِـ «أَوْ» وَبـ «إِلَّا»، نحو: «إِمَّا تَدْفَعُ مَا عَلَيْكَ أَوْ تُسَجِّنَ» وَيَجُوزُ «و إِمَّا تُسَجِّنَ» وَ «إِمَّا أَنْ تَتَكَلَّمَ بِالْخَيْرِ وَإِلَّا فَاسْكُتْ». وَقَدْ تَبَدَّلَ مِيمُهَا يَاءً سَاكِنَةً

كقوله: «إِيْمَا إِلَى جَنَّةٍ إِيْمَا إِلَى نَارٍ».

SCO۱: ۹:۰۰

أحرف الشرط والتفصيل والمصدر

۳۲۹. «مَا» وَ «أَنَّ» وَ «لَوْ» تَخْتَصُّ بِالْجُمْلَةِ الْفَعْلِيَّةِ وَ «أَنَّ»^۲ بِالْجُمْلَةِ الْاِسْمِيَّةِ^۳، وَ «لَكِي» بِالْمُضَارِعِ، نَحْوُ: «أَعْجَبَنِي مَا صَنَعْتَ أَوْ أَنْ تَصْنَعَ» أَيْ صَنَعْتُكَ. وَ «بَلَّغْنِي أَنْ زَيْدًا قَائِمٌ» أَيْ قِيَامُهُ وَ «جِئْتُ لَكِي تَتَعَلَّمُ» أَيْ لِتَتَعَلَّمَ. وَ «وَدَدْتُ لَوْ بَرَّيْتُ وَأَوَدُّ لَوْ تَبَرَّأَ مِنْ عَلَّتِكَ» أَيْ بَرَّءَكَ^۴.

فوائد: ۱. لا توصل حروف المصدر إلا بالفعل المتصرف لأن الجامد لا مصدر له حتى يُؤوَّلَ الفعل به مع الحرف.

SCO۲: ۱۵:۱۸

أحرف الشرط والتفصيل والمصدر

۲. «مَا» تنوب عن ظرف الزمان المحذوف المضاف إلى المصدر الذي أولت هي وصلتها به، نحو: «لا أفعله ما طلعت الشمس» أي مدة طلوع الشمس. وهي توصل غالباً: بالماضي المثبت والمضارع المنفي بـ «لم» كقوله: ولا يلبثُ الجُهَّالُ أَنْ يَتَهَضَّبُوا أَخَا الْعِلْمِ مَا لَمْ يَسْتَعْنُ بِجَهْلِهِ وَقَدْ تَوَصَّلَ بِالْمُضَارِعِ الْمَثْبُتِ، نَحْوُ: «أَكَلَمَكَ مَا يَنْوَحُ الْحَمَامُ». وبالجمله الاسمية كقوله:

^۱ إِمَّا دَارَى بِنَجْ مَعْنَى اسْتِ كِهْ عِبَارَتَنْدَازِ: تَفْصِيْل، شَك، تَخْيِيْر، اِبْهَام، اِبَا حِ [مغنى جلد ۱ صفحه ۵۲]

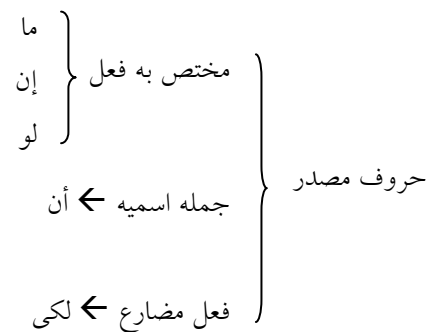
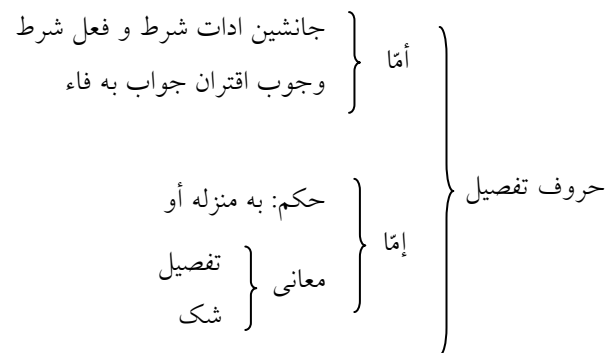
^۲ أَنْ بَرِ دُو قِسْمِ اسْتِ اسْمِ وَحَرْفِ، اسْمِ بَرِ دُو نَوْعِ اسْتِ ضَمِيْرِ مَتَكَلِّمِ وَ ضَمِيْرِ مَخَاطَبِ وَ حَرْفِ بَرِ چِهَارِ وَجْهِ اسْتِ كِهْ عِبَارَتَنْدَازِ: حَرْفِ مَصْدَرِي نَاصِبِ مُضَارِعِ، مَخْفَفِ اَزِ مَثْقَلِ، مَفْسَرِ بِهْ مَنزَلِهْ اِي، حَرْفِ زَائِدِ، [أَنْ مَخْفَفِ اَزِ مَثْقَلِ بَرِ جُمْلِهْ اسْمِيَهْ دَاخِلِ مِي شُودِ وَ هِمَانْدَ أَنْ تَأْوِيْلِ بِهْ مَصْدَرِ مِي بَرِدِ]. [مغنى جلد ۱ صفحه ۵۳]

^۳ إِذَا كَفَّتْ «إِنْ» بِـ «مَا» دَخَلَتْ عَلَيِ الْجُمْلَةِ الْفَعْلِيَّةِ أَيْضًا.

^۴ قَدْ تَقَعَّ «لَوْ» بَعْدَ غَيْرِ التَّمْنَى، نَحْوُ: «مَا كَانَ ضَرْكٌ لَوْ اجْتَهَدْتَ».

واصلُ خليلِك ما التواصُل ممكِنٌ فلأنت أوهو عن قريبٍ ترحلُ
وكذلك المصدرية المحضة فإنَّهُ يجوز أن توصلَ أيضاً بالجملة الاسمية كقولهِ:
أحلامكم لسقام الجهلِ شافيةٌ كما دماؤكم تشفى من الكلبِ

SCO۳: ۲۲:۳۴



چکیده

- ۱- إِمَّا به منزله أُو است و تمام احکام أُو را دارد.
- ۲- إِمَّا برای دو معنای تفصیل و شک استعمال می شود.
- ۳- ما، إن، لو مصدریه مختص به فعل هستند.
- ۴- أُن مصدریه بر جمله اسمیه و یکی بر فعل مضارع داخل می شوند.
- ۵- حروف مصدریه بر فعل متصرف داخل می شوند.
- ۶- ما وصله اش نایب از ظرف زمان محذوف مضاف به مصدر واقع می شوند.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نحو عالی ۲

سطح ۲

درس ۴۷

استاد: حجت الاسلام و المسلمین ضیایی

آموزشیار: آقای رضی جرگونی

بحث جدید درباره حروف تفسیر، مفاجات و استقبال می‌باشد. حروف تفسیر عبارتند از حروفی که برای تفسیر، تبیین و رفع ابهام از ماقبل می‌باشند به عبارت دیگر ما بعد حروف تفسیر ما قبل از حروف تفسیر را تبیین و رفع ابهام می‌کنند. در کتاب مؤلف دو حرف تفسیر أی و آن را بیان کرده است. حروف مفاجات حروفی هستند که دلالت می‌کنند بر یک امر اتفاقی یعنی امری که توقع وقوع آن را نداشتیم به طور غیر منتظره واقع شده است، دو حرف اذ و اذا برای بیان مفاجات استعمال می‌شوند. حروف مستقبل حروفی هستند که دلالت می‌کنند که فعل در آینده واقع می‌شود فعل مضارع دالّ بر حال و آینده است وقتی حروف مستقبل که عبارتند از سین و سوف بر سر فعل مضارع داخل شوند فعل مضارع را منحصر در آینده می‌کند. توضیح این حرف در این جلسه مطرح خواهد شد.

أحرف التفسير والمفاجأة والاستقبال

٣٣٦. ماهو حكم «أى» و «أن» التفسيريتين؟

٣٣٧. ماهو حكم «السين» و «سوف»؟

٣٣٨. ماهو حكم «إذ» و «إذا»؟

٣٣٠. «أى»^١ تفسّر المفرد، نحو: «هذا عسجدٌ أى ذهب». والجملة، نحو: «وترميننى بالطرف أى أنتَ مذنبٌ».

«أن» تفسّر الجمل. وحكمها أن تكون واقعةً بين جُمْلَتَيْنِ فى الأولى منهما معنى القول دون لفظه وأن لا يدخل عليها حرف جر، نحو: «فأوحينا إليه أن اصنع الفلك».

فوائد: ١. إنّما اشترط أن يكون معنى القول دون لفظه لأنّ القول الصريح لا يحتاج إلى تفسير لكون الجملة تقع مفعولاً له.

SCO١: ٧:٢٠

أحرف التفسير والمفاجأة والاستقبال

٣٣٦. ماهو حكم «أى» و «أن» التفسيريتين؟

٣٣٧. ماهو حكم «السين» و «سوف»؟

٣٣٨. ماهو حكم «إذ» و «إذا»؟

٣٣٠. «أى»^٢ تفسّر المفرد، نحو: «هذا عسجدٌ أى ذهب». والجملة، نحو: «وترميننى بالطرف أى أنتَ مذنبٌ».

«أن» تفسّر الجمل. وحكمها أن تكون واقعةً بين جُمْلَتَيْنِ فى الأولى منهما معنى القول دون لفظه وأن لا يدخل عليها حرف جر، نحو: «فأوحينا إليه أن اصنع الفلك».

فوائد: ١. إنّما اشترط أن يكون معنى القول دون لفظه لأنّ القول الصريح لا يحتاج إلى تفسير لكون الجملة تقع مفعولاً له.

SCO٢: ١١:٠٤

أحرف التفسير والمفاجأة والاستقبال

٢. منهم مَنَ عَدَّ «إذا» من حروف التفسير فتقول: «نهلتُ الماءَ إذا شربته». وحكم «التاء» فى المفسّر الواقع بعدها أن تكون مفتوحة للمخاطب.

٣. إذا قيل: «أشرتُ إليه أن لا تفعل» جاز تقدير «لا» نافية فيجوز رفع المضارع على جعل «أن» مفسرةً ونصبه على جعلها مصدرية؛ وجاز تقديرها ناهيةً فيجزم وتُعين «أن» للتفسير.

أحرف التفسير والمفاجأة والاستقبال

٣٣١. «إذ»^١ تقع بعد «بيننا و بينما»، نحو: «فبينما العُسر إذ دارت مياسير».

^١ أى داراى دو وجه است كه عبارتند از: حرف نداء و حرف تفسير [مغنى جلد ١ صفحه ٧٤]

^٢ أى داراى دو وجه است كه عبارتند از: حرف نداء و حرف تفسير [مغنى جلد ١ صفحه ٧٤]

و «إذا» تقع مضافة إلى الجمل الاسميّة، نحو: «خرجنا فإذا الأسد بالباب».

SCO۳: ۱۸:۵۲

أحرف التفسير والمفاجأة والاستقبال

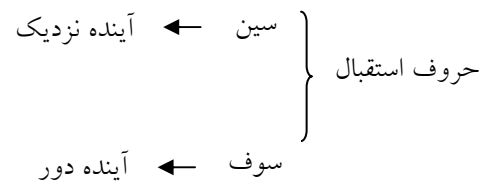
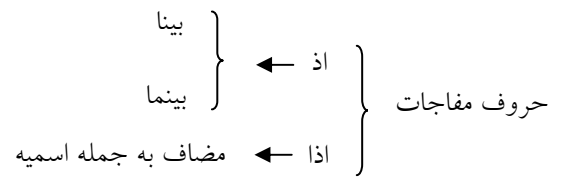
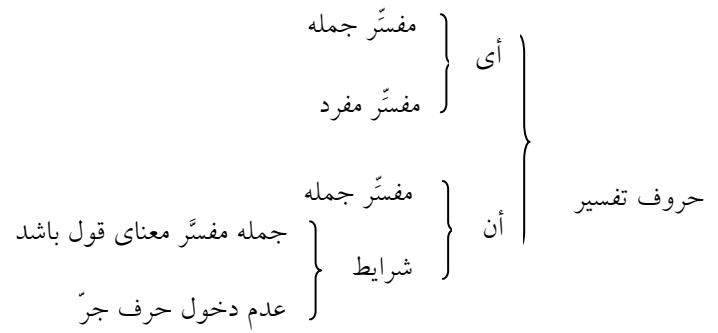
۳۳۲. «السين»^۲ و «سوف» تخلصان المضارع للاستقبال غير أن «سوف» أطول زماناً من «السين».

فائدة: أكثر ما تُستعمل «السين» في الوعد، نحو: «أولئك سنؤتيهم أجراً عظيماً» وقد تستعمل في الوعيد، نحو: «وسيعلم الذين ظلموا أيّ منقلب ينقلبون».

SCO۴: ۲۴:۴۲

^۱ اذ دارای چهار وجه است که عبارتند از: اسم زمان ماضی، اسم زمان مستقبل، تعلیل مفاجأة و اذا دارای دو وجه است که عبارتند از: مفاجأة، غیر مفاجأة که غالباً ظرف مستقبل است [معنی جلد ۱ صفحه ۲۰]

^۲ به حروف استقبال حروف تنفیس و توسیع نیز گفته می‌شود. [معنی جلد ۱ ص ۱۱۵]



چکیده

- ۱- أیّ حرف تفسیر برای مفرد و جمله واقع می‌شود.
- ۲- أن تفسیر جمله واقع می‌شود.
- ۳- حکم أن این است که بین دو جمله واقع شود که اولی معنی قول باشد نه لفظ قول و حرف جرّ هم بر آن داخل نشود.
- ۴- اذ فجائیه بعد از بینا و بینما واقع می‌شود.
- ۵- اذا فجائیه بر سر جمله اسمیه وارد می‌شود و مضاف است.
- ۶- سین فعل مضارع را آینده نزدیک می‌کند.
- ۷- سوف فعل مضارع را آینده دور می‌کند.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نحو عالی ۲

سطح ۲

درس ۴۸

استاد: حجت الاسلام و المسلمین ضیایی

آموزشیار: آقای رضی جرگونی

آخرین فصل از فصول کتاب که مؤلف مطرح می‌کند حروف توقع است، توقع یعنی امری که انجام آن مورد انتظار است به عبارت دیگر امری که توقع انجام آن را داریم، قد حرفی است برای بیان توقع به کار می‌رود. قد سه استعمال دارد که عبارتند از: اسم، اسم فعل و حرف. قد در صورتی که حرف باشد به معنای توقع است. بر فعل خبری متصرف، مثبت که مجرد از عوامل است داخل می‌شود. اگر فعل ماضی باشد قد به معنای تحقیق است و اگر مضارع باشد به معنای تقلیل است. در ادامه این جلسه انواع لام مفرد را بیان خواهیم کرد لام مفرد یا مکسور است و یا مفتوح که هر کدام دارای اقسامی است که توضیح خواهیم داد.

حرف التوقع واللامات وحروف الزيادة

۳۳۹. ماهو حكم «قد» الحرفية؟

۳۴۰. كم نوعاً «اللام» المكسورة؟

۳۴۱. كم نوعاً «اللام» المفتوحة؟

۳۴۲. كم هي أحرف الزيادة وما هي أحكامها؟

۳۳۳. «قد»^۱ حرف توقع يدخل:

* على الماضي فيفيد التحقيق ويقرّب زمانه من الحال، نحو: «قد شفيالعليل».

* على المضارع فيفيد التقليل، نحو: «قد ينجح الكسلان».

فوائد : ۱. «قد» تختصّ بالفعل الخبرى المتصرف المثبت المجردّ من الناصب والجازم وحرفى التنفيس والتسويق فلا يقال «قد ليس زيداً قائماً» ولا «قد لم يقم» ولا «قد سيقوم» ولا «قد سوف يقوم»..

۲. تفيد «قد» أيضاً التوقع فيقال لمن ينتظر خروج زيد «قد خرج وقد يخرج زيد» وتفيد التأكيد كقوله «قد أشهد الغارة الشعواء».

۳. «قد» مع الفعل بعدها كالجزء منه فلا تعمل فيه مع اختصاصها به ولا تفصل عنه إلاّ بالقسم، نحو: «قد والله أحسنت».

۴. تأتي «قد» اسم فعل بمعنى «يكفى»، نحو: «قد زيداً درهم». وتأتى مرادفة لـ «حسب»، نحو: «قد زيد درهم» و «قدنى درهم»

SCO ۱: ۷: ۰۱

حرف التوقع واللامات وحروف الزيادة

۳۳۹. ماهو حكم «قد» الحرفية؟

۳۴۰. كم نوعاً «اللام» المكسورة؟

۳۴۱. كم نوعاً «اللام» المفتوحة؟

۳۴۲. كم هي أحرف الزيادة وما هي أحكامها؟

^۱ قد داراى شش معنى است. كه عبارتند از:

- توقع

- نزدیک کردن زمان ماضی به حال

- تقلیل

- تکثیر

- تحقیق

- نفی [مغنی جلد ۱ صفحه ۱۴۴]

۳۳۳. «قد» حرف تَوْقَعٌ یدخل:

* على الماضي فيفيد التحقيق ويَقْرَبُ زمانه من الحال، نحو: «قد شفيالعليل».

* على المضارع فيفيد التقليل، نحو: «قد ينجح الكسلان».

فوائد : ۱. «قد» تختصّ بالفعل الخبرى المتصرف المثبت المجرد من الناصب والجازم وحرفى التنفيس والتسويق فلا يقال «قد ليس زيداً قائماً» ولا «قد لم يقيم» ولا «قد سيقوم» ولا «قد سوف يقوم»..
 ۲. تفيده «قد» أيضاً التوقع فيقال لمن ينتظر خروج زيد «قد خرج وقد يخرج زيداً» وتفيد التكثر كقوله «قد أشهد الغارة الشعواء».

۳. «قد» مع الفعل بعدها كالجاء منه فلا تعمل فيه مع اختصاصها به ولا تفصل عنه إلا بالقسم، نحو: «قد والله أحسنت».

۴. تأتي «قد» اسم فعل بمعنى «يكفى»، نحو: «قد زيداً درهم». وتأتى مرادفة لـ «حسب»، نحو: «قد زيد درهم» و «قدنى درهم».

SCO۲: ۱۳:۱۱

حرف التوقع واللامات وحروف الزيادة

۳۳۴. «اللام» المكسورة نوعان:

* «لام» الجر ويندرج فيها «لام» كى و «لام» الجحود.

* «لام» الأمر.

SCO۳: ۱۶:۴۰

۳۳۵. «اللام» المفتوحة أربعة أنواع:

* «لام» جواب القسم والموطئة للقسم.

* جواب «لو» و «لولا».

* الابتداء،^۲ نحو: «ليوسفُ نبىٌّ».

^۱ قد دارای شش معنی است. که عبارتند از:

- توقع

- نزدیک کردن زمان ماضی به حال

- تقلیل

- تكثر

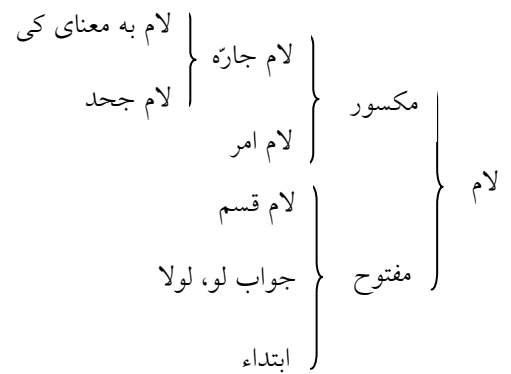
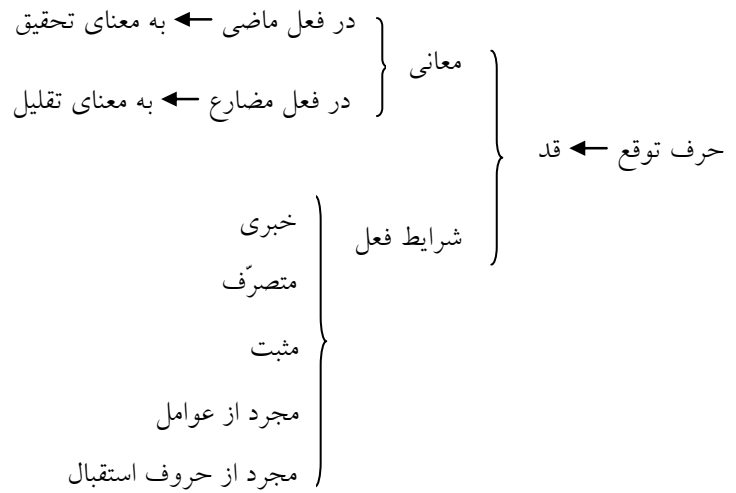
- تحقيق

- نفی [معنى جلد ۱ صفحه ۱۴۴]

^۲ لام ابتداء دو فايده دارد که عبارتند از: تأکید مضمون جمله و اختصاص مضارع به حال و در دو مورد به اتفاق تمام علمای نحو برای ابتداء واقع می شود. اول بر سر مبتداً و دیگر بر سر خبر إن. لام که بر سر خبر إن است برای ابتداء است ولكن چون إن و لام ابتداء با هم در یک محل اجتماع نمی کنند و بر سر خبر داخل می شوند. [معنى جلد ۱ صفحه ۱۸۵]

SCO۴: ۲۲:۵۰

نمودار



چکیده

- ۱- حرف قد در ماضی به معنای تحقیق است و زمان گذشته را به حال نزدیک می‌کند.
- ۲- حرف قد بر سر مضارع به معنای تقلیل است.
- ۳- حرف قد بر سر فعل خبری، متصرف، مثبت و مجرد از عوامل نصب و جزم و سین و سوف داخل می‌شود.
- ۴- لام مکسور بر دو قسم لام جارّه و لام امر تقسیم می‌شود.
- ۵- لام مفتوح بر چهار قسم است که عبارتند از: لام جواب قسم و موطئه قسم، جواب لو و لولا، لام ابتداء و لام بر سر جواب إنّ.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نحو عالی ۲

سطح ۲

درس ۴۹

استاد: حجت الاسلام و المسلمین ضیایی

آموزشیار: آقای رضی جرگونی

مقدمه

آخرین بحث از مباحث کتاب در مورد حروف زائده است. حروف زائده حروفی هستند که از نظر معنوی هیچ معنای خاصی به کلام اضافه نمی‌کنند. بلکه باعث تاکید و تقویت کلام می‌شوند. برخی از حروف زائده عمل لفظی دارند و برخی از حروف عمل لفظی انجام نمی‌دهند. حروف زائده که مؤلف بیان کرده عبارتند از: ان، ما، لا، من، باء. این حروف در هر جایی از جمله زائده واقع نمی‌شوند بلکه با شرایط خاصی در موارد مشخص از جمله قرار می‌گیرند. در این جلسه توضیح خواهیم داد که هر کدام از حروف زائده در چه جایگاهی از کلام واقع می‌شوند.

أحرف الزيادة

٣٣٦. أحرف الزيادة ستة وهي: «إن، أن، ما، لا، من و الباء».

* «إن» تزداد بعد «ما» النافية، نحو: «طلبتُ زيداً فما إن رأيتُهُ». وبعد «ألا» الاستفاحية، نحو: «ألا إن سرى ليلى فبتُ كئيباً».

* «أن» تزداد قبل «لو» المسبوقة بالقسم، نحو: «والله أن لو قُمتَ قمنا». وبعد «لَمَّا» الحينية، نحو: «لَمَّا أن هلَّ الهلالُ». وقبل «لا» النافية، نحو: «وما لنا أن لا نتوكل على الله».

SCO١: ٨:٣٤

أحرف الزيادة

* «ما» تزداد بعد «إن، إذا، كيف، متى، أين، حيثُ و أيُّ» الشرطيات، نحو: «إذا ما جئتَ جئنا». وبعد «غير و بين» ولا تبطل حكم الإضافة، نحو: «أخذ أجره من غير ما تعب» و «جلس بينما زيد و عمرو». وتزداد أيضاً بعد «رب» والحروف المشبهة بالفعل فتكفها عن العمل. وتزداد بعد «عن»، نحو: «عمّا قليل تندمون». وبعد «كي»، نحو: «تهددتني كيما أخافك».

SCO٢: ١٥:٥٢

أحرف الزيادة

* «لا» تزداد بعد «واو» العطف المسبوقة بنفي، نحو: «ما جاء زيد ولا علي». وبعد «أن» المصدرية، نحو: «ما منعك أن لا تسجد».

* «من» تزداد قبل نكرة مسبوقة بنفي أو استفهام بـ «هل»، نحو: «ما جاءني من واحد» و «هل جاءك من أحد».

* «الباء» تزداد إمّا لتأكيد النفي، نحو: «ليس الله بظلامٍ للعبيد». وإمّا لتأكيد الإيجاب، نحو: «كفى بالله شهيداً».

SCO٣: ٢٤:٠٤

<p>بعد از ما نافیہ بعد از ألا استفتاحیه</p>	<p>} إن</p>	<p>جایگاه حروف زائده</p>
<p>بعد از قسم و قبل از لو بعد از لَمَّا حینیہ قبل لا نافیہ</p>	<p>} أن</p>	
<p>بعد از ادات شرط بعد از حین و بین بعد از رَبَّ</p>	<p>} ما</p>	
<p>بعد از حروف مشبہه به فعل بعد از عن بعد از کی</p>		
<p>بعد از واو عاطفه مسبوق به نفی بعد از عن مصدریہ</p>	<p>} لا</p>	
<p>من ← قبل از نکره مسبوق به هل استفهامیه</p>	<p>} نفی</p>	
<p>تاکید نفی تاکید ایجاب</p>	<p>} باء</p>	

چکیده

- ۱- حروف زائده عبارتند از: إن، أن، ما، لا، من، باء.
- ۲- إن بعد از ما نافیة و ألا استفتاحیه زائده واقع می شود.
- ۳- أن در سه مورد زائده واقع می شود.
 - بین قسم و لو
 - بعد از کَمَا حینیه
 - قبل از لا نافیة
- ۴- ما در موارد زیر زائده واقع می شود.
 - بعد از ادات شرطیه
 - بعد از غیر و بین
 - بعد از رَبِّ
 - بعد از حروف مشبیه بالفعل
 - بعد از عن و کی
- ۵- لا بعد از واو عاطفه که مسبوق به نفی و بعد از آن مصدریه زائده واقع می شود.
- ۶- من قبل از نکره مسبوق به نفی یا هل استفهامیه زائده واقع می شود.
- ۷- باء برای تاکید نفی یا تأکید ایجاب در جمله زائده واقع می شود.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نحو عالی ۲

سطح ۲

درس ۵۰

استاد: حجت الاسلام و المسلمین ضیایی

آموزشیار: آقای رضی جرگونی

مقدمه

بختی که مؤلف کتاب به عنوان ملحقات در پایان کتاب مطرح کرده است، بحث بسیار پراهمیت و پرکاربرد است. اهمیت آن در بحث تجزیه و ترکیب روشن می‌شود. و لازم است در مباحث تجزیه و ترکیب مورد توجه و استفاده قرار بگیرد. هر چند به طور مستقیم قاعده به ما نمی‌دهد. ولکن نکات مهمی را درباره تجزیه و ترکیب ارائه می‌کند. اولین بحث در مورد جمله است جمله عبارت است از کلامی که مرکب و مفید باشد. در این جلسه قبود در تعریف جمله را توضیح خواهیم داد. و همچنین جمله بر دو قسم اسمیه و فعلیه تقسیم می‌شود. ملاک جمله اسمیه و فعلیه را بیان خواهیم کرد.

الجملة

٣٤٣ . ما هي الجملة؟

٣٤٤ . كم قسماً الجملة؟

٣٤٥ . كم هي الجمل التي لها محل من الإعراب؟

٣٤٦ . كم هي الجمل التي لا محل لها من الإعراب؟

٣٤٧ . ماذا يراد بالجملة الكبرى والصغرى؟

٣٣٧ . الجملة^١ هي الكلام المركب المفيد، نحو: «قام زيدٌ» و «العلمُ كنزٌ».

فوائد : ١. التركيب هو ضمُّ كلمة إلى كلمة فأكثر وهو نوعان: كلامي وهو الكلام المفيد كما مثلنا. و غير كلامي وهو ما كان في حكم المفرد، نحو: «عبدالله»^٢.

٢. المركب المفيد^٣ هو الذي يرتبط أحد جزئيه بالآخر بواسطة النسبة الإسنادية. ففي المثليين أسند القيام إلى زيد والكنز إلى العلم حكماً عليهما.

٣. يفيد الكلام المركب فائدة تامة كما رأيت. أو فائدة غير تامة، نحو: «إن قام زيدٌ». لأنَّه يُنتَظَر بعده ما يتم به المعنى المطلوب وهو جواب الشرط.

٤. الفعل يُسند ولا يُسند إليه.

والاسم يُسند ويُسند إليه. والحرف لا يُسند ولا يُسند إليه. لأنَّه لا يدل على ما يصح أن يُنسب إليه حكم من الأحكام ولا يدل على حدث فينسب إلى مُحدثه لكنه يرتبط بين الفعل والاسم.

SCO١ : ٨:٠٢

الجملة

٣٤٣ . ما هي الجملة؟

٣٤٤ . كم قسماً الجملة؟

٣٤٥ . كم هي الجمل التي لها محل من الإعراب؟

٣٤٦ . كم هي الجمل التي لا محل لها من الإعراب؟

^١ المركب في حكم المفرد أربعة أنواع: إضافي، نحو: «عبدالله» ومزجي، نحو: «معدى كرب وسيبويه» و تقيدي، نحو: «الحيوان الناطق». وإسنادي، نحو: «تأبط شراً» و «سُرَّ من رأى».

^٢ المركب في حكم المفرد أربعة أنواع: إضافي، نحو: «عبدالله» ومزجي، نحو: «معدى كرب وسيبويه» و تقيدي، نحو: «الحيوان الناطق». وإسنادي، نحو: «تأبط شراً» و «سُرَّ من رأى».

^٣ المراد بالمفيد ما دل على معنى يحسن السكوت عليه [معنى جلد ٢ صفحة ٣]

۳۴۷. ماذا يراد بالجملة الكبرى والصغرى؟

۳۳۷. الجملة^۱ هي الكلام المركب المفيد، نحو: «قام زيدٌ» و «العلمُ كنزٌ».

فوائد: ۱. التركيب هو ضمُّ كلمة إلى كلمة فأكثر وهو نوعان: كلامي وهو الكلام المفيد كما مثلنا. و غير كلامي وهو ما كان في حكم المفرد، نحو: «عبدالله»^۲.

۲. المركب المفيد^۳ هو الذي يرتبط أحد جزئيه بالآخر بواسطة النسبة الإسنادية. ففي المثليين أُسند القيام إلى زيد والكنز إلى العلم حكماً عليهما.

۳. يفيد الكلام المركب فائدة تامة كما رأيت. أو فائدة غير تامة، نحو: «إن قام زيدٌ». لأنَّهُ يُنتظر بعده ما يتم به المعنى المطلوب وهو جواب الشرط.

۴. الفعل يُسند ولا يُسند إليه.

والاسم يُسند ويُسند إليه. والحرف لا يُسند ولا يُسند إليه. لأنَّهُ لا يدلّ على ما يصح أن يُنسب إليه حكمٌ من الأحكام ولا يدلّ على حدث فيُنسب إلى مُحدثه لكنه يرتبط بين الفعل والاسم.

SCO۲: ۱۴:۴۹

الجملة

۳۳۸. الجملة قسمان: اسمية وهي المصدرّة باسم. و فعلية وهي المصدرّة بفعل.

فوائد: ۱. المراد بمصدر الجملة المسند والمسند إليه. ولا عبرة بما تقدّمها من الحروف. فجملة «لعلّ العدوّ منطلقٌ» اسمية. وجملة «هلاً انتصرت على العدوّ». فعلية.

۲. المعتبر أيضاً ما هو صدر في الأصل وإن تأخّر في التركيب. فالأسماء في قولك «كيف جاء زيدٌ» و «خائباً رجع القائدُ» و «فأى آيات الله تنكرون» هي في نيّة التأخير والجملة من ثمّ فعلية. وقس عليه قولك «يا عبد الله» و «إن أحدٌ استجار بك فأجره» لأنّ التقدير «أدعو عبد الله» و «إن استجار بك أحدٌ» إلخ.

SCO۳: ۲۳:۳۶

^۱ جملة أعم از كلام است چون كه تعريف كلام عبارت است از قول كه مفيد به مقصود باشد و جمله عبارت است از نسبت حكميه بين دو كلمه يعنى فعل و فاعل يا مبتدا و خبر و جمله ممكن است مفيد به مقصود نباشد مانند جمله شرطيه ولكن كلام بايد مفيد به مقصود باشد پس جمله اعم از كلام است. [مغنى جلد ۲ باب ثانى صفحه ۳]

^۲ المركب في حكم المفرد أربعة أنواع: إضافي، نحو: «عبدالله» ومزجي، نحو: «معدى كرب وسيبويه» و تقيدي، نحو: «الحيوان الناطق». وإسنادي، نحو: «تأبط شراً» و «سُرَّ من رأى».

^۳ المراد بالمفيد ما دلّ على معنى يحسن السكوت عليه [مغنى جلد ۲ صفحه ۳]

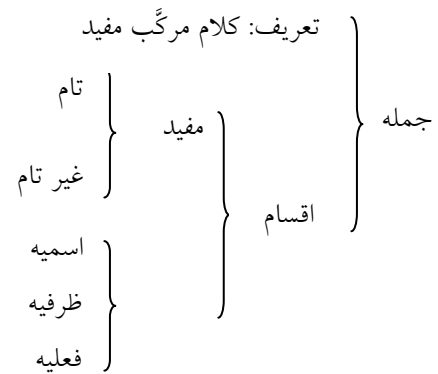
الجملة

۳. قد تحتمل الجملة تأويلين فتكون اسمية أو فعلية بمقتضى التقدير.

۴. يلحق بالجملتين الفعلية والاسمية الجملة الظرفية^۱ فهي إنما تعدّ جملة باعتبار ما يتعلّق به الظرف أو الجار والمجرور.

SCO۴: ۲۶:۳۷

نمودار



^۱ جمله ظرفیه در صورتی قسم سومی برای جمله می‌شود در مقابله جمله اسمیه و فعلیه که با ظرف و جارو مجرور آغاز شود مانند أعندک زید یا

أفی الدار زید و زید در هر دو مثال فاعل ظرف و جارو مجرور باشند و فاعل اشتقر محذوف نباشد. [معنی جلد ۲ صفحه ۴]

چکیده

- ۱- جمله عبارت است از: کلام مرکب و مفید.
- ۲- ترکیب عبارت است از ضمیمه چند کلمه بر یکدیگر.
- ۳- مرکب بر دو قسم کلامی و غیر کلامی تقسیم می‌شود.
- ۴- مرکب مفید گاهی تام است و گاهی غیر تام می‌باشد.
- ۵- فعل مسند واقع می‌شود و اسم مسند و مسندالیه واقع می‌شود و حرف مسند و مسندالیه واقع نمی‌شود.
- ۶- جمله اسمیه جمله‌ای است که با اسم آغاز شود.
- ۷- جمله فعلیه جمله‌ای است که با فعل آغاز شود.
- ۸- جمله ظرفیه ملحق به جمله اسمیه و فعلیه می‌باشد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نحو عالی ۲

سطح ۲

درس ۵۱

استاد: حجت الاسلام و المسلمین ضیایی

آموزشیار: آقای رضی جرگونی

بحث در ملحقات کتاب درمطالبی بود که در تجزیه و ترکیب کاربرد دارند. اولین مطلب در مورد جمله بود که در جلسه گذشته تعریف جمله و اقسام آن بیان شد. سؤالی که در این جلسه مطرح می‌شود این است که آیا جملات محلی از اعراب دارند؟ در جواب بیان خواهیم کرد که برخی از جملات محلی از اعراب دارند و برخی جملات محلی از اعراب ندارند. به عبارت دیگر جملات در یک تقسیم‌بندی به جملاتی که محلی از اعراب دارند و به جملاتی که محلی از اعراب ندارند تقسیم می‌شود. هر کدام از این دو قسم هر کدام دارای هفت مورد هستند. ملاک این که جمله محلی از اعراب دارد این است در محل و جایگاه مفرد قرار می‌گیرد. در ادامه این جلسه تعریف جمله صغری و کبری را نیز بیان خواهیم کرد.

الجملة

۳۳۹. الجمل التي لها محل من الإعراب سبع:

* الواقعة خبراً^۱ نحو: «الظلم مرتعٌ وخيمٌ».

* الواقعة حالاً، نحو: «جاء الفارسُ يركضُ».

* الواقعة مفعولاً به، نحو: «قُلْ إِنَّ النِّجَاةَ فِي الصَّدَقِ».

* الواقعة مضافاً إليها^۲، نحو: «أسافرُ يومَ هو مسافرٌ».

* التابعة لمفرد، نحو: «جاء رجلٌ يتصدَّقُ».

* التابعة لجملة لها محل، نحو: «العلمُ ينفعُ ويرفعُ».

* الواقعة جواباً لشرط جازم مقترنة بـ «الفاء» أو بـ «إذا» الفجائية، نحو: «من لم يجتهد فلن ينجح» و «وإن تُصِبهُم سيئةٌ بما قدّمت أيديهم إذا هم يقنطون».

فائدة: الجمل ذات المحلّ من الإعراب تقع غالباً موقع المفرد، نحو: «السخيُّ يُعطيُّ» أي معطٍ. وقس عليه.

SCO۱: ۸:۵۵

الجملة

۳۳۹. الجمل التي لها محل من الإعراب سبع:

* الواقعة خبراً^۳ نحو: «الظلم مرتعٌ وخيمٌ».

* الواقعة حالاً، نحو: «جاء الفارسُ يركضُ».

* الواقعة مفعولاً به، نحو: «قُلْ إِنَّ النِّجَاةَ فِي الصَّدَقِ».

* الواقعة مضافاً إليها^۴، نحو: «أسافرُ يومَ هو مسافرٌ».

* التابعة لمفرد، نحو: «جاء رجلٌ يتصدَّقُ».

* التابعة لجملة لها محل، نحو: «العلمُ ينفعُ ويرفعُ».

* الواقعة جواباً لشرط جازم مقترنة بـ «الفاء» أو بـ «إذا» الفجائية، نحو: «من لم يجتهد فلن ينجح» و «وإن تُصِبهُم سيئةٌ بما قدّمت أيديهم إذا هم يقنطون».

فائدة: الجمل ذات المحلّ من الإعراب تقع غالباً موقع المفرد، نحو: «السخيُّ يُعطيُّ» أي معطٍ. وقس عليه.

^۱ به جمله ابتدائیه مستأنفه نیز گفته می‌شود که در دو موضع واقع می‌شود: یکی در ابتدای جمله که تازه شروع شده است و دیگری در وسط کلام و لکن از جمله ما قبل منقطع است [معنی جلد ۲ صفحه ۸]

^۲ . یکون المضاف ظرف زمان کما مثلنا، أو ظرف مکان، نحو: «وقفت حيث وقف العلماء».

^۳ به جمله ابتدائیه مستأنفه نیز گفته می‌شود که در دو موضع واقع می‌شود: یکی در ابتدای جمله که تازه شروع شده است و دیگری در وسط کلام و لکن از جمله ما قبل منقطع است [معنی جلد ۲ صفحه ۸]

^۴ . یکون المضاف ظرف زمان کما مثلنا، أو ظرف مکان، نحو: «وقفت حيث وقف العلماء».

الجملة

۳۴۰. الجمل التي لا محل لها من الإعراب سبع:

* الابتدائية^۱،^۲ نحو: «نور الشمس لا يخفى».

* المعترضة^۳، نحو: «مولانا، رحمه الله، كان عادلاً».

* المفسرة، نحو: «العلم أتقنه»^۴.

* الواقعة صلة^۵، نحو: «جاء الذي قام أبوه».

* الواقعة جواباً للقسم، نحو: «وحقك لأفعلن».

* الواقعة جواباً لشرط جازم لم يقترن بـ «الفاء» أو بـ «إذا» الفجائية أو غير جازم^۶، نحو: «إن تنزه عن الهوى تفلح» و «لو اجتهدت لنجحت».

* التابعة لجملة لا محل لها من الإعراب، نحو: «انقطع المطر وتبددت الغيوم».

الجملة

۳۴۰. الجمل التي لا محل لها من الإعراب سبع:

* الابتدائية^۷،^۸ نحو: «نور الشمس لا يخفى».

* المعترضة^۹، نحو: «مولانا، رحمه الله، كان عادلاً».

* المفسرة، نحو: «العلم أتقنه»^۱.

^۱. وتسمى أيضاً المستأنفة وهي الواقعة في صدر العبارة كما في المثل أو في أثنائها منقطعة عملاً قبلها، نحو: «ساعدني أبوك جزاه الله».

^۲ جملة كه خبر واقع می شود در چند موضع است كه عبارتند از: خبر مبتدا، خبر افعال ناقصه كه در این دو صورت محلاً مرفوع است و خبر حروف مشبهة بالفعل [إن، أن ...] كه در این صورت محلاً منصوب است [مغنی جلد ۲ صفحه ۲۱]

^۳. يجب أن تكون الجملة المعترضة أجنبيّة كما مثلنا. فإن لم تكن كذلك نحو: «جاء وهو راكبٌ زيدٌ» امتنع اعتبارها معترضة.

^۴. جملة «أتقنه» لا محل لها من الإعراب لأنّها مفسرة للجملة المقدّرة «أتقن العلم». وقد تكون الجملة مقرونة بحرف التفسير، نحو: «أشرتُ إليه أن ارحل». وقال قوم: إن الجملة المفسرة بحسب ما تفسره فيكون لها محلٌّ إن فسرت جملة ذات محلّ.

^۵. تقع صلة الموصول اسماً كما في المثل أو حرفاً، نحو: «عجبتُ ممّا قمت». فجملة «قمت» صلة «ما». وجملة «ما قمت» في محلّ الجرّ بـ «من».

^۶. ومن هذا القبيل جواب «لماً» و «لولا»، نحو: «فلماً رأوا بأسنا قالوا آمناً» و «لولا بأسنا لتّمروا علينا».

^۷. وتسمى أيضاً المستأنفة وهي الواقعة في صدر العبارة كما في المثل أو في أثنائها منقطعة عملاً قبلها، نحو: «ساعدني أبوك جزاه الله».

^۸ جملة كه خبر واقع می شود در چند موضع است كه عبارتند از: خبر مبتدا، خبر افعال ناقصه كه در این دو صورت محلاً مرفوع است و خبر حروف مشبهة بالفعل [إن، أن ...] كه در این صورت محلاً منصوب است [مغنی جلد ۲ صفحه ۲۱]

^۹. يجب أن تكون الجملة المعترضة أجنبيّة كما مثلنا. فإن لم تكن كذلك نحو: «جاء وهو راكبٌ زيدٌ» امتنع اعتبارها معترضة.

❖ الواقعة صلة^٢، نحو: «جاء الذى قام أبوه».

❖ الواقعة جواباً للقسم، نحو: «وحقك لأفعلن».

❖ الواقعة جواباً لشرط جازم لم يقترن بـ «الفاء» أو بـ «إذا» الفجائية أو غير جازم^٣، نحو: «إن تنزّه عن الهوى تفلح» و «لو اجتهدت لنجحت».

❖ التابعة لجملة لامحلّ لها من الإعراب، نحو: «انقطع المطر وتبددت الغيوم».

SCO٤: ٢٣:٥٠

الجملة

٣٤١. الجملة الكبرى^٤ هي الواقع خبرها جملة.

والصغرى هي الواقعة خبراً.

والجملة التي ليست صغرى ولا كبرى هي الواقع خبرها مفرداً، نحو: «العلم صاحبه جليل» و «العلم نافع».

فائدة: فـ «صاحبه جليل» جملة صغرى لأنها خبر. و «العلم صاحبه جليل» جملة كبرى لأنّ الخبر جملة. أمّا الجملة الكبرى والصغرى معاً فهي الواقع خبرها جملة وهي واقعة خبراً، نحو: «العلم صاحبه مقامه جليل» فـ «صاحبه» مبتدأ ثانٍ ومقامه مبتدأ ثالث.

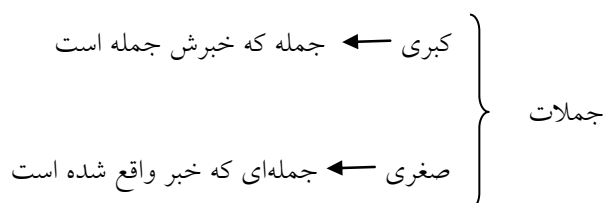
SCO٥: ٢٨:١٥

^١ جملة «أتقنه» لا محل لها من الإعراب لأنها مفسرة للجملة المقدّرة «أتقن العلم». وقد تكون الجملة مقرونة بحرف التفسير، نحو: «أشرت إليه أن ارحل». وقال قوم: إنّ الجملة المفسرة بحسب ما تفسره فيكون لها محلّ إن فسرت جملة ذات محلّ.

^٢ تقع صلة الموصول اسماً كما في المثل أو حرفاً، نحو: «عجبت ممّا قمت». فجملة «قمت» صلة «ما». وجملة «ما قمت» في محلّ الجرّ بـ «من».

^٣ ومن هذا القبيل جواب «لما» و «لولا»، نحو: «فلما رأوا بأسنا قالوا آمنا» و «لولا بأسنا لتنمروا علينا».

^٤ الجملة الكبرى: هي الاسمية التي خبرها جملة والصغرى هي المبنية على المبتدأ [معنى جلد ٢ باب ثانى صفح ٦]



چکیده

- ۱- جملاتی که محلی از اعراب دارند غالباً در جایگاه مفرد قرار می‌گیرند.
- ۲- جملاتی که محلی از اعراب دارند عبارتند از:
 - جمله‌ای که خبر واقع شده است.
 - جمله‌ای که حال واقع شده است.
 - جمله‌ای که مفعول به واقع شده است.
 - جمله‌ای که مضاف الیه واقع شده است.
 - جمله‌ای که تابع مفرد واقع شده است.
 - جمله‌ای که تابع جمله‌ای که محلی از اعراب دارد واقع شده است.
 - جمله‌ای که جواب شرط جازم واقع شده و مفترن به فاء یا اذا فجائیه است.
- ۳- جملاتی که محلی از اعراب ندارند عبارتند از:
 - جمله ابتدائیه
 - معترضه
 - مفسره
 - صله
 - جمله جواب قسم
 - جمله جواب شرط جازم که مفترن به فاء و اذا فجائیه نیست
 - جمله جواب شرط غیر جازم
 - جمله‌ای که تابع جمله‌ای است که محلی از اعراب ندارد
- ۴- جمله کبری جمله‌ای است که خبرش جمله باشد.
- ۵- جمله صغری جمله‌ای است که خبر واقع شده است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نحو عالی ۴

سطح ۲

درس ۵۲

استاد: حجت الاسلام و المسلمین ضیایی

آموزشیار: آقای رضی جرگونی

آخرین بحثی را که مؤلف در پایان ملحقات کتاب مطرح می‌کند مربوط به اعراب است. تحلیل جمله از دو جهت می‌باشد یکی تجزیه جمله و دیگری ترکیب جمله، ترکیب یعنی پیدا کردن نقش و موقعیت یک کلمه در جمله و تجزیه مربوط تحلیل یک کلمه است. و لذا اعراب ناظر به ترکیب جمله است: ترکیب مربوط به علم نحو است یعنی در علم نحو جایگاه و نقش کلمات در جمله مورد بررسی قرار می‌گیرد و لکن تجزیه مربوط به علم صرف است و در آن ساختار یک کلمه از جهات مختلف مورد بررسی قرار می‌گیرد. پس لازم است قبل از این که نقش یک کلمه را در جمله بشناسیم خود کلمه را شناخته باشیم. لذا قبل از ترکیب یک جمله باید اجمالاً تجزیه کلمات جمله بدانیم. در این جلسه به نکاتی که در اعراب کلمات باید مورد توجه قرار بگیرد اشاره خواهیم کرد.

الإعراب

إعراب المركبات هو ذكر موقع كل جزء من أجزاء الجملة في التركيب.

ولا بد لك أولاً من فهم معاني المفردات والمقصود من الكلام مع الإحاطة بمبادئ اللغة لتستطيع أن تطبق الجملة الصحيحة على الأصول فتعربها على النسق المألوف عند الأئمة. لذا ألحقنا هذا الذيل بالكتاب ليكون تذكراً يرجع إليه وعهدنا بالتفصيل والتمرين إلى نيرة الأساتذة.

SCO١: ٩:٣٤

الإعراب

* يُذكر في إعراب الفعل:

صيغته ونوعه: أَمَاضٍ هو أم مضارع أم أمر، معلوم أم مجهول، من الأفعال الناقصة أم من أفعال المقاربة. إلخ.
إعرابه: أمرفوع هو أم منصوب أم مجزوم، سبب الإعراب وعلامته الظاهرة أم المقدرة.
إذا كان مبنياً: نوع البناء وحركته الظاهرة أو المقدرة.

* يُذكر في إعراب الاسم:

صيغته ونوعه: اسم فاعل هو أم اسم مفعول، إلخ، عَلمٌ أم نكرة، اسم إشارة أم اسم موصول، إلخ.

إعرابه: أمتصرّف أم غير متصرّف والمانع من تصرّفه.

حالته: أمرفوع لأنّه فاعل أن مبتدأ إلخ. (اطلب أبواب المرفوعات والمنصوبات والمخفوضات).
علامة إعرابه: الظاهرة أو القدرّة أو حركة بنائه إذا كان مبنياً.

SCO٢: ١٢:٤٠

الإعراب

* يُذكر في إعراب الحرف:

جنسه: أحرف جرّ أم حرف عطف، إلخ.

متعلقه: ظاهر هو أم محذوف، والمحذوف أحذف مطلق أم مقيد، إلخ.

* يُذكر في إعراب الظرف:

جنسه: أظرف زمان أم مكان، معرب أم مبني.

معناه: أعلى الماضي يدل أم على المستقبل، أعلى المفرد يدل أم على الجملة.

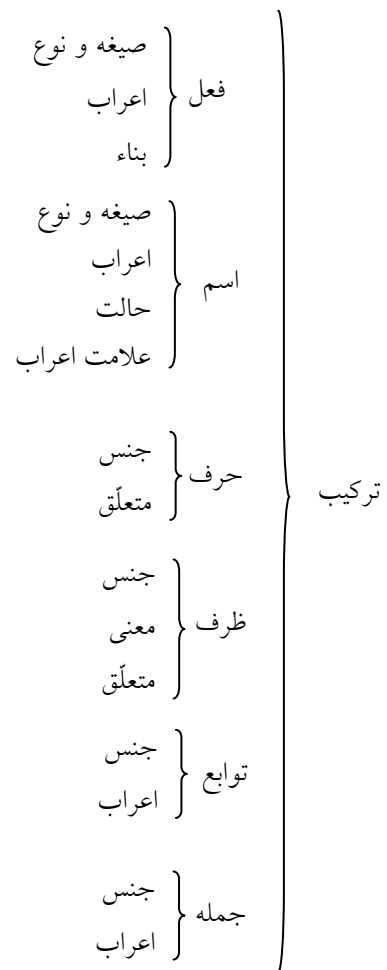
متعلقه: أيتضمّن معنى الشرط إلخ.

* يُذكر في إعراب التوابع:

جنسها: أنعت أم توكيد إِنْخ (باب التوابع).
إعرابها: إذا كانت تابعة لمتبوعها في اللفظ أو المحلّ
* يُذكر في إعراب الجمل:
جنسها: اسمية أو فعلية، إِنْخ'.
إعرابها: أَلها محلّ من الإعراب أم لا ويُذكر السبب.

SCO۳: ۱۷:۴۸

۱. اطلب عدد ۳۳۸، النحو.



چکیده

- ۱- در ترکیب فعل باید صیغه و نوع و اعراب یا بناء فعل مشخص شود.
- ۲- در ترکیب اسم باید صیغه، نوع، اعراب و حالت و علامت اعراب اسم مشخص شود.
- ۳- در ترکیب حرف باید به جنس و متعلق حرف مشخص شود.
- ۴- در ترکیب ظرف باید جنس، معنی و متعلق ظرف مشخص شود.
- ۵- در ترکیب توابع باید جنس و اعراب تابع مشخص شود.
- ۶- در ترکیب جمله باید جنس و اعراب جمله مشخص شود.